شمشیرِ بُرّان
بر
اشراک و بدعات دوران

تألیف:
حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی

شناسنامه کتاب

نام کتاب: شمشیرِ بُرّان بر اشراک و بدعات دوران

نویسنده: حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی

تیراژ: ۵,۰۰۰

سال چاپ: ۱۳۸۸هـ ش برابر با ۱٤۳۱هـ ق

آدرس ایمیل: SunniBook@yahoo.com

سایتهای مفید:

www.aqeedeh.com
www.SunniBook.net
www.SunnatDownload.com
www.NourDownload.com
www.islamtape.com

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

فهرست

فهرست ۱

عرضِ ناشر ۹

تقاریظ علماء کرام ۱۳

۱- حضرت مولانا سلیم الله خان صاحب دامت برکاتهم ۱۳

۲- حضرت مولانا سبحان محمود صاحب مُدّظله ۱۵

۳- حضرت مولانا شمس الحق صاحب مدظله ۱۶

۴- حضرت مولانا قاری غلام رسول دروازی بدخشانی ۱۹

مقدمه مولف ۲۳

مقدمه در بیان اهمیتِ عقائد ۲۵

مأخذِ عقائد از کجاست؟ ۲۶

تمهید دوم ۲۹

انتباه در تمهید ۳۱

عقائدِ مشرکین نسبت بذات و صفاتِ رب العالمین چه بوده؟ گوش باید کرد ۴۱

ذکر بعضی از اعمال و وظائف‌شان ۴۲

صاحب اخلاق و اوصاف حمیده بودند ۴۳

انکشاف حقیقت توحید..... ۴۳
اسوۀ انبیاء علیهم‌السلام..... ۴۹
اسوۀ خاتم الأنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله..... ۴۹
اسوۀ خلیل علیه‌السلام:..... ۴۹
اسوۀ یعقوب و ابنای او علیهم‌السلام..... ۵۰
باب اول: در بیان اثبات توحید بعناوینِ مختلفه و نفیِ شرک و مذمت آن..... ۵۵
بیان یک مغالطه و فریب مبتدعین مر مسلمانان ساده‌لوح را..... ۵۶
دَفع یک اشتباه و دامِ تلبیس..... ۷۰
باب دوم: در بیانِ عبادت و معنی او..... ۷۵
معنی عبادت..... ۷۵
فصل در انواعِ عبادت..... ۷۶
فصل در بیانِ فرق در میانِ عبادت و تعظیم..... ۷۷
فصل در لوازم و خواصِ الوهیت و اصول و قواعد عبادت..... ۷۹
باب سوم: در بیانِ علم غیب و طریق اثبات و تخصیص آن بذات واجب‌الوجود..... ۸۳
طریق ۱- اثبات علم غیب:..... ۸۳
طریق ۲- علم کل:..... ۸۴
طریق ۳- علم محیط:..... ۸۴

طریق ۴- علم بسیط و وسیع:..... ۸۵
طریق ۵- احاطهٔ سماوات و ارضین:..... ۸۶
طریق ۶- احاطه علم بجمیع جزئیات:..... ۸۷
طریق ۷- بصورت و ضمیر خطاب..... ۸۷
طریق ۸- احاطهٔ ما فی الصدور..... ۸۸
طریق ۹- احاطهٔ ظاهر و باطن..... ۸۸
طریق ۱۰- احاطهٔ قُدّام و خلف..... ۸۹
طریق ۱۱- احاطه بالخیر..... ۹۰
طریق ۱۲- احاطه بالشر..... ۹۰
طریق ۱۳- احاطهٔ اعمال و افعال..... ۹۰
طریق ۱۴- احاطهٔ اعمال..... ۹۱
طریق ۱۵- احاطهٔ الله متعال به احوال انسان ها..... ۹۱
طریق ۱۶- جمع بین الصفاتین در احاطه..... ۹۲
طریق ۱۷- احاطهٔ علم الله به آنچه که غیر او نمی دانند..... ۹۲
طریق ۱۸- احاطهٔ علم الساعه..... ۹۳
پهلوی نفی علم غیب از غیر الله اینست:..... ۹۴
اطلاع علی الغیب..... ۹۵
فصل در تعریف و تحقیق علم غیب..... ۹۶
اقوال فقهاء اسلام در نفی علم غیب از غیر الله و فتوی کفر بر مدعی و مُصدقِ آن..... ۹۸

باب چهارم: در بیانِ حاضر و ناظر ۱۰۱
فصل در بیان دلائل مقصدِ بالا ۱۰۳
فصل دوم در بیان اقوالِ فقهاء و فتوای‌شان ۱۱۰
باب پنجم: در بیانِ قدرت و اختیار ۱۱۳
فصل اول در بیان حکمت و فلسفه عبادت غیر الله که بندگان به آن گرویده اند ۱۱۴
فصل دوم در بیان سلبِ اختیار و قدرت از انبیاء علیهم السلام و اثباتِ آن بر الله واحد لا شریک ۱۲۰
افصح من نطق بالضاد و اقلیم بلاغت و تاجدار هدایت ﷺ را نیز اختیار و قدرت هدایت‌دادن نبود ۱۲۳
از حدیثِ مکرم نفی ملک و اختیار از آنحضرت ﷺ ۱۲۶
اثباتِ اختیار و قدرت الله جل جلاله به آنِ واحد و نفی آنها از غیر او از آثار صحابه و اقوالِ سلف رضوان الله علیهم اجمعین ۱۳۲
ارشادِ گرامی سرخیل اولیاء شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله درین موضوع ۱۳۳
فصل سوم: در بیان این که این عقیدهٔ فاسد از کجا دراین امت پیدا شد ۱۳۴
باب ششم: بحث دعاء و نداء غیر الله ۱۳۷
فصل اول در بیان دعاء و اهمیت و مراتب آن ۱۳۷

فصل دوم: در بیان این که ذات واجب جل مجده از دعاءخواستن خوش می‌گردد، و از نخواستن خشمگین می شود، و استغاثه به مخلوق شرکست ۱۳۹
فصل سوم در بیان معنی وسیله و اقسام و مراتب آن – معنی وسیلة.... ۱۴۵
باب هفتم: در بیان اشراک ۱۴۹
فصل اول در مذمت شرک و خرابی آن..... ۱۴۹
فصل دوم در بیان تعلق‌دادن معبودان باطل خود با الله واحد لا شریک ۱۵۲
اول: تعلق نسبی..... ۱۵۲
دوم: تعلق سکنی ۱۵۴
سوم: تعلق عبدی و قربی ۱۵۴
فصل سوم در تاریخ شرک..... ۱۵۹
معبود اول:..... ۱۵۹
فصل چهارم در بیان اقسام و انواع شرک ۱۶۰
فصل پنجم در تفصیلات شرک فی العبادة..... ۱۶۶
ذبح برای تعظیم و استقبال پادشاه یا شخصی بزرگ هم حرام است، مگر به مهمانی ۱۷۰
فصل ششم در بیان شرکِ خفی ۱۷۱
فصل هفتم در بیان سدّ ذرائع شرک..... ۱۷۲
حکمت قبر اقدس در حجرۀ صدیقه رضی الله عنها ۱۸۲

بعض مسائلِ قبور..... ۱۸۴
بیانِ بعض اشیاء که اتصاف به آنها انسان رابه اعتماد علی غیر الله تحریک می‌کنند، و از آن در حصولِ توکل اجتناب لازم است..... ۱۹۲

حصه‌ی دوم کتاب السنة و اتباع النبی ﷺ..... ۱۹۹

فصل اول در بیان اهمیت اتباع النبی ﷺ وأهمیت سنت و فضایل آن از قرآن مقدس:..... ۲۰۱
از احادیثِ منور اهمیت سنت و فضائل او:..... ۲۰۴
فصل دوم در بیانِ نحوست ترکِ سنت و قباحتِ بدعت و شوم بودن طرفداران اهل بدعت..... ۲۰۷
فصل سوم در بیان فضیلت مجری سنت و وعیدِ شدید مجری بدعت و معاون و محترِم مبتدع..... ۲۱۷
بیان حال مجری بدعت و معاون او..... ۲۲۳
انتباهِ عظیم..... ۲۳۷
فصل اول در تعریفِ بدعت و معنی و مأخذِ آن..... ۲۴۴
تعریف اصطلاحی بدعت..... ۲۴۵
بیانِ قیود و ما به الاحتراز تعریف..... ۲۴۵
اقسامِ بدعت..... ۲۴۶
فصل دوم در ذمِ بدعات و اهلِ آن..... ۲۴۸

فصل سوم در بیان اختلافِ علماء در تقسیم بدعات..... ۲۵۶
فصل چهارم در بیان بدَع حقیقی و اضافی و فرقِ آنها..... ۲۵۸
فصل پنجم در بیان انقسام بدعت سیئه به دو نوع..... ۲۶۰
فصل ششم در بیان فرق بین بدَع و مصالح مرسله و استحسان..... ۲۶۳
باب اول: در بیان رسوم و بدعات مختلف در امکنه و ازمنه مختلفه..... ۲۶۷
فصل اول در بیان آن رسومی که آنها را معصیت دانسته عمل می‌کنند۲۶۷
فصل دوم بعضی از رسومِ مروجه..... ۲۷۲
فصل سوم بعضی ازین رسوم آتش بازی و تیراندازی در مواقع عروسی است..... ۲۷۴
باب دوم: در بیان رسومی که عوام الناس آنها را مباح می‌دانند..... ۲۷۹
فصل اول:..... ۲۷۹
فصل دوم در بیان رسوم خواستگاری و ازدواج..... ۲۸۳
باب سوم: در بیان رسومی که آنها را عبادت دانسته و چون عبادت انجام می‌دهند..... ۲۹۷
فصل اول..... ۲۹۷
فصل دوم..... ۳۰۲
فصل سوم در بیان رسوم موت و بدعاتِ آن..... ۳۰۳

فصل چهارم رسوم اسقاطِ مروج ۳۰۷
فصل پنجم بدعات قبور و متعلقاتِ آن..... ۳۰۹
عدمِ استمدادِ صحابه ﷺ از قبرِ آنحضرت ﷺ..... ۳۱۵
مشائخ طریقت به اجماع گورپرستی را شرک فرموده‌اند ۳۱۷
فصل ششم بعض مسائل متعلق به قبور ۳۲۰
فصل هفتم در بیان بدعاتِ رمضان..... ۳۲۲
فصل هشتم در بیان بدعات مدارس و مساجد ۳۲۴
بیان مسائل شتی از کفریات و شرکیات و بعضی عقائد..... ۳۲۷
بیان بعض مسائلِ متفرقه از بدعات و رسوم و ممنوعات..... ۳۳۳
بیان بعض بدعاتِ متصوفه و مسائلِ چند..... ۳۴۲
فصل اطرادی در بیان جواب مختصر بعض روایاتِ مبتدعین ۳۴۶
تمهید:..... ۳۴۶
حال فریق مخالف با استدلال اقوال و افعال بزرگان دین مختصراً..... ۳۵۴
تألیفات حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی مدظله... ۳۶۱

عرضِ ناشر

داخل‌کردن کارهای نو و بی‌اصل در دین انکارِ کمال دین و انکار اتمامِ نعمت می‌باشد؛ عقائد باشند یا اعمال. بعد از تکمیل دین، هر سخن نو و هر فعلِ جدید و هر عمل بی‌اصل، هر حیله و هر طریقه در دائرهٔ شریعت فضول و لا یعنی و ضلال بشمار میرود.

بعض طبائع در جولان آمده یا از طریقه‌های متابع و پیروانِ ادیان متأثر شده کارهای مثل کارهای آنها و مشاغل و محافلی، مثل مشاغل و محافلِ آنها در جامعهٔ اسلامی به این نیت ترویج می‌دهند که دین خود و خداپرستیِ خود را خوش‌رنگ و مزین عرضه نمایند. بالعموم اینچنین مردم دارای جذبات، حرارت و حمیتِ مذهبی از اثرِ خاصی می‌باشند و می‌خواهند که در میدانِ عمل بر مذهب و عقائدِ خود از دیگران سبقت برند. و بعضی قطع نظر از جذبه و شوقِ مذهبی فقط جهتِ اغراض ذاتی و جلب منفعتِ نفسانی و مادی در دین سخنها و کارهای نو شامل می‌کنند، و بجاآوری آنها را موجبِ ثواب و برکت و تقرب قرار می‌دهند و کسی که از همنوائی و همکاری ایشان اباء ورزد او را بی‌دین و دشمن و گستاخ می‌نامند. لذا اگر آنها منع کرده شوند، و بدی و مضرتِ کارهای بی‌اصلِ آنها جلوِ آنها آشکار کرده شود، فوری برای مبارزه و معارضه در می‌آیند و تنقید نسبت به خود را هیچ گاه تحمل کرده نمی‌توانند، و در هتکِ عزت و تمسخر و اذیت‌رسانی منع‌کننده می‌پردازند، اما جاذبه و محبتی که در دلِ آن صاحبِ دعوت نسبت

بـه قـرآن و سـنت و پیـامبر اسـلام علیـه و آلـه وأصـحابه افضـل التحیـات والتسلیمات موجود می‌باشد، مجبورش می‌کند که علَم جهـاد را بـر علیـه آن دشمنِ خدا و رسول ﷺ و دشمنِ دیـن و جامعـۀ بشـریت در اهتـزاز درآرد، و مردمِ جهان را از بندگی و غلامی بندگان، به شاهراه عبادت و توحیدِ خداوند ذوالجلال و از ظلم ادیانِ باطله، به سوی عدالتِ اسـلام و از رذائـل بـه سـوی فضائلِ اخلاقی و انسانی دعوت دهد، تا ایـن کـه دیـنِ اسـلام در دنیـا منتشـر شود، و نغمۀ جانفزای قرآن در اطراف و اکنافِ عـالَم پخـش گـردد و سـلطۀ توحید بر عالمِ انسانیت مسلط شود، و چهرۀ شـرک و بـدعت و احـداث فـی الدین زیرپردۀ خجل و شرمندگی مختفی گردد و پـرچمِ اسـلام در نشـیب و فراز به اهتزاز درآید، و پرچم کفر و شرک و بدعت سرنگون گردد و حزبِ خداوند مظفر و سعادت‌های دنیا و آخرت را نائل شده، لشکرِ شیطان خائب و خاسر ماند.

کتاب زیر نظر که اثر خامۀ أسـتاذ دانشـمند مولانـا محمـد عمـر نقشـبندی مجددی دامت فیوضهم میباشد مشتمل بر اثباتِ توحید بـه عنـاوینِ مختلفـه و نفـی شـرک و مـذمتِ آن، و عقائـد مشـرکین نسـبت بـه ذات و صـفاتِ رب العالمین، تعریف علم غیب، نفی علم غیب از غیر الله، بیـان حکمـت و فلسـفۀ عبادتِ غیر الله، بیان وسیله و معنی وسیله و اقسامِ توسل، تفصیلاتِ شرک فی العبادة، بیان سدّذرائع شرک، بیان تعریف بدعت و معنـی مأخـذِ آن، تعریـف اصطلاحی بدعت، اقسامِ بدعت به بدع حقیقیه و اضافیه و فرق آنها، بیان فرق بین بدع و مصالحِ مرسله و استحسان، بیان اسقاطِ مـروج، بیـان بعضـی مسـائلِ

متفرقه و بدعات متصوفه و جواب بعضی روایاتِ مبتدعین مـی باشـد؛ کتـابی است مختصر که خواننده اگر بنظـر انصـاف و طلـب هـدایت مطالعـه نمایـد، برایش یقیناً خضرِ راه ثابت خواهد شد. و ناگفتـه نمانـد کـه در ردِ بـدعات و شرکیات کتابی ایـن چنـین جالـب و مسـتند و مـؤثر در رشـتهٔ خـود در زبـانِ فارسی تا هنوز منتشر نشده است، و سزد که هر مسلمان فارسی‌دان یک جلـد از این کتاب را در خانه داشته باشد، تا این که بتواند زندگی خود را بر اساس تعلیماتِ قرآن و ارشادات پیغمبر اکرم صـلی الله علیـه وآلـه وأصـحابه وسـلم استوار کند.

خوش‌بختانه که عهدهٔ طبـع و نشـر کتـاب نـامبرده در سـهمیهٔ ایـن ناکـارهٔ خلائق افتاد که برای خودم یک سعادت وذخیرهٔ آخرت میشمارم. ان شاء الله.

به هرحال، ما قاطبهٔ مسلمین مـأموریم کـه جهـد بلیـغ نمـائیم، تـا زنـدگی اعتقادی و عملی ما بر اساس تعلیماتِ قرآن و سنت صورت بگیرد.

در پایان از خوانندگانِ گرامی و استفاده‌کنندگانِ این کتاب التمـاس دارم که این ناکاره را به دعواتِ صالحه کمک فرمایند، تا بتوانم نظیـر ایـن کتـاب کتاب‌های سودمند دیگری را طبع و نشر نموده بجامعهٔ مسلمین تقدیم نمایم.

وصلی الله علی صفوة البریة محمد وآله وأصحابه البررة وعلی من تبعهم إلی یوم الدین

الراجی إلی رحمة الله عبدالرحمن کراچوی غفر له

۱۹ محرم الحرام سال ۱۳۹۹ هـ

تقاریظ علماء کرام

۱- حضرت مولانا سلیم الله خان صاحب دامت برکاتهم
مدیر و شیخ الحدیث جامعه فاروقیه، کراچی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

اما بعد: بیشتر مواضع کتاب مستطاب «شمشیرِ بران بر اشراک و بدعاتِ دوران» مؤلفه حضرت العلام مولانا محمد عمر صاحب دامت برکاتهم العالیه و عمت فیوضهم الصافیه را مطالعه کردم و مستفیض شدم، ماشاء الله حقِ تحقیق را ادا کرده اند.

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

مذمتِ اشراک بالله و تطبیق در میان عقائد مشرکین اولین و عقائدِ مبتدعین زمانهٔ حال، و اثبات حقیقتِ توحید و ذکر خواص الوهیت و تحقیق مسئله علم غیب و حاضر و ناظر و مختار کُل دانستن و نداء غیر الله و غیره، بدین نمط تحریر کرده اند که اگر برای کدام عالم دین ناممکن نیست ولی مشکل و مستبعد ضرور می‌باشد.

در هر مسئله از دلائل قرآنکریم و حدیث شریف و کتب فقه و اقوال بزرگانِ سلف انباری جمع کرده اند که بعد از آن مجالِ انکار باقی نخواهد ماند. در بعضی مواضع تعداد دلائل قرآنیه از صدها تجاوز نموده است و هر

دلیل را با حواله، مزین کرده اند. بعد از آن بر بدعات و رسوماتِ قبیحه چنان بحث کرده اند که قباحت و شناعتِ آنها واضح و روشن گشته است، و در اثناء کلام تاویلاتِ مبتدعین و دلائلِ اوشان را ذکر کرده پردهٔ مکر آنها را پاک نموده اند، و در ذکر بدعات و رسومات از تفصیل کار گرفته اند. اهل علم را لازم است که این کتاب را حرز جان سازند و از آن مستفید شوند.

دعا می‌کنم که رب العزت جل وعلا این سعی محمود را در حقِ مؤلف علاّم مشکور سازد و خلقِ خود را ازو مستفید گرداند.

والسلام علیکم ورحمة الله سلیم الله خان.

۲- حضرت مولانا سبحان محمود صاحب مُدّظله

مدرس و ناظم دارالعلوم، کراچی

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی؛ اما بعد:

سنت الله در عالم این است که پیکار حق وباطل از روزِ آفرینش تا امروز جاریست، وتا قیام قیامت جاری خواهد ماند. واین امر نیز مسلّم است که هرچند که فتنۀ باطل شدید وقوی باشد در مقابلش قوتِ حق اشد وقوی‌تر می‌باشد.

درین زمانِ پُرآشوب که فتنۀ بدعت عالَم را فرا گرفته است، کتابِ زیرنظر «شمشیر بُران بر اشراک و بدعاتِ دوران» که اثر خامۀ حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی سربازی می‌باشد، برای قمع و ریشه‌کن‌ساختن شرک و بدعت قلعه‌ای ناقابلِ تسخیر و سدِ سکندری ثابت خواهد شد.

مؤلفِ نامبرده لائقِ تبریک و تحسین است که درین کتاب مستطاب دلائلی که از قرآن و احادیث نبوی و اقوالِ علماء و فقهاء گِردآوری کرده حیرت‌انگیز است و بلا خوفِ تردید، گفته می‌شود که حق نصح لِله را ادا کرده است. از ایزد متعال امیدواریم که این کتاب را نافع و مقبول گرداند، و مؤلف را جزای خیر عطا کند، آمین.

رعایت الله عفی عنه العبد سبحان محمود

استاذ حدیث دارالعلوم کراچی مدرس و ناظم دارالعلوم کراچی

یکم ذیقعده سنه ۱۳۹۸ هجری.

۳- حضرت مولانا شمس الحق صاحب مدظله
استاذ حدیث دارالعلوم کراچی

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

مخاصمهٔ ایمان و شرک، و نبرد سنت و بدعت، از قرونِ ماضیه جاری است، در هر قرن و زمان شرک و بدعت برنگهای نَو و چهره ای خوشنما برای خداع امت هوایدا می‌شود. و هر مبتدع و مبتلای شرک و کفر، کارهای خویش را برحق و عین دین و سنت ظاهر می‌کند، در حالی که شقاوتِ آنان و نحوست و ظلمت کارِ آنها از آفتاب و مهتاب آشکاراتر است، در بارهٔ چنین اشخاص حق تعالی فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ [کهف: ۱۰۴][1].

فضل خاص خداوند تعالی شامل حال امت محمدیه است که چون فتنه‌ای خواه از نوع شرک و بدعات، یا رفض و خروج و ارتداد درین امت سربرآورد، برای سرکوبی آن حق تعالی چنان رجالِ کار و اهل علم و قلم، صاحبان گفتار و کردار پیدا می‌کند که آنها در میدان آمده بر هر محاذ، آن فتنه و اهلِ فتنه را دعوتِ مبارزه می‌دهند و با دلائلِ قاطعه و براهینِ ساطعه پرده‌های آن فریب، پاره پاره می‌کنند، تا آن که حق و صواب و دین و سنت از کفر و شرک و بدعات و ضلات بطورِ نمایان ممتاز گردد. و چرا این طور

۱- ترجمه: «کسانی که کوششان در زندگانی دنیا بر باد رفت و آنان گمان می‌برند که در عمل خودشان نیکی می‌کنند».

نباشد که سید الأنبیاء صاحب هذه الأمة ﷺ فرموده است: «**يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلَفٍ عُدُولُهُ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ**». «در هر قرنی، افراد عادلی پاسداری علم را به عهده می گیرند و تحریف غلوکنندگان و تأویل اهل باطل و دروغ نادانان را از دین می زدایند».

درین زمانه که در همه اطرافِ عالَم شرک و کفر و بدعات و منکرات عام شده اند، و مدعیانِ اسلام و عشق رسول ﷺ در بدعاتِ متنوعه بنام دین و شریعت مبتلا هستند، و در هرکارِ زندگی، رسومِ جاهلیت و شرک جلی و خفی را راه داده اند، انتهائی ضروریست که برای قمع شرک و بدعات و احیاء سنن نبویه در هر قریه و شهر مساعی تقریری و تحریری اهل علم و قلم روزافزون شود.

حدی[1] را تیزتر بخوان چو محمل را گران بینی

درین وقت، پیشِ ما تصنیفِ لطیف بنام «شمشیر بران بر اشراک و بدعاتِ دوران» از مجاهدِ ملت علامه فهامه حضرت مولانا محمد عمر صاحب نقشبندی مجددی دامت برکاتهم آمده است که در آن فاضل مصنف، حقیقتِ سنت و بدعت و تلبیسات اهل شرک و ضلالت و انواع بدعات و رسوم جاهلیت را بطرزِ عجیب و بغایتِ تحقیق بیان فرموده است. و مسائلِ

۱- عرب می گویند: حدا الإبل = با آواز خواندن شترها را به جلو راند، و کسی را که در هنگام سفر با قافله‌ی شتران بیت می خواند حدی خوان می گویند. [مُصحح].

مشهور مثلاً مسئله علم غیب و حاضر و ناظر و نذر لغیر الله و غیره که در آنها اهل بدعات ملمّع‌سازی و دروغ‌بافی کرده، مسلمانان ساده لوح را فریب می‌دهند، را بغایت تحقیق و صواب تحریر کرده است. هر مسلمان باید که این کتاب را برای حفظ عقائد و ایمانِ خود حرزِ جان بسازد.

باری تعالی علامه موصوف را از جمیع امت جزای خیر عطا بفرماید، و این کتاب را برای جملهٔ اهل ایمان مشعلِ هدایت بگرداند، اللهم آمین.

احقر ابوطلحه شمس الحق غفر له
استاذ حدیث دارالعلوم کراچی

٤- حضرت مولانا قاری غلام رسول دروازی بدخشانی
مدرس دارالحدیث رحمانیه، کراچی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خص أهل التوحيد بدراسة كتابه المبين والصلوة والسلام على أشرف البرية محمد النبي الأمي الأمين وعلى الذين بذلوا جهدهم في إبلاغ الدين.

اما بعد: نباید که اهمیتِ توحید را در زاویهٔ نسیان گذاشته و ضرورتِ اتباع را لاابالی دانسته و تردید شرک و بدعت را ضیاعِ وقت خود شماریده، سر به بالین نرم گذاشته بخواب غفلت روی، و داعیان توحید و سنت را به حربه‌های گوناگون نواخته در پی بدنام‌ساختن آنها باشی، چرا که این در حقیقت روگردانی از کتاب و سنت و اختیارنمودن دشمنی آنها است. (العیاذ بالله)

باید دانست که پاداش توحید و اتباع، نجات ابدی، و خاصیتِ شرک و بدعت، هلاکت ابدی است. و جراثیم موجود در شرک و بدعت سبب تباهی هردو عالم می باشد. چنانچه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: «**تزوجت الحقيقة الكافرة بالبدعة الفاجرة فتولد بينهما خسران الدنيا والآخرة**.= حقیقتِ کافر و بدعت فاجر با یکدیگر ازدواج نمودند، پس زیان دنیا و آخرت از آنان به دنیا آمد». و بعضی علماء گفته اند: «**تزوجت بدعة الأقوال ببدعة الأعمال فاشتغل الزوجان بالعرس فلم يفجأهم إلا وأولاد الزنا يعيشون في بلاد الإسلام تفج منه العباد والبلاد**. = بدعت اقوال و ا عمال با هم ازدواج نمودند،

زن و شوهر به عروسی و امور بعد از آن مشغول بودند، دیری نگذشت که اولاد زنا در کشورهای اسلامی پیدا شدند، و بنده‌ها و شهرها را فرا گرفتند».

و در زمانِ سابق صحبتِ فرد موحد و متبعِ فاسق را مردمان بر صحبت عابدِ مبتدع ترجیح می‌دادند، چنانچه علامه الحسن بن علی ابومحمد البربهاری الحنبلی در کتابش شرح السنة می‌فرماید: «**وإذا رأيت الرجل أدى الطريق والمذهب فاسقاً فاجراً صاحب معاصي ظالماً وهو من أهل السنة فاصحبه واجلس معه فإنك لن تضرك معصيته وإذا رأيت عابداً مجتهداً متقشفاً متحرفا بالعبادة صاحب هوى فلا تجالس معه ولا تسمع كلامه ولا تمش معه في الطريق فإني لا أمن أن تستحلي طريقه فتهلك معه**. هر گاه شخصی ظالم را دیدی که به فسق و فجور آغشته بود، اما از اهل سنت و جماعت بود با او همنشینی کن؛ زیرا گناه او به تو ضرر نمی‌رساند، و هر گاه دیدی شخصی عبادتگزار، زاهد و از دنیا بریده بود، اما از اهل بدعت بود با او مجالست مکن، سخن او را مشنو و با او در راهی مرو؛ زیرا من می ترسم هم رنگ او شوی و با او هلاک گرد». و أبوالفرج الشیرازی در کتاب تبصره خود می‌نگارد: **قال أحمد بن حنبل: وإذا رأيت الشاب أول ما ينشأ مع أهل السنة والجماعة فأرحبه وإذا رأيته مع أصحاب البدع فأيس منه فإن الشاب على أول نشوئه**.= امام احمد بن حنبل فرموده است: و هرگاه جوانی را دیدی که با اهل سنت و جماعت (نشست و برخاست دارد و با آنان) بزرگ می شود، با گشایش صدر از او امید (صلاح) داشته باش، و هر گاه جوانی را با بدعت گزاران دیدی، از او مأیوس شو؛ زیرا جوان بر نشأت اول خود به پیش می رود».

و از روی مضمون قول رومی:

هرکسی را بهر کاری ساختند
میلِ او را در دلش انداختند

اهل حق همیشه در اشاعتِ توحید و سنت و امحاءِ شرک و بدعت بنظر آمدند و از روی قول شیرازی رحمه الله:

هر گلی نو ز گل رخی یاد همی دهد
گوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو

اکابر این قوم را شیوه همین بود که شنیدی، پس بحمد الله فرزندانِ آنها در هر دیاری که باشند، مانند اکابر خویش در اشاعت توحید و سنت و امحاء شرک و بدعت سرگرم عمل بنظر می آیند؛ کار ایشان رساندن برنامۀ نبوی بوده ودر این راه مصائب را پذیرفته و طعن و تشنیع مبتدعین را تحمل می کنند، بلکه خوشی آنها در رساندن مسایل عقیدوی و توحید به عموم مردم می باشد، نه آنها را طمع جاه و مال و نه آنها را خوفی از قیل و قال. اگر تو بدیدۀ دل غور نمائی و تعصب را بالای طاق گذاری یقین خواهی کرد که جناب مولانا محمد عمر عمت فیوضهم یک داعی است، از آن دعاة خیر و یک شاخ پر ثمریست ازان چمنستان و یادآوریست از یاد اکابر ملت، حق سبحانه و تعالی چنین فرزندانِ توحید را همیشه در سایۀ الطاف و مرحمت خویش داشته، امت را از فیوضات آنها بهره ورگرداند آمین بمنه وکرمه

العمیم. و این کتابِ مولانا در حقیقت جامعِ آن مسائلیست که در زُبر[1] قوم در جاهای مختلف آمده است؛ و اکثر و بیشترِ آن بزبانِ اردو که اهل فارس از آنها بی‌بهره اند. الحمد لله که حضرت مولانا به عرق ریزی بسیاری، آنها را یکجا جمع نموده و آنها را از لباسِ اردو معری و به زیور لباس فارسی مزین ساخته تا که همگی بردارنده فیوض اکابر قوم و گام زن جادهٔ مستقیم و طریقِ حق شوند.

حق سبحانه و تعالی مولانا ممدوح را به انعام و مرضیاتِ خویش محفوظ و مصروف دارد آمین.

غلام رسول عفی عنه – نزیل کراچی

مؤرخه ۴ شوال سنه ۱۳۹۸، ۸ سپتامبر سنه: ۱۹۷۸

۱- زُبر به معنای کتابها. در قرآن کریم آمده است: ﴿وَإِنَّهُۥ لَفِى زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾﴾ (الشعراء/۱۹۶) «و توصیف آن در کتابهای پیشینیان نیز آمده است!». [مُصحح].

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مولف

تخصیص جمیع محامد مر احدی را که اول و آخر و ظاهر و باطن است، و بدون نمونه ی سابق منشی و مبدع عوالم است، و واحدیست که کمال آثار وجود همه اکوان از اثر کمالِ اوست؛ چه ارواح و چه اشباح و چه عناصر و چه افلاک. و همه اوصاف و ثنای کمال، مر لا شریکی را که بدون مشارکتِ غیر مدبر و متصرف و قیومِ همه موجودات است، هر اتفاقی در دنیا افتد از دست او و هرچه آید از او آید.

و صلوة و سلام، مر سیدی را که اشرف نوعِ موجودات و برای عین دهر مثل مردمکِ چشم است؛ آن که سیدِ بنی عدنان و جامع مکارم الأخلاق و ختم الرسل و صاحب المعراج و افضل البشر و قاسم الجنان و الکوثر که مبعوث بود به اسود و احمر، و اکمال دین و شریعت و سنت و هدایت، با وجود ذیجودِ او متعلق بود. و از انوار شریعتش و ضیاءِ سنتش ادیانِ باطله و مذاهبِ فاسده و بدعاتِ مروجه مضمحل و محو گردیده و شریعتِ غراء و سنتِ بیضاء او چون آفتابِ عالمتاب بر منصهٔ اکوان جلوه‌گر گردیده است، و درود و سلام بر آل و ازواج و اصحاب گرامیش که قاطع حبائلِ شرک و قامعِ طغیان و ماحی اساس بدعات طاغیان و مبتدعان بوده، و مروجِ شریعت و انصارِ حق و سنت و اعوانِ ایمان و احسان بودند.

اما بعد: این رساله ایست مختصر در مذمت و ردِ اشراک و بدعات که به التماسِ برخی اخوان نوشته شد. اولین رسالهٔ که احقر در این موضوع تألیف کردم به اسم «وتدالإیمان» بود اما چون که در غایت اختصار بود، لذا نفعش قلیل بود، خواستم که نفع این موضوع اعم گردد؛ زیرا که درین زمانِ پُر فتن این دو بلا[1]، بالخصوص و دیگر بلاها عموماً عالم را فراگرفته و امت را از بین‌برده اند. شاید موجب هدایت و رهنمای سنتِ سنیه گردد، و جلو بعضی را از اکبر الکبائر باز گیرد.

ونسأل الله التوفیق والقبول وهو خیر عون وبالقبول جدیر.

این رساله را به دو حصه تقسیم کردم که در حصهٔ اولی آن، یک مقدمه و تمهید و چند ابواب و چند فصل و غیره آورده شد که همه آنها در مضامینِ ذم و ردِ اشراک و دلائل و توابعِ آنست. و در حصهٔ دوم بیانِ بدعات و رسوم، و بیان سنت و ابواب و فصولِ مختلف است، و در آخرش توضیح بدعات و ممنوعات و شرکیاتِ، و ردودی بر آن و بیان احوال فرقهٔ مخالف است.

۱- شرک به الله و بدعت در دین. [مُصحح].

مقدمه
در بیان اهمیتِ عقائد

باید دانست که مدارِ ایمان و کفر، و نجات و عذابِ اخروی بر عقائد است، و عقائد اصل دین و ایمان است، بلکه ایمان معبر از همین عقائد است، اما عموماً از اعمالِ صالحه به اسلام تعبیر شده است. فوز و فلاح و نجاتِ اخروی منحصر بر ایمان اند نه بر اعمال، اعمالِ صالحه فرعِ دین اند، اصلِ دین و اساسِ اسلام عقائد اند. بقاءِ درخت به بیخ و اصول می‌شود نه به فروع و شاخ و برگ. اگر بیخ بریده شود، شاخ و برگ چه ارزشی دارد؟ اما با بریدنِ شاخ و برگ درخت می‌تواند که دیگر شاخ و برگ آورده سالها بماند. مثل دل و دماغ در انسان اصل اند و سائر اعضاء فرع اند، اگر دست و پا و گوش و بینی و چشم بریده و بیرون کرده شوند، باز هم انسان می‌تواند که زندگی کند، ولی اگر دل یا دماغ بهم خورد، یا از بین برود، این همه محو و مضمحل می‌گردند، و دائره زندگی تنگ شده منقطع می‌شود، بلکه همه قوای این جوارح در حققیت از قلب متشعشع[1] اند. نمی‌بینی که چون بر قلب سکته می‌آید نه نورِ چشم می‌ماند و نه سماع گوش و نه غیره.

دل چو شد رونقِ حیات بشد　　تو شدی جمله کائنات بشد

۱- متشعشع = درخشنده، ساطع. [مُصحح].

چنانچه از رفتنِ دل همه اعضاء و قوای‌شان نابود می‌گردد، همینطور از نبودن عقائد، وجود اعمالِ صالحه و تقوی و نگهداشت از معاصی هم نابود می‌گردند.

آنچه مردان را رساند با مراد اعتقاد و اعتقاد و اعتقاد

مأخذِ عقائد از کجاست؟

مأخذ عقائد صحیحه و اساسِ آنها قرآن مقدس و حدیث منور است. لهذا بمصداق، الأصل بالأصل[1] عقائد از کتاب الله و سنتِ متواتره ثابت می‌شوند، خبرِ واحد اگرچه صحیح باشد، اما برای اثباتِ عقائد کافی نیست، از آن فقط عمل ثابت می‌گردد نه عقیده، چنانچه در کتبِ قوم معروف است، و برآن اتفاقِ جمهور صحابه و تابعین و تبع تابعین می باشد.

اخطار: آنچه درین زمانه مبتدعین گذشته از خبر واحد، بلکه از احادیثِ ضعیفه و موضوعات و قصص و حکایات و چرندهای بی‌بنیاد مشائخ علمی و طریقتی خود ثابت و نقل می‌کنند، قطع نظر در عقائد بلکه در اعمال هم اتباع آنها سراسر گمراهی و ضلالت است. فقط حدیثِ ضعیف در فضایل اعمال اعتبار دارد و بس و این گمراهان بادیه[2] ضلالت، چه بسا که از خواب و خیالات پیران مفسد خود عقائد را ثابت می‌کنند، از ایشان پُرحذر باید بود و

۱- الأصل بالأصل = مسائل مهم و کلیدی با دلایل قاطع ثابت می گردند. [مُصحح].

۲- بادیه = دشت و صحرا. [مُصحح].

از تألیفاتِ شان اجتناب باید کرد، مگر آن که به تنقید بصیرت مطالعه کرده باشی، بقول خواجۀ شیراز:

پری نهفته رُخ و دیو در کرشمه و ناز
فتاده عقل بحیرت که این چه بوالعجبی است

تمهید دوم

متوجه باید شد که وسیلهٔ نجاتِ اخروی و دخولِ جنت فقط ایمان و توحید است، فوز، کامیابی، سرخروئی و سرفرازیِ آخرت از همین دو چیز حاصل می‌شود. ایمان و اسلام و توحید نه صرف تعلیمِ یقینِ اخروی داده، بلکه به طریق صحیح دارالقرار والخلود را هم آخرت قرار می‌دهد، و این جهان بی‌بنیاد را فقط و فقط وسیلهٔ حصولِ آخرت و محلِ کشاورزی نتائجِ اخروی و منزل سفر اثبات و معرفی می‌کند. و وسیلهٔ نجات از عذاب اخروی را منحصر در تحصیلِ توحید و احتراز از شرک مقرر می‌کند. چنانچه در حدیثِ متفق علیه از معاذ ﷺ مرویست که نبی کریم ﷺ فرمودند:

«فَإِنَّ حَقَّ الله عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلاَ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقَّ الْعِبَادِ عَلَى الله أَنْ لاَ يُعَذِّبَ مَنْ لاَ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا».

«بلا شبه حقِ خدای ذوالجلال بر بندگان اینست که عبادت و بندگیِ او کنند و هیچ چیزی را با او شریک نگردانند و حقِ بنده بر خدا آنست آن بنده که به او هیچ چیز را شریک نکند، عذاب ندهد».

تبصره: الله ﷻ، چونکه خالق و مالک و رازق و ربِ تمام مخلوقات است، بر ذات پاکِ او کسی را حقی واجب نیست، اما چون که او رحمن و رحیم است، مقتضای رحمتِ او آن است که بندگان محتاج خود را از راهِ مرحمت و کرم در مقابلهٔ اعمال خیرشان طبق ایفای وعدهٔ خود لزوماً پاداش نیکو دهد، این را در زبانِ شرعِ مقدس به حق العباد علی الله مجازاً تعبیر

می‌کنند. نجاتِ موحد از دوزخ و لو پس از عذاب طولانی یقینی است، اما مشرک که با اعتقاد شرک مُرد او را ابداً نجات نیست، خداوند ذوالجلال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: ۱۱۶].

«خداوند، شرک به او (الله) را نمی‌آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌آمرزد.»

شفاعت هم نصیب موحدان است مشرک را شفاعت نیست. امام مسلم از ابوهریره ﷺ روایت نموده که پیغمبر ﷺ فرمودند:

«**مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا**» «هر که از امتم بمیرد در حالی که شریکی بخدا نیاورده است» و در روایتِ ترمذی و ابن ماجه آمده: «**هِيَ لِمَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا**». «مستحق شفاعت کسی است که در حالی مرده باشد که بخداوند هیچ چیزی را شریک مقرر نکرده است».

بلکه بسا اوقات شخص دعوای ایمان می‌کند و بظاهر هم مؤمن است، اما عقیدةً مشرک است، در دنیا مسلمانست و در آخرت در زمرۀ مشرکین داخل دوزخ فرستاده خواهد شد، چنانچه اکثر عوام قبرپرست و پیر پرست، درین زمره داخل اند. قال الله سُبحانه:

﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف: ۱۰۶].

«ایمان نمی‌آرند اکثر مردمان به الله تعالی، مگر در آن حالی که ایشان شرک هم می‌کنند».

ملاحظه باید فرمود و احتیاط باید کرد تا که در این زمرۀ بی‌بنیاد داخل نگردی، ابلیس علیه اللعنة بطورِ خفیه هزارها نیرو دارد که شما را کشان کشان در شرک برده ایمان‌تان را از بین ببرند. شعر

ای بسا ابلیسِ آدم روی هست پس بهَر دستی نباید داد دست

انتباه در تمهید

معلوم خاطر عاطرت[1] باد که حقیقتِ توحید و عرفانِ خداوندی فطرتِ انسانی است، یعنی انسان از روز اول که مخلوق شده است در فطرت و طبیعت او توحید را مودع فرموده اند[2]. مثلاً حیوان پلیدی مثل سگ را ببین که مالکِ خود را می‌شناسد، دیگر هرکه قریب خانۀ او آید امیر باشد یا غریب، عام باشد یا خاص، بر او حمله می‌کند، و برای گزیدنِ او میدود، اما چون آقای خود را می‌بیند دُم را حرکت می‌دهد، تملق و شاطری در کار میبرد. این امتیاز را کسی به او یاد نداده است محض مقتضای طبیعتِ او همین است که بر محسنِ خود می‌چسپد و از ناآشنای خود می‌گریزد یا حمله می‌کند. اما انسان قوی الفطرت که مفطور برای مولاشناسی است، اگر منعم حقیقی خود را نداند و به دَورِ دیگران بچرخد، پس از او کودن ودنی‌تر کی باشد؟ پس او از سگ و خرس و خوک هم کمتر باشد. اگر فکر کنیم معلوم می‌گردد که

۱- عاطر = عطردار، خوشبو. [مُصحح].

۲- مودع فرموده اند = به ودیعت گذاشته اند، قرار داده اند. [مُصحح].

انسان فطرتاً از معبودِ خود انکار نمی‌کند، چنانچه در فطرتِ او خوردنِ اغذیه نهاده اند، اگر هر قدر گرسنه گردد، گیاه و علف اگرچه مجاناً در دست آید استفاده نمی‌کند، اما اگر غله یک کیلو به صد تومان[1] باشد، فطرتاً مجبور است که آن را بخرد و بخورد، از کثرتِ قیمت خوف نمی‌کند. لذا هر انسان خدا را مجبوراً به نوعی قبول دارد، اگرچه روش عبادتش غلط باشد، حتی فرعون و هامان هم اگرچه الله را قبول نداشته اند، اما می‌دانستند که قاهری بالای قدرتِ همهٔ ما هست.

در هیچ سری نیست که سرّی ز خدا نیست

حدیث متفق علیه از ابوهریره ﷺ گواهِ این موضوع است:

«**مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ. ثُمَّ يَقُولُ:** ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ [روم: ۳۰]». «هر نوزادی بر فطرت به دنیا می آید و این پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی می‌کنند. سپس این آیت را تلاوت فرمود: ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ﴾ «پس روی [دل] ات را با حقّ گرایی تمام به سوی این دین بگردان.

۱- تومان = معادل ده ریال؛ واحد پول مروج در ایران. [مُصحح].

از فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده است [پیروی کن]. آفرینش خداوند دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار این است».

مراد از فطرة الله استعداد و صلاحیتی است که برای خداشناسی خالقِ کائنات در بدء تخلیق در جوهرِ هر فرد بشر ودیعت فرموده است، و جبلت انسان بر همان مفطور شده است، یعنی در آتشکدهٔ قلب هر بشر اخگری از این امانت نهاده اند که اگر نفخ معلمینِ خیر شامل حالش گردد، روزی شعلهٔ خرمن‌سوزِ کفر و شرک از جوهرش، خودبخود نمودار می‌گردد، و اما اگر دست‌خورده معلمینِ شر و مادر و پدر کافر و پیرانِ بی‌دین گردید، از انسانیت بیرون رفته از هر لایعقل[1] بدتر می‌گردد.

شاید در ذهن گرامی‌تان از این دعوای عمومی ما اشکال و ترددی پیدا شد که مشرک و کافر چگونه توحید را، من وجه تسلیم می‌کند؟! و اگر خدای برتر و بزرگ را می‌دانست چگونه شرک می‌کرد؟.

برای دفعِ این اشکالِ ذهنی‌تان با نظری سریع در احوال مشرکینِ عرب و کفارِ قریش مشاهده می شود.

وجه این اشتباه این گردیده است که فهمیده اند که هر کسی که اقرار هستی خدای ذوالجلال می‌کند و به او اعتراف دارد، او موحد است و کسی که منکر است او مشرک است و بس؛ این مغالطهٔ بزرگ است که ملایان و پیرانِ مبتدع و شرک‌پرست در ذه مریدان و معتقدانِ خود جا داده اند و

۱- لا یعقل = آن که درک کرده نمی تواند (نمی داند)، و کنایه از حیوان است. [مُصحح].

مخالف ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [یوسف: ۱۰۶][1] است، بلکه اصل توحید آنست که از تمام عقائد شرکیه و اعمال و افعالِ مشرکانه عموماً محترز باشد نه آن که از بعضی احتراز کرده و مرتکب برخی دیگر باشد.

از عقائدِ مشرکین چیزی درج می‌شود، ملاحظه کنید که عوام و خواص مبتدعین و بریلویین و پیران بهمین‌ها مرتکب اند یا نه؟ و مابه الامتیاز بین ایشان و مشرکین دیده می‌شود یا نه؟.

حال عقائدشان از روی قرآن مقدس اینست:

۱- ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَهُمۡ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ [الزخرف:۸۷] «و اگر از آنان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است، به یقین گویند: خدا».

۲- ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵] «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، قطعا گویند: خداوند».

۳- ﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ

۱- ترجمه: «و بیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر آنکه آنان [به نوعی] مشرک‌اند».

ٱللَّهُ﴾ [یونس: ۳۱][1]. اینجا اقرار دارند که رازق و مالک و کشنده و زنده‌کننده و مدبرِ امر الله تعالی است.

۴- ﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴ – ۸۷][2]. مشرکین اقرار داشتند که مالکِ عرش و فرش و آسمان و ربِ همه، الله تعالی است.

۵- ﴿قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ﴿٨٩﴾﴾ [المؤمنون: ۸۸ – ۸۹][3]. اقرار داشتند که احکم الحاکمین و شهنشاهِ کل و صاحب اختیار و

۱- ترجمه: «بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا کیست که بر گوش‌ها و چشم‌ها مالکیّت و حکومت دارد؟ و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر می‌کند؟ به زودی خواهند گفت: خدا».

۲- ترجمه: «بگو: اگر معرفت و شناخت دارید، بگویید: زمین و هر که در آن است از کیست؟ خواهند گفت: از خداست. بگو: با این حال آیا متذکّر نمی‌شوید؟ بگو: مالک آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: [آنها هم] در سیطره مالکیّت خداست. بگو: آیا [از پرستش بتان] نمی‌پرهیزید؟»

۳- ترجمه: «بگو: اگر معرفت و شناخت دارید [بگویید:] کیست که [حاکمیّت مطلق و] فرمانروایی همه چیز به دست اوست و او پناه دهد و برخلاف خواسته‌اش به کسی [از

صاحب اقتدارِ اعلی، الله جل شأنه و عزّ برهانه است.

۶- ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ﴾ [النحل: ۳۵].

۷- ﴿سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: ۱۴۸][1]. درین هردو جا اقرار کردند که قادرِ مطلق که مشیتِ جمیع امور در اختیارِ اوست الله سبحانه و تعالی است.

۸- ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ۝٦١﴾ [العنکبوت: ۶۱][2]. اینجا اقرار کردند که متصرف علی الاطلاق اوست.

۹- ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ

عذاب] پناه ندهد. خواهند گفت: [این ویژگی‌ها] فقط برای خداست. بگو: پس چگونه [بازیچه] نیرنگ و افسون می‌شوید [و از راه خدا منحرفتان می‌کنند؟».

۱- ترجمه: «کسانی که برای الله شریک و همتا قرار دادند به زودی خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست نه ما شرک می‌ورزیدیم و نه پدرانمان، و نه چیزی [از حلال خدا را خودسرانه] حرام می‌کردیم».

۲- ترجمه: «و اگر از آنان بپرسی، چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است، البته گویند: خداوند. پس از چه جهت [از راه حقّ] گردانده می‌شوند؟».

مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ [العنکبوت: ۶۳][۱]. اقرار دارند که فرود آورندۀ باران و بیرون‌آرندۀ نباتات او است.

۱۰- ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ ۝٩﴾ [الزخرف: ۹][۲]. اقرار کردند که عزیز و علیم همان ذات مقدس است.

۱۱- ﴿وَقَالُواْ لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَا عَبَدۡنَٰهُمۗ﴾ [الزخرف: ۲۰][۳] خدا را رحمن می گفتند.

۱۲- ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوۡ قَاعِدًا أَوۡ قَآئِمًا﴾ [یونس: ۱۲][۴].

۱۳- ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرٌّ دَعَوۡاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيۡهِ﴾ [الروم: ۳۳].

۱- ترجمه: «و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی را نازل کرد، آن گاه از آن زمین را پس از پژمردنش زنده [و سر سبز] ساخت، البته گویند: خداوند».

۲- ترجمه: «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ به یقین گویند، [خداوند] پیروزمند دانا آنها را آفریده است»

۳- ترجمه: «و گویند: اگر [خداوند] رحمان می‌خواست آنها را نمی‌پرستیدیم»

۴- ترجمه: «و چون به انسان رنج برسد، به پهلوی خود [خفته] یا نشسته یا ایستاده ما را به دعا می‌خواند»

۱۴- ﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ﴾ [الزمر: ۸]. در این جاها اقرار داشتند که نجات‌دهنده از مصائب و مشکل‌کشا و دافعِ بلا هم الله جل جلاله است.

۱۵- ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [العنکبوت: ۶۵].

۱۶- ﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [لقمان: ۳۲].

۱۷- ﴿وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ﴾ [یونس: ۲۲].

از این آیات معلوم شد که وقت مصائب خاصه مراجعه به آن خدای برتر می‌کردند نه غیر، ولی بقول صاحب روح المعانی[1] و شیخ الإسلام عثمانی[2] عوام و پیرپرستان مبتدع زمان ما در عین همین حالت هم بدبختانه به پیرها رجوع می‌کنند، معلوم شد که شرکِ شان از شرک مشرکین قدیم مزمن‌تر[3] شده است. ما بارها از معتقدین پیران نقلاً شنیده‌ایم که در عین همین حالت غریب شاه[4] و فرزندانش را ندا می‌کنند. العیاذ بالله.

۱- صاحب روح المعانی = علامه محمود آلوسی بغدادی متولد سال: ۱۲۱۷هـ ق و متوفای سال: ۱۲۷۰ هجری می باشد. در رد بر اهل هوا و مبتدعان آرای محکمی دارد. [مُصحح].

۲- اشاره به مفتی محمد تقی عثمانی حفظه الله صاحبِ تکملة فتح الملهم است که از شخصت های علمی جهان اسلام در عصر حاضر می باشد. [مُصحح].

۳- مزمن = دیرینه، آنچه که زمان درازی بر آن گذشته باشد. [مُصحح].

۴- غریب شاه= نام یکی از پیران که در شبه قاره ارادتمندانی دارد. [مُصحح].

۱۸- ﴿رَّبَّنَا ٱكۡشِفۡ عَنَّا ٱلۡعَذَابَ﴾ [الدخان: ۱۲]. اقرار داشتند که کاشفِ عذاب الله جل و علا است.

این بود بیان عقائدشان از قرآن مقدس، و بهمین مضمون احادیث صحیحه به کثرت آمده اند.

حالا از کتبِ سیرت و تاریخِ معتبر عقائد مشرکان را باید شنید:

۱- در طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۱۴۵ می‌نویسد مشرکان هنگام بنای کعبه گفتند: **لو بنینا بیت ربنا**، «کاش ما خانهٔ خدای خود را بنا کنیم» معلوم شد که خدا را رب خود می گفتند.

۲- در سیرت ابن هشام ج ۱ ص ۲۰۷ می‌نویسد: وقت بنای کعبه و هدم آن خیلی از عذاب خدا ترسیدند، حتی که کسی جرأت نکرد به این کار شروع کند، مگر ولید بن مغیره. و دیگران تا یک شبانه روز توقف کردند که اگر ولید را عذابی نرسید اقدام می‌کنیم ورنه از این کار دست می کشیم، می گوید: **إن الناس هابوا هدمها وفرقوا منه**. ظاهر است که دلهای‌شان از خوفِ خدا لبریز بود.

۳- هم در طبقات و سیرت مذکور نوشته است که دعا کردند: **اللهم لا نرع إنما نرید الخیر**. «ای الله ما خوف‌زده و ترسانیده نشویم، جز این نیست که ما ارادهٔ خیر داریم». معلوم شد که دعاء هم از خدا می‌خواستند.

۴- و نیز در طبقات مذکور ج ۱ ص ۱۴۵ می‌نویسد که: وقت تعمیر بیت الله مشوره کردند که باید درین تعمیر مال حلال باشد، حرام نباشد که عذابِ

خدا می‌آید. **لا تدخلوا في بنائها من كسبكم إلا طيبا** الخ. دانسته شد که در دلهای‌شان ملاحظه عظمت و کبریائی خدای ذوالجلال بود.

۵- در سیرت ابن هشام ج ۱ ص ۳۴۰ در داستان ایذاء بلال حبشی رضی الله عنه می‌نویسد: صدیق اکبر رضی الله عنه به شقی القلب امیه بن خلف خطاب کردند: **ألا تتقي الله في هذا المسكين**. معلوم شد که این بدبختان‌من وجه ترس خدا هم داشتند.

۶- نیز در سیرت مذکور ج ۱ ص ۵۶ آمده است: که روز فتح مکه چون عتاب ابن اسید صدای اذان بلال رضی الله عنه شنید، گفت: **لقد أكرم الله أسيداً ان لا يكون سمع هذا فيسمع منه ما يغيظه**. خدا اسید (پدرِ مرا) عزت داد که پیش از این مُرد که این صدا را نشنید؛ زیرا اگر این صدا را می شنید باعث خشم او می شد. معلوم شد که ایشان عزت و ذلت را از خدا می‌دانستند.

۷- نیز در سیرت ج ۱ ص ۳۷۶ می‌نویسد، در قصهٔ طویل که هند به ابولهب گفت: **نعم فجزاك الله خيراً يا أبا عتبة**. «بلی پس ای ابا عتبه! الله ترا جزای خیر دهد» معلوم شد که خدا را سزا دهنده و جزا دهنده می‌دانستند، چنانچه وقت بشارت فاروق اعظم رضی الله عنه به ایمان‌آوردن خود ابوجهل ملعون گفت: **قبحك الله وقبح ما جئت به**. مثل ابوجهل ملعون (فرعونِ این امت) هم سزا را از جانبِ خدا می‌دانست.

۸- نیز در سیرت ج ۱ ص ۳۷۵ می‌نویسد که چون کافران گفتند که: محمد صلی الله علیه وسلم مجنونست، ضماد که تا حال کافر بود، آمد و گفت: اگر من محمد

ﷺ را ببینم، **لَعَلَّ اللَّهَ يَشْفِيهِ عَلَى يَدَيَّ**، شاید خدا او را بدستِ من شفا بدهد. معلوم شد که شفادهندهٔ امراض هم خدا را می‌گفتند.

۹- در ترمذی موجود است که عمران بن حصین رضی الله عنه می‌فرماید: جناب رسول الله ﷺ پدرِ مرا گفت که: ای حصین تو چند معبود را عبادت می‌کنی؟ گفت: شش در زمین و یکی در آسمان، پس پرسیدند: تو برای محبت و خوفِ خود کدام یکی را دمقرر کرده ای؟ پدرم گفت: آن را که در آسمان است. معلوم شد که الله را خدای برتر و اعلی می‌دانستند.

عقائدِ مشرکین نسبت بذات و صفاتِ رب العالمین چه بوده؟ گوش باید کرد

علمای کرام در موضوع ذات پاک واجب الوجود جل جلاله و صفات او عقائد و تصورات مشرکین را تفصیلاً و تطویلاً ذکر کرده اند، ما بطورِ خلاصه و اختصار چیزی تقدیم می‌کنیم.

ایمان و عقیدهٔ مشرکان این بود:

(۱) الله خالقِ همه کائنات است. (۲) رازق همه الله است. (۳) مالکِ همه الله است. (۴) محیی و ممیت همه الله است. (۵) مدبرِ امور الله است. (۶) مالکِ تمام کائنات او است. (۷) شهنشاهِ کل او است. (۸) صاحب اختیار و اقتدارِ کامل الله است. (۹) قادرِ مطلق الله است. (۱۰) متصرف علی الاطلاق الله است. (۱۱) بارندهٔ باران الله است. (۱۲) پیداکنندهٔ نباتات الله است. (۱۳) عزیز و علیم و رحمن، الله است. (۱۴) مشکل‌کشا و دافع البلاء الله است. (۱۵)

منجی از مصائب و شدائد، الله است. (۱۶) کاشف العذاب، الله است. (۱۷) عزت و ذلت و جزا و سزا دهنده و شافی مرض، الله است. (۱۸) از خدا می‌ترسیدند. (۱۹) و دعاء از الله می‌خواستند. (۲۰) در وقت شدائد او را نداء می‌کردند. (۲۱) از جلال و هیبتِ او می‌ترسیدند. (۲۲) دلهای‌شان از عظمت و کبریائی او می‌لرزیدند. (۲۳) خدا را واحد و از همه اعلی می‌دانستند.

ذکر بعضی از اعمال و وظائف‌شان

(۱) تعمیرِ کعبه می‌کردند. (۲) حج می‌کردند[1]. (۳) تعظیم شعائر الله[2] می‌کردند. (۴) عمره کرده و لبیک می گفتند. (۵) خدمتِ بیت الله و حجاج می‌کردند. (۶) نماز می‌خواندند (ج ۱ حجة الله البالغه). (۷) روزه می‌داشتند، (صحیح مسلم فضائل ابوذر ﷺ). (۸) زکوة می‌دادند، (سورۀ انعام ع ۱۱). (۹) غلام و برده آزاد می‌کردند. (ابوداود و حجة الله). (۱۰) نذر می‌کردند. (بخاری کتاب الصوم و مسلم کتاب الإیمان و ترمذی باب وفاء النذر و ابوداود باب نذر الجاهلیة). (۱۱) ابتداء تحریر بنامِ خدا می‌کردند، (طبقات

---

(۱)-سنه ۹ هجری از حج منع شدند. صحیح بخاری و صحیح مسلم.

۲- شعائر جمع شعیره به معنای نشانه و علامه است. و مراد ازشعائرالله نشانه ها و مواضع عبادت او تعالی می باشد. "عطا"که از تابعین مشهور است، می فرماید: شعائرالله تمام آن چیزهای است که خداوند متعال به آن امر نموده ویا از آن باز داشته است."حسن" می فرماید: "هی دین الله کله". برای‌معلومات بیشتر به تفسیر "الجامع لأحکام القرآن" از علامه قرطبی۳۷/۲ مراجعه شود. [مُصحح].

ابن سعد ج ۱ ص ۲۰۹). (۱۲) قسم بخدا یاد می‌کردند، در قرآن مقدس جابجا، پارۀ ۸، انعام ع ۱۳، و پ ۱۴، نحل ع ۵، و پ ۲۲ فاطر. ع آخر مذکور است. (۱۳) نکاح صحیح در ایشان هم رواج داشت – صدیقه رضی الله عنها چهار قسم نکاح بیان کرده فرمودند: **منها نکاح الناس الیوم**. (بخاری کتاب النکاح). (۱۴) بر ختنه و غسلِ جنابت و تمام خصائلِ فطرت مستقیم بودند. (حجة الله). (۱۵) ذبح و نحر می‌کردند، (حجة الله). (۱۶) استغفار می‌کردند. (انفال ع ۴).

صاحب اخلاق و اوصاف حمیده بودند

۱- غیور و صاحبِ عزت و ناموس بودند، (سیرة النبویه بر حاشیه سیرة حلبیه ج ۱) بر گرفته از کتاب: «توحید و شرک کی حقیقت»). ۲- مهمان‌نواز و اربابِ سماحت و سخاوت بودند. ۳- صادق الوعد و العهد بودند، چنانچه کتبِ احادیث و سیر مشحون اند.

لمحة فکریه: حالا با اینقدر خوبی که داشتند، فکر باید کرد که باز هم قرآن مقدس اوشان را کافر و مشرک معرفی فرموده، وعید عذاب ابدی به آنها داده است، پس چه چیز از باب توحید مانده بود که ایشان را از کافران جدا نکرده بود؟!

جوابِ این تفصیلاً گفته می‌شود:

انکشاف حقیقت توحید

اولاً یک اشتباهِ بزرگ و غلط فهمی که اکثر عوام و بعض خواص بدان مبتلایند ازاله می‌شود. بعد از آن پرده از روی توحید بلند می‌شود، بگوشِ هوش متوجه و ملتفت باید شد، اینجا دو چیز مشتبه می‌گردند، برای دانستنِ توحید اول آنها را امتیاز باید داد؛ یکی تسلیم توحید در جانب اثبات با وجود کثرت عبادت و عرفان واجب الوجود است، فقط در همین یک پهلوی اثباتی مع عدم نفی جانبِ منفی. دوم اثباتِ توحید و عرفان و عبادت، برای ذات واحد محض و مطلق است، با نفی پهلوی منفی. مثلاً کسی خدا را یگانه می‌داند و می‌شناسد و عبادت می‌کند، ولی به همراه این، در تمام امور یا بعضی امور غیر الله را هم مستحقِ عبادت و تصرف و غیره می‌داند، و نفی آن غیر، من کل الوجوه روا نمی‌دارد. و دیگری هم خدا را به همین طور اثبات می‌کند، ولی غیری را اصلاً با او استحقاق نمی‌دهد، و نفیِ صریح می‌کند و اعتقاداً هم عبادت برای غیر را منفی می‌داند، جماعتِ اولی مشرک است و همین بود عقائد جمیع مشرکین عالَم از اول تا آخر. و جماعتِ دوم موحد اند و اسلام برای تمیز همین امر است و بس.

و چون امروز به اطراف مان نگاه کنیم، در می یابیم که اکثر عوام و بعض خواص از ملاها و مشائخ در بلای اول گرفتار اند، و خود را موحد می‌دانند فهیهات[1]! و اگر دارندهٔ این عقیده موحد است، پس چرا ابوجهل و ابولهب

۱- هیهات = چه دور است، و در مقام تحسر و تأسف استعمال می شود. این واژه در آیة: ۳۶ سورة مؤمنون آمده است. [مُصحح].

مشرک اند که ایشان هم همین عقیده داشته اند، چنانچه با دلائل در بالا ثابت نمودیم. و منشأ این غلط فهمی این است که شیطانِ مردود و ملعون چونکه دشمنِ انسانست و می‌داند که توحید انسان را از جهنم نجات داده و شرک وسیلهٔ نار است، سعی می کند که توحید حقیقی برایشان منکشف نگردد. آن را ملمع کرده بصورت مزخرف بالشرک جلو او می‌برد و توحیدِ حقیقی معرفی می کند، آن دنی الهمة آن را تصدیق کرده تا دم موت به همین عقیده مانده و از زمرهٔ مشرکین حشر می‌شود، حالانکه واحد دانستنِ خدا مطلقاً و عرفان و عبادتِ او مطلقاً، توحید نیست، بلکه این مقتضای فطرت و طبیعتِ انسانست که در هر قرن آن را نقل کرده است؛ زیرا که انکارِ خدا از قدرتِ انسان خارج است، لذا بیشتر ائمهٔ کفر در صفات و عبادت خداوند متفق بوده‌اند.

وجه نزاع و موردِ نزاع فقط پهلوی دوم در هر قرن گردیده است، و بهمین پهلو انبیاء با مخالفین در نزاع و جهاد و اصحاب‌شان در قرن بعد قرن بر سرِ پیکار بودند.

دلائل دیده شوند:

۱- ﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ۝٣٥ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۭ ۝٣٦﴾ **[الصافات: ۳۵ – ۳۶]**[1].

همین ضرب إلا الله بود که بنیان آلهۀ ایشان را منهدم کرده ایشان را ناراحت کرده بر سرِ پیکار می‌آورد که انبیاء ﷺ هدفِ سبّ و شتم و آماجگاه و نشانۀ تیر بالا گردیدند که هفتاد نبی و مبلغ بر سرِ یک منبر شهید می‌کردند، نه فقط جانب اثبات که مشرکان خود در آن متفق می‌بودند.

۲- ﴿وَقَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٞ كَذَّابٌ ۝٤ أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ۝٥﴾ **[ص: ۴ – ۵]**[2].

مشرکینِ عرب از تصورِ یک معبود بیگانه نبودند، فقط بخاطر نفی معبودان دیگر بارگاهِ رسالت ﷺ را با انواع مختلف اذیت‌ها و گستاخی آزردند.

۳- ﴿وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا ۝٤٦﴾ **[الإسراء: ۴۶]** [1].

۱- ترجمه: «آنان [چنان] بودند که چون به آنان گفته می‌شد: معبود راستینی جز خداوند [یگانه] نیست، سرکشی می‌کردند. و می‌گفتند: آیا ما معبودان خویش را به خاطر [سخن] شاعری دیوانه ترک گوییم؟».

۲- ترجمه: «و کافران گفتند: این [فرد] جادوگری دروغگوست. آیا [همه] معبودان را یک معبود قرار داده است؟ بی گمان این چیزی شگفت است».

همین دعوت به سوی پروردگار یکتا موجب نفور ایشان بود، نه آن که خدای به همراه شریک را قبول نداشتند.

۴- ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ﴾ **[الزمر: ۴۵]**[۲].

اینجا نیز علتِ تنفر ذکر یکتا بودن الله است.

۵- ﴿ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡۖ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ۝١٢﴾ **[غافر: ۱۲]**[۳].

دراینجا نیز صاف واضح است که ایشان به ندای خدا مطلقاً منکر نبودند، واحد لا شریک را نکار می‌کردند.

حال مشرکینِ سابقین هم همین بود: قوم نوح: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ۝٢٣﴾ **[نوح: ۲۳]**[۱] قوم عاد:

۱- ترجمه: «و چون پروردگارت را در قرآن تنها یاد کنی، با نفرت به پشت خویش برگردند».

۲- ترجمه: «و چون خداوند به تنهایی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند متنفّر می‌شود».

۳- ترجمه: «این [کیفر] از آن است که چون وقتی خداوند به تنهایی یاد می‌شد، انکار می‌کردید. و اگر به او شرک آورده می‌شد، ایمان می‌آوردید. پس [اینک] داوری با خداوند بلند مرتبه بزرگ است».

﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِنَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَحۡدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا﴾ **[الأعراف: ۷۰]**[۲]. قوم ثمود: ﴿قَالُواْ يَٰصَٰلِحُ قَدۡ كُنتَ فِينَا مَرۡجُوّٗا قَبۡلَ هَٰذَآۖ أَتَنۡهَىٰنَآ أَن نَّعۡبُدَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا﴾ **[هود: ۶۲]**[۳]. قوم مدین: ﴿قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ﴾ **[هود: ۸۷]**[۴].

خلاصه مشرکین سابقین هم پهلوی اثبات را بمع اشتراک قبول داشتند، فقط موردِ تنازع و کشمکش‌شان پهلوی منفی و اثبات خدای واحد لاشریک بود و بس، و همین است حال اکثر عوام عالم و بعض خواص درین زمان، چون به ایشان گفته شود که: خدای ذوالجلال بجمیع امورِ خود احتیاج غیری ندارد، گویند: مسلّم اما دوستانِ خدا و پیرانِ کامل اختیاراتی و نازی در حضرت الهی دارند که خواستهٔ‌شان مردود نمی‌گردد، و هرچه گویند خدا رد نمی‌کند.

۱- ترجمه: «و گفتند: معبودانتان را رها نکنید و «ودّ» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» را وا مگذارید».

۲- ترجمه: «گفتند: آیا [نزد] ما آمده‌ای تا [ما را دعوت کنی که] تنها الله را بپرستیم و آنچه را که نیاکانمان می‌پرستیدند رها کنیم».

۳- ترجمه: «گفتند: ای صالح، پیش از این در میان ما به تو امید می‌رفت. آیا ما را از پرستیدن آنچه باز می‌داری که نیاکانمان می‌پرستیدند؟».

۴- ترجمه: «گفتند: ای شعیب آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را که نیاکانمان می‌پرستیدند رها سازیم».

نعوذ بالله، باید دانست که خداوند متعال ملاحظه کسی نمی‌کند و در آنچه بخواهد از کمال هیچ فردی متأثر نمی‌گردد و کسی نمی‌تواند که به غیر دستور او در کارخانهٔ خدائی اوش دست‌اندازی کند، پس وای و صد وای بر این اعتقادِ پوسیده و این کالای زبونِ بی مایه.

اسوهٔ انبیاء علیهم السلام

اسوهٔ خاتم الأنبیاء ﷺ:

﴿أَئِنَّكُمۡ لَتَشۡهَدُونَ أَنَّ مَعَ ٱللَّهِ ءَالِهَةً أُخۡرَىٰۚ قُل لَّآ أَشۡهَدُۚ قُلۡ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ وَإِنَّنِي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ﴾ **[الأنعام: ۱۹]**[1].

امام المرسلین ﷺ نه صرف داعی و مدعی یکتائی الـهِ واحـد انـد، بلکـه از سوای اللهِ واحد اعلانِ برائت کرده اند.

اسوهٔ خلیل علیه السلام:

۱- ترجمه: «آیا شما گواهی می‌دهید که با خداوند معبودانی دیگـر هسـتند؟ بگـو: [مـن چنین] گواهی نمی‌دهم. بگو: جز این نیست که او معبود یگانه اسـت و مـن از آنچـه، شریک قایل می‌شوید، بیزارم».

﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ﴾ **[الممتحنه: ۴]**[1].

امام الموحدین نیز به همان نحو اقرار و اظهارِ برائت و اعلان عداوت و بغضاء با معارضین فرمودند.

اسوۀ یعقوب و ابنای او علیهم السلام:

﴿أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِي قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٣﴾ **[البقرة: ۱۳۳]**[2].

۱- ترجمه: «به راستی که برایتان در ابراهیم و آنان که با او همراه بودند، سرمشقی نیکوست- چون به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما ناباور شده‌ایم و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا اینکه تنها به خداوند ایمان آورید».

۲- ترجمه: «آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، حاضر بودید؟ آن گاه که به فرزندانش گفت: پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، آن معبود یگانه را می‌پرستیم و ما فرمانبردار او هستیم».

خلاصه دعوای تمام شرائع و انبیاء و متبعین‌شان اقرار وحدتِ صرف برای الله است بلا مشارکتِ غیر، بهمراه اظهار و اعلانِ برائت از غیر. پس مردِ مؤمن را باید که به اسوۀ انبیاء اقتداء کند نه بدنبالِ آباء و اجداد بدود.

بلکه شانِ مسلمان آنست که اگر اذیت شود و یا کشته شود و بسوزد، باز هم به ذاتِ و صفاتِ واحد لا شریک کسی را شریک نکند. مثل پروانۀ توحید بلال حبشی ﷺ که امیه[1] شقی در وقتِ نیمروز بر سرِ ریگ‌های داغ بر سینۀ او سنگِ بزرگ می نهاد و او را تهدیدِ کشتن می‌کرد که از توحید برگردد، باز هم آن پروانۀ توحیدِ لم یزلی و عاشقِ رسول ﷺ در زیرِ چنین مصائب با آواز می‌گفت: أَحَد، أَحَد، محمد رسول الله.

و مثال دیگر زِنّیره ﷺ است؛ ایشان کنیز رومی بود که به الله واحد لا شریک آورده بود، ابوجهل او را به اقسام عذاب معذب می‌کرد و باز هم أَحَد أَحَد از زبان گهر افشانش جدا نمی‌گشت، تا این که از شدت لت و کوب بر سر و رو کور شد، مشرکین گفتند: او را لات و عزّی کور کرده اند که به آنها کفر کرده است، چون او شنید، گفت: مرا خدای من کور کرده است و من هرگز لات و عزّی را قبول ندارم، دوبار الله واحد لا شریک او را بینا فرمود، و بدین گونه مشرکین رسوا شدند.

این بود توحیدپرستیِ مؤمنانِ اول، **اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ**.

۱- امیه = امیه بن خلف از سران مشرکین در مکه، که در غزوة بدر کشته شد. [مُصحح].

اینجا سوالی وارد خاطر بعضی می‌گردد که چه حکمت است توحیدی که نزولِ قرآن برای اثباتِ آنست و برای همین دعوت نعلین رحمة للعالمین ﷺ در وادیِ طائف پُرخون شده، و چهرهٔ مبارک، روز اُحد رنگین شد و بر دندانِ مبارک کسر آمد و شهسوارانِ اسلام برای این دعوت دل و جگر و گوش و بینی فدا کردند، باز هم با این اهمیت در یک جا از قرآن و حدیث نامِ توحید دیده نمی‌شود؟!.

جوابِ این نکتهٔ سَرپوشیده اینست که، چون مقصود از این همه جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها تصفیه خس و خاشاک جادهٔ توحید بود که شرک چونکه ضد توحید است با تصفیهٔ خارهای آن از جادهٔ توحید ضد ثانی خود بخود نمودار می‌گردد، گویا این تعلیم عملی بود که وجود توحید بنام و نمود نیست، بلکه مزاحم آن را دورکردن، اظهار و اعلان عملی آنست. با برکندن شرک، گل و گلزار توحید در چمنستان عالم خود بخود نمودار می‌گردد، دعوای رسم و اسم بغیر نفی ضدش ارزشی ندارد.

خلاصه، توحید و ایمان و اسلام فقط و فقط یقین‌کردنست بر واحد و انکار و نفی غیر او از ذات و صفات او سبحانه و تعالی است و مضمون کلمه طیبه نیز همین است، نفی مقدم است از اثبات تا زمین را از خار و سنگ صاف نکنی تخم‌ریزی بکار نمی‌آید، همچنین تا اولاً نفی شرک نکنی و راهِ اعتقاد صاف نکنی، اگر هزارها بار اثبات توحید کنی نفعی نمی‌بخشد، از این

وجه در دعوتِ تمام انبیاء علیهم السلام نفی مقدم از اثبات در قرآن مقدس مذکور است، چنانچه بر دانندۀ تفسیر پوشیده نیست.

باب اول
در بیان اثبات توحید بعناوینِ مختلفه و نفیِ شرک و مذمت آن

۱ - **عنوان** ﴿مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ «معبودی جز او برای شما نیست» بصورت حصر درین موضع اثبات معبودیتِ آن ذاتِ واحد فرموده و همه معبودان غیر او را نفی کرد، تقریباً سیزده جا در قرآن مقدس از نوح عليه السلام تا خاتم الأنبیاء ﷺ در سور مختلف این مضمون را ذکر فرموده اند که تمام‌شان درین دعوت متفق و به اندازی عجیب و مؤثر خلق را دعوت کردند.

۲- **عنوان** ﴿مَّنۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِ﴾ «کیست معبود، غیر الله» ببین که به چه اندازی عجیب با اثبات وحدانیت، نفی غیر الله هم کرده است!. این مضمون را در مقامات مختلفه مثل پ ۷، سورۀ انعام ع ۵، و پ ۲۰، قصص ع ۷ و پ ۲۷ سورۀ طور، ع آخر و غیره ذکر فرموده است.

حالا سوالی پیدا می‌شود که غیر الله کیستند که از عبادت آنها احتراز لازم است؟

جواب این سوال اینست که هرچه ماسوی الله باشد، همه غیر اند مثل شجر، حجر، قبر، صنم، وثن[1]، شمس، قمر، ستاره، نبی، فرشته، ولی، انس،

۱- صنم، وثن = به معنای بت. [مُصحح].

جن، دیو و پری. در تفسیر ابن جریر، روح المعانی، تفسیر کبیر، بحر[1] و غیره موجود است که ﴿مَا كَانَ لِبَشرٍ﴾، شان نزول این آیه را ابن عباس رضی الله عنهما بیان فرمودکه ابورافع قرظی و غیره از علماء یهود و نصاری در جواب دعوتِ حق سرورِ کائنات ﷺ گفتند که: مگر شما می‌خواهید که مثل عیسی ترا عبادت کنند، فرمود: **معاذ الله أن نعبد غير الله أو نأمر بعبادة غيره ما بذلك بعثني ولا بذلك أمرني**. (روح، ج ۳، ص ۲۰۷).

اینجا آنحضرت ﷺ خود را نیز در غیر الله داخل کردند.

بیان یک مغالطه و فریب مبتدعین مر مسلمانان ساده‌لوح را

مشائخ و ملایانِ مبتدع در جلو عوام می‌گویند که: حضرات ما هم عبادت غیر الله را حرام و شرک می‌دانیم، لیکن دوستانِ خدا و انبیاء و اولیاء چون که محبوبِ خدا هستند در غیر الله داخل نیستند، مردانِ خدا اگر چه عین خدا

۱- تفسیر البحر المحیط؛ مؤلف آن اثیر الدین محمد بن یوسف مشهور به «ابوحیان اندلسی» است که در آخر ماه شوال سال ۶۵۴ هـ مطابق ۱۹ نوامبر ۱۲۵۶م در غرناطه دیده به جهان گشود،... و در۲۸ ماه صفر سال ۷۴۵ هـ مصادف با ۱۱ ماه جولای ۱۳۴۴م در گذشت، از او بیش از سی اثر نفیس در علوم مختلف از جمله: تفسیر، حدیث، عقائد، فقه و نحو بجا مانده است. (بر گرفته از سایت انترنیتی: المجلس العلمی – سایت الوکه) [مُصحح].

نیستند، لیکن از خدا جدا هم نیستند[1]، غیر الله بُت و شجر و حجر اند، اولیاء و انبیاء در تصرف داخل اند، لذا از ایشان طلبِ حاجات و ندای‌شان و غیره در ندای خدا داخل است، ظاهر است که چون این کلمات از زبانِ پیر با آمیزشِ لب و لهجهٔ محبت و تقریر دل‌پذیر در گوش مرید عاشق می‌رسد از ساز و سوزِ طنبور آهنگِ حجازی، نغمهٔ نو درین طنبور می‌فزاید، مریدزار عاشق وار بر یمین و یسار از وجدِ آن می‌غلطد و در قلب می‌گدازد و می‌سوزد، و اگر دیگری حرفی دیگر زند به قتل و کشتن او پروانه‌وار حمله می‌کند، پس وای و صد وای برین پیر و مریدانش.

تذکره: باید دانست که بعضی اشیاء اند که آن را خاصه و خواص می‌گویند، خاصهٔ هرچیز، آنست که در غیر آن دیده نمی‌شود و مخصوص به آنست، مثل خنده که خاصهٔ انسانست در غیر انسان دیده نمی‌شود و زنِ هر شخص که خاص است، برای همان یک شوهر، تا آن شوهر از او جدا نشده است، شوهری دیگر نمی‌تواند که او را در عقدِ خود بنکاحِ شرعی بیارود، حتی غیر او از جمله: پدر و برادرِ شوهر که گویا خود اصول و اجزای شوهر اند نه غیر، نمی‌توانند که در زن او و آب منی او مشارکت کنند. انسان از غایتِ غیوری خود اگر پدر و برادر خود را مشارک زن خود بیند، فوراً او را به قتل می رساند، حالا متوجه باید شد که در یک خاصهٔ انسانی اگر اصل و

۱- و نیمه شعری را هم برای اثبات مدعای خویش می آورند: دوستان خدا، خدا نباشند یک لحظه از او جدا نباشند. [مُصحح].

جزء او مشارکت کند غیرت متحملِ تسامحِ او نمی‌تواند شد. پس همینطور باید دانست که عبادت و اختیارات و تصرفاتِ امور هم در کارخانهٔ واجب الوجود جل شأنه، خاص به او تعلق دارند نه غیر، حالا آن خالقِ غیرت‌ها چگونه روا دارد که غیر او که نه از اصولِ اویند و نه از اجزاء او در کارش مشارک و مداخل گردند؟. بشرِ بی‌مایه اصل و جزء خود را نمی‌تواند که مشارک امور خاصِ خود ببیند، پس شرم باید داشت که به خالق کائنات این را روا می‌داری!.

در حالی که ما قبلا ثابت کردیم انبیاء و اولیاء همه غیر اند، و هیچ فردی به الله نسبتِ اصول و فروع هم ندارد. سبحانه، ما اعظم شأنه.

تبصره بر تذکره: این غلط فهمی و سوء تفاهم نیز ناشی از عدم فهم معنی صحیح توحید و شرکست، جلوتر گفته بودیم که: نوعِ بشر همیشه در فهم صحیح این دو شیئ، به اغواء و التباس پیر گمراه در فریب می‌افتد و همین پیر معنی صحیح را از او در پردهٔ استتار می‌دارد تا مهتدی نگردد؛ چرا که مردمان فقط معرفت و عبادت واجب را توحید و عبادتِ بُتها را شرک فهمیده اند و بس. حالانکه این هردو غلط است، بلکه توحید ذات واحد است بغیر مشارکتِ غیر، و با نفی غیر و سزاواردانستن همان یک ذات مقدس است نه غیر. و شرک آن است که با عبادتِ آن ذاتِ واحد دیگری را نیز پرستش کند یا مستحق عبادت بداند. اگر کسی هزارها نماز و روزه و حج و زکات و تهجد و ریاضت و غیره کند، اما با این همه اگر غیری را مشارک و مستحقِ

این کارخانه تصور کند بلاریب مشرک است و حشرِ او با مشرکان خواهد شد.

این را با مثالی واضح می‌نمایم: مثلاً زنی باشد که همه خدمات خانگی شوهر را به شایستگی انجام می‌دهد و فرزندان او را به نوعِ احسن پرورش می‌کند و با شوهرِ خود محبتِ کامل اظهار کرده و خوب نزد شوهر تملق می‌کند، خدمتِ مهمانِ او را بطریقِ اعلی انجام می‌دهد، مگر بدکرداری و فاحشگی و بدچشمی با و ارتباط با مردانِ بیگانه را نیز برقرار می کرده و دیگران را در صحبت شوهر شریک می‌کند و غیر را بر رخت خواب شوهر می‌خواباند، آیا وجدانت چه فیصله می‌کند که اگر شوهر از قضیهٔ او پی بَرد، نظرش به خدمات و احسانات زن می‌افتد که یا که قضیه دگرگون خواهد شد؟ و آیا این خدمات جبرانِ آبروی برباد دادهٔ شوهر را می‌کند.

آبی است آبرو که نه آید به جوی باز
از تشنگی بمیر و مریز آبروی خویش

همینطور اگر هر قدر عبادت و بندگی در کار بری و به شرک مبتلا باشی مبغوضِ خدا و راندهٔ بارگاهِ او هستی نه خدمت ارزش دارد و نه عبادتِ‌تان کاری می‌کشاید و روزانه خسرانت در ازدیاد می‌گردد، خوب تدبر باید کرد.

عنوان ۳- ﴿وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾ «و با او چیزی را شریک نکنید» اعم العام است، بنا بر مقتضی رحمت خود، بندگان را از شریک آوردن غیر در

عبادت خود مطلقاً نهی و منع صریح فرموده، تا در اغواء شیطان سرگردان نشوند.

و در این موضوع الله بزرگ آیاتِ مختلف نازل فرموده است:

۱- ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ﴾ **[آل عمران: ۶۴]**.

«بگو: ای اهل کتاب به سوی سخنی آیید که بین ما و شما برابر است: که جز خدا را بندگی نکنیم و چیزی را با او شریک نیاوریم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند پروردگار برنگیرد»

۲- ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ﴾ **[النساء: ۳۶]**.

«و خداوند را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نیاورید»

۳- ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ﴾ **[الأنعام: ۱۵۱]**. «بگو: بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام نموده است، بر خوانم، آنکه چیزی را با او شریک مسازید»

۴- ﴿وَٱتَّبَعۡتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشۡرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ﴾ **[یوسف: ۳۸]**.

«و از آیین نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام، ما را نشاید که چیزی را به خداوند شرک آوریم»

۵- ﴿أَن لَّا تُشۡرِكۡ بِي شَيۡـٔٗا﴾ [الحج: ۲۶].

«چیزی را به من شریک نسازی»

۶- ﴿يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗا﴾ [النور: ۵۵].

«مرا پرستش می‌کنند و چیزی را شریک من نمی‌سازند».

۷- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا﴾ [الممتحنه: ۱۲]. «ای پیامبر، چون زنان مؤمن به نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند بر آنکه چیزی را با خداوند شرک نیاورند».

خلاصه درین هفت جا نفیِ شرک به لفظِ اعم العام یعنی «شئ» شده است، پس بعد این کوچک‌ترین گنجائش برای شریک قرار دادن مخلوق با الله باقی نمی نماند.

در احادیثِ نبوی ﷺ در تمام صحاح و مسانید و غیره نهی از شرک بهمین لفظ مکررا به اندازِ گوناگون آمده است.

در روایت انس چند جا، و روایتِ صدیقه و روایتِ ابوایوب انصاری و روایتِ عبدالله یشکری و روایت ابوصالح و روایتِ ابن عباس و روایت ابن مسعود و روایتِ معاذ و روایتِ ابوالدرداء و روایتِ ابوهریره و روایت ابوذر غفاری و روایت سلمه بن قیس و روایتِ عقبه بن عامر و روایتِ ربیعه بن عباد و روایتِ جریر بن عبدالله و روایتِ اسماء بنت عمیس رضوان الله علیهم أجمعین.

این روایات در کتبِ مختلف مثل صحاح سته و مسانید و مستدرکات و غیره به طرق گوناگون آمده است، و در بعضی: «**مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ**». «هر کس در روز قیامت در مقابل خداوند قرار گیرد در حالی که برای او شریک قرار نداده باشد، برای همیشه داخل جنت می‌شود» در بعضی: «**غفر لمن لم يشرك من أمته شيئا**» «هر که از امت ایشان که به خداوند شریک قرار ندهد، آمرزیده شده است». در بعضی: «**لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا وَإِنْ قُطِّعْتَ**» «اگر قطعه قطعه نیز شدی به خداوند شریک میاور» و غیره.

عنوان ٤- ﴿وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا﴾ «و با او (خدا) هیچ یکی را شریک نمی‌کنم » به این نمط در شش آیه ذکر فرموده است، پ ۱۶ آخر کهف و پ ۲۹ جن، ابتداء و پ ۲۹ ایضاً جن و پ ۲۹ ایضاً جن و پ ۱۵، کهف ع ۵ و پ ۱۵ ایضاً کهف ع ۵.

عنوان ٥- ﴿إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ «معبود شما یکی است و بس».

باید دید که درین آیت بطرزی دیگر معبودیت را صرف برای ذات خود ثابت فرمود، این مضمون را تقریباً در ۱۸ جا ذکر فرموده است که به همرای، إله و الله واحد را مقید فرموده است، (۱) جزء ۲، بقره، ع ۱۹. (۲) و جزء ۶، نساء، ع ۲۳. (۳) و جزء ۶، مائده، ع ۱۰. (۴) و جزء ۷، انعام، ع ۲. (۵) و جزء ۱۰، توبه، ع ۵. (۶) و جزء ۱۳، آخر ابراهیم. (۷) و جزء ۱۴، ع ۳. (۸) و جزء ۱۴، نحل، ع ۷. (۹) و جزء ۱۶، کهف اخیر. (۱۰) و جزء ۱۷، آخر انبیاء. (۱۱) و جزء ۲۴، حم السجده. (۱۲) و جزء ۱۷، حج، ع ۵. (۱۳) و جزء ۲۳، آغاز

صافات. (۱۴) و جزء ۲۱، عنکبوت، ع ۵. (۱۵) و جزء ۱۳، یوسف، ع ۵. (۱۶) و جزء ۲۳، ص، ع ۵. (۱۷) وجزء ۲۳، زمر، ع ۱. (۱۸) و جزء ۲۴، مؤمن، ع ۲.

عنوان ٦- ﴿وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ﴾ «به همراهِ الله معبود دیگر را ندا و عبادت مکن» درین جا بنوعی دیگر عبادت و ندا را بذات پاک خود مخصوص نموده و دیگر معبودان را به شدت و تأکید نفی فرموده است.

این مضمون را تقریباً در ده آیت بیان فرموده است: (۱) جزء ۷، انعام، ع ۲. (۲) و جزء ۱۵، بنی اسرائیل، ع ۲. (۳) و جزء ۱۵، بنی اسرائیل، ع ۴. (۴) و جزء ۱۸، مؤمنون، ع آخر. (۵) و جزء ۱۹، فرقان اخیر. (۶) و جزء ۱۹، شعراء، ع اخیر. (۷) و جزء ۱۴، آخر حجر. (۸) و جزء ۲۰، آخر قصص. (۹) و جزء ۲۶، ق، ع ۲. (۱۰) و جزء ۲۷، ذاریات، اخیر.

یک نکته: در قرآن پاک و حدیث منوّر هرجا که ذکر شرک و منع آن آمده به اسلوبی ذکر شده است که معلوم می‌گردد که اولاً و بالإصاله، مشرک خدا را عبادت می‌کند و به مرتبهٔ ثانویه و گاه گاهی دیگران را شریک می‌کند، چنین نیست که بالذات عبادتِ غیر الله می‌کند و ضمناً عبادت خدا می‌کند، مثل عوام مشرکین زمانِ ما که در اصل ادعای مسلمانی می‌کنند، و ضمناً و وقتاً فوقتاً در اعتقادات یا عبادات یا نذور یا نداء و غیره دیگران را شریک می‌گردانند، چنانچه می‌فرماید: ﴿لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ﴾ - ﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ﴾ - ﴿لَّا يُشۡرِكُۢ بِٱللَّهِ﴾ وغیرها.

کسی که از اسلوبِ عربیت خبردار است فوری می‌فهمد ازین الفاظ که در عبادت خدا شرک نکن، یعنی تو در اصل و بالذات عابد خدا هستی، و ضمناً یا وقتاً دیگری را -همچنان که در اصل شریک نکرده ای- با خدا شریک مگردان.

عنوان ۷- ﴿أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ «آیا با الله معبودی هست»؟ یعنی نه. در جزء ۲۰، نمل، ع ۵ این کلمه مقدسه به صورت استفهام انکاری پنج مرتبه آمده است.

عنوان ۸- ﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ﴾ «پس خدا را پرستش کن در حالی که دین خود را برای او خالص می گردانی»، یعنی خبردار غیری را شریک نکن.

غالباً این مضمون را یازده جا ارشاد فرموده است، (۱ و ۲) دو جا پ (جزء) ۲۳، زمر آغازش، و (۳ و ۴) پ ۲۳، زمر، ع ۲. (۵) و پ ۲۴، مؤمن، ع ۲. (۶) و پ ۲۴، مؤمن، ع ۷. (۷) و پ ۸، اعراف، ع ۳. (۸) و پ ۳۰، بینه. (۹) و پ ۲۰، عنکبوت اخیر. (۱۰) و پ ۲۱، لقمان، ع ۴. (۱۱) و پ ۱۱، یونس، ع ۳.

عنوان ۹- ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ بصورتِ کلمهٔ طیبه.

اولاً نفی معبودیتِ غیر فرموده، مرتبهٔ دوم اثباتِ وحدانیت و معبودیت خود کرده و سه جا این مضمون ارشاد فرموده است: پ ۲۳، صافات، ع ۲. و پ ۲۶، محمد، و پ ۳، آل عمران، ع ۲.

و در احادیث رسول گرامی اسلام به کثرت در ادعیه‌ی مختلف این مضمون را ارشاد فرموده اند، همین کلمه را افضل شعب ایمان و افضل الذکر و خزانه و اجر عظیم و دفعیه کرب[1] و موجب جنت و باعث نجات آخرت و کلمه اخلاص و ذریعهٔ فوز و فلاح و مقصد بعثتِ نبوی و مدارِ شفاعت ملقب فرموده؛ زیرا که کلمه توحید و نفی غیر الله به اَشدّ درجه است.

عنوان ۱۰- ﴿لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ نیست معبودی غیر او.

این کلمه مقدس به اسم ضمیر غائب و اشاری اثبات اله واحد و معبود محض را به نوعی می‌کند که عارف از آن به وجد می‌آید و نفی معبودانِ باطل به صورت واضح از آن به نظر می رسد. تقریباً از پارهٔ دوم تا ۲۰ از بقره و آل عمران و نساء و انعام و اعراف و توبه و هود و رعد و طه و مؤمنون و قصص و فاطر و زمر و مؤمن و دخان و حشر و تغابن و مزمل ۲۸ جا تکرار شده است.

عنوان ۱۱- ﴿لَآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنَا۠﴾ « غیر من معبودی نیست». اظهارِ ربوبیت و استغنای کامل است، در سه جا: پ ۱۴ آغازِ نحل، و پ ۱۶ طه، و پ ۱۷ انبیاء ع ۲ این مقصود را مکرر آورده است.

عنوان ۱۲- ﴿لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنتَ﴾ به ضمیرِ مخاطب. در پ ۱۷ انبیاء، ع ۶ آورده است، و در احادیث این صیغه بکثرت آمده است.

۱- دفعیه کرب = ازاله نمودن اندوه و غصه. [مُصحح].

عنوان ۱۳- «**لا إِلَهَ غَيْرُكَ**» در احادیث این این صیغه چندجا آمده است.

عنوان ١٤- «**أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ**» این جمله در احادیث بکثرت وارد شده است، این کلمه بنای اسلام و عین اسلام و غیره لقب دارد.

عنوان ۱۵- «**وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ**» جزء کلمه توحید بوده و در احادیث بکثرت وارد شده است.

عنوان ١٦- ﴿أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ﴾ در ۶ جا آمده است: پ ۱، بقره، ع ۱۰. و پ ۳، آل عمران، ع ۷، و پ ۱۱، هود. و پ ۱۲ هود، ع ۳، و پ ۲۴، حم السجده، ع ۲ و پ ۲۶، احقاف، ع ۳.

عنوان ۱۷- ﴿أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ ۴ جا این موضوع وارد شده است: پ ۱۲ یوسف، ع ۵، و پ ۲، بقره، ع ۲۱، و پ ۱۴، نحل، ع ۱۵، و پ ۱۵، بنی اسرائیل، ع ۳.

عنوان ۱۸- ﴿فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ﴾ دو جا وارد است؛ در سورۀ فاتحه: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝٥﴾ و در سورۀ عنکبوت به همان لفظ بالا بصورتِ تخصیص است. به قول ابن کثیر فاتحه، سِرّ قرآنست و سر فاتحه همین لفظ است.

عنوان ۱۹- ﴿فَٱعۡبُدُونِ﴾ در سه جای قرآن آمده است، در پ ۱۷ انبیاء ع ۲، و پ ۱۷ انبیاء، ع ۶ و پ ۲۷ آخر ذاریات.

عنوان ۲۰- ﴿فَٱعۡبُدۡنِي﴾ دو جا بصورت واحد و جمع آمده است؛ اول طه دوم یسین وارد است.

عنوان ۲۱- ﴿فَٱعۡبُدُوهُ﴾ در ۹ جا واقع است: پاره ۷، انعام، ع ۱۳، و پ ۱۱ آغاز یونس، و پ ۲۵ زخرف، ع ۶، و پ ۳ آل عمران، ع ۵، و پ ۱۵ مریم، ع ۲، و پ ۲۰ عنکبوت، ع ۲، و پ ۱۲، آخر هود، و پ ۱۶ مریم، ع ۴ و پ ۲۴ زمر، ع ۷.

عنوان ۲۲- ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ به همین مضمون در ده جای قرآن کریم وارد شده است: پ ۱۱، یونس، ع ۱۱، و پ ۷ انعام ع ۷، و پ ۲۴ مؤمن ع ۹، و پ ۷ انعام ع ۹، و پ ۸ اعراف ع ۴، و پ ۱۶ مریم ع ۳، و پ ۱۳ حج، ع ۸، و پ ۱۷ حج ع ۹، و پ ۱۴ نحل ع ۲، و پ ۱۴ نحل ع ۱۰.

مغالطه: بعض گمراهان مردم عوام را در فریب و مغالطه می‌اندازند که **مِن دون الله**[1] فقط بت یا درخت یا حیوانات و خلاصه غیر ذوی العقول اند. حضرات انبیاء و اولیاء، بندگانِ مقرب و دوستانِ خدا هستند در من دون الله داخل نیستند، برای دفع این مغالطه ما چند شاهد ذکر می‌کنیم، تا بر تو دروغ و افتراء این جماعت ثابت گردد که از من دون الله، مراد خود انبیاء و ملائکه و اولیاء اند:

۱- ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ۝ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ

۱- مِن دون الله = به معنای کسانی که غیر از خدایند. [مُصحح].

وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ﴿٥٧﴾﴾ **[الإسراء: ۵۶ – ۵۷]**[1].

حالا درین آیه نظر کنید که از ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ﴾ تا آخر مراد غیر ذوی العقول اند یا انبیاء و اولیاء؟ آیا غیر ذوی العقول دعا می‌کنند و به دربارِ خداوندی ابتغاء وسیله می‌کنند؟ و می توانند امیدِ رحمت و خوف عذاب داشته باشند؟ ظاهر است که این هر چهار عمل کارِ مقربین و صالحین می‌باشد نه غیر. و باز هم از آنها در آیتِ اولی به مِن دُونِه تعبیر شد.

۲- در تذکرهٔ «**عبادٌ مُّكْرَمِيْن**» می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَ﴾ **[الأنبياء: ۲۹]**[2].

تدبر کنید آیا غیر ذوی العقول گفته می‌تواند که من خدایم؟. آیا قول صفتِ غیر ذو العقول بوده و عذابِ جهنم به آنها راجع است؟. ضمیر «منهم» که ضمیر ذوی العقول و مرجعش عبادٌ مکرمون است، چگونه امکان دارد به غیر ذوالعقول ارجاع داده شود؟.

۱- ترجمه: «بگو: کسانی را که به جای او [معبود] می‌پندارید، فرا خوانید، پس به گرداندن بلایی از شما و تغییر دادن، توانا نیستند.کسانی که [کافران] آنان را [به نیایش] می‌خوانند، [خود] هر کدام که نزدیک‌ترند، به سوی پروردگارشان وسیله [تقرّب] می‌جویند. و به رحمت او امید می‌دارند و از عذابش بیمناکند. بی گمان باید از عذاب پروردگارت بر حذر بود».

۲- ترجمه: «و هر کس از آنان که بگوید: من به جای او خدا هستم، جهنّم را سزای او می‌گردانیم».

۳- ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمۡ أَضۡلَلۡتُمۡ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمۡ هُمۡ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ ۝١٧ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الفرقان: ۱۷ – ۱۸][1].

متوجه باید شد که امکان دارد اینقدر ضمائر ذوی العقول و گفتن سُبحَانَکَ به غیر ذوالعقول منسوب گردد؟. باید گفت به هیچ وجه امکان ندارد.

۴- ﴿يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [المائدة: ۱۱۶][2].

آیا ازین هم صریح‌تر آیتی می‌خواهی؟ آیت کریمه به صراحت عیسی و مادرش علیهما السلام را در من دون الله داخل نموده است. پس علاجِ این مبتدعین و کودنهای ازلی را که ممسوخ العقل اند که می‌تواند کرد؟.

۱- ترجمه: «و روزی که [خداوند] آنان و آنچه را به جای خداوند می‌پرستند، بر می‌انگیزد، آن گاه [به معبودان باطل] می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود راه را گم کردند؟.گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم، ما را نسزد که به جای تو دوستانی برگیریم».

۲- ترجمه: «ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خداوند بگیرید؟».

۵- ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ﴾ **[التوبة: ۳۱]**. «احبار و راهبانشان را به جای خداوند، به خدایی گرفته‌اند. و [نیز] مسیح بن مریم [را به خدایی گرفته‌اند]»

۶- ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤۡتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادٗا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ **[آل عمران: ۷۹]**. «هیچ بشری را [روا] نیست که خداوند به او کتاب و دانش و پیامبری بدهد آن گاه به مردم بگوید که: به جای خدا بندگان من باشید».

درین دو آیه نظر باید کرد که به چه صراحت همه را در «من دون الله» داخل فرمود که برای مؤمن جای انکار باقی نمی‌ماند، بلکه انکار «من دون الله» نبودنِ ایشان خود انکارِ نصِ صریح قرآن و کفر است.

خلاصه: این تمام نصوص دلیل صریح اند که حضراتِ انبیاء و ملائکه و اولیاء همه، در «من دون الله» داخل اند، و عبادتِ ایشان و نذر به نام ایشان همه، عبادت و نذر برای غیر الله بوده و کفر می باشد.

دَفع یک اشتباه و دامِ تلبیس

اهل بدعت که حضرات انبیاء و اولیاء را شریک کارخانهٔ واجب الوجود می‌کنند، در نظرِ عوام ملمع و مزین کرده با زبانِ چرب و ادعای لاف و گزاف اظهار می‌کنند که، این افعال ما، به نسبت این بزرگواران عزت و عظمتِ ایشان است، و کسانی که بر این بزرگواران این امور را روا

نمی‌دارند، دشمنِ ایشان اند و توهینِ ایشان می‌کنند. اگر به نظرِ بصیرت و عقلِ سلیم متوجه این امر شویم، معلومت می‌گردد که در حقیقت این حضرات خود، در نشناختن مقام این اکابر، به آنان چه قدر جسارت و اهانت کرده اند، گویا از مقام عظمتِ شان بی‌خبر و نابینا اند.

مثلاً شما متوجه باشید که یک بادشاهِ بزرگ چند افراد را اسلحهٔ عالیشان و قدرتِ و کامله عطا کرده، مجهز می‌کند که شما بروید و شما امین و معتمدِ من هستید، رعیت را از آداب شاهی و طریق احترام و مقام‌شناسی شاه و خدماتِ خصوصی شاه باخبر کنید و از دشمن و فریبِ او آگاه سازید. حالا برعکس، همین اشخاص رفته و شروع کار شوند. حالا دو نفر دیگر از خارج بیایند، یکی به ایشان بگوید که: مقام و عظمت شما اینست که شما خود ادعای شاهی کنید و قوم را به خود و آدابِ خود دعوت دهید، و دوم پند دهد و بگوید که: نه خیر خوبیِ شما درین است که به مأموریتِ خود قائم شده زیر چشمِ شهنشاه رفته، دستور او را به جا آورید و بخرامید. حالا عقلاً فیصله کنید که ازین دو نفر کدام دوست و کدام دشمنِ شان است؟ و کدام می‌خواهد که وقعت و آبروی شان و اعتماد و امانتِ شان از بین برود و کدام معظم و محترم و حافظ آبروی شانست؟.

همینطور باید فهمید که چون خالقِ کائنات انبیاء و اولیاء را مبلغ و امین و معتمدِ دین گردانید که آداب عبادت او به مردمان تعلیم کنند، و مأموریتِ خویش را انجام دهند، العیاذ بالله مبتدع می‌آید و می‌گوید: شما قابلِ آنید که خود معبود باشید و ما آماده هستیم که عبادتِ شما را انجام دهیم و خلق را به

این دعوت کنید، و ایشان هم - علی سبیل فرض المحال- بگویند: که شما خوب می‌گوئید، و موحد می‌آید و می‌گوید: نه خیر شما وظیفهٔ خود را طبق مأموریت انجام دهید، ما هم شما را مأمور می‌دانیم و تعظیم شما محض به این خاطر انجام می‌دهیم که مأمورِ شاه هستید، و مقامِ شما را همینقدر می‌دانیم، پس ظاهر است که جماعت اولی ایشان را چه قدر توهین و خائن ثابت می‌کند! و جماعت دوم چه قدر خیرخواهی و امانت‌داری و احترامِ شان بجا می‌آرد. مثالِ مبتدع اولی است و مثال موحد دوم است، تدبر باید کرد.

پیامبرانی که برای قلع و قمعِ شرک و بدعت فرستاده شده اند که دیگران را ازین امور جلوگیری کنند و ما خود ایشان را -العیاذ بالله- منصوبهٔ شرک و بدعت کنیم، چه قدر بد و توهین و اثبات خیانت در کارخانهٔ مدبرِ امور و متصرفِ کائنات به ایشان است، مبتدع که فریبِ ابلیس را خورده از باران می‌گریزد و زیر میزاب[1] می‌ایستد.

احمقی کسی را دید که پدرِ خود را می‌زند و می‌گوید که: به صدای بلند بگو که من پدرِ این سائنسدانم، آن شخص گفت: ای مردِ احمق پدرت را چرا می‌کوبی؟ گفت: نه خیر، بلکه احترامش می‌کنم و عظمتِ او در نظر مردم اظهار می‌کنم تا هرکس بداند که این پدرِ من است! حالا اینچنین یاوه و مزخرف و کودن را کی معالجه کند؟ توهین را تعظیم فهمیده است. هکذا حال مبتدع است و مشرک. هرکس را در مقامِ خود باید داشت، پیغمبر ﷺ

۱- میزاب = ناودان. [مُصحح].

فرمودند: در تعریف کردن از من غلو نکنید، چنانچه عیسی را کردند، مرا نبی بدانید و اکرام کنید.

گر فرقِ مراتب نه کنی زندیقی

محبت نام اطاعت و فرمانبرداری محبوب است نه که نافرمانی.

لله دَرّ القائل[1]:

تعصي الرسول وأنت تظهر حبه
هذا لعمري في الفعال بديع
لو كان حبك صادقاً لأطعته
إن المحب لمن يحب مطيع

ترجمه: از پیامبر ﷺ نافرمانی می کنی در حالی که اظهار محبت با ایشان را نیز داری، این عمل تو کار خیلی عجیبی است. اگر واقعا ایشان را دوست می داشتی از ایشان اطاعت می کردی، دوست فرمانبردارِ محبوب خویش است.

اسلام و ایمان نام حق‌شناسی و مقام‌شناسی و امتیاز مراتب است، طول و عرضِ اسلام فقط و فقط همین است که حقِ هر حقدار را به طریقِ احسن به او برسانی، حق خدا آن است که او را بشناسی و کسی را در جمیع امور او

۱- لِله دَرّ القائل = درّ در زبان عربی شیر و خیر کثیر را می گویند، و معنای این اصطلاح اینست: چه جالب گفته است این قائل، این سخن شیر مادرش باد. [مُصحح].

شریک ندانی، و حقِ رسول ﷺ را بدانی و حقِ پدر و مادر را بدانی، حتی که حقوقِ بهائم را هم بدانی.

و حقوق هم دو قسم اند: مشترک و منفرد. اول را به طریقِ اشتراک ادا باید کرد، و دوم را شأن امتیازی باید داد. پس حقوقِ مشترکه بینِ خدا و عباد او، مثلاً ایمان‌آوردن است که چنانکه ایمان به خدا لازم است، به انبیاء هم لازم است و محبتِ خدا و رسول ﷺ و اطاعت هردو و محبتِ اولیاء و صالحین نیز لازم است و اتباع احکامِ همه لازم است، اما در عبادتِ خداوندی و تصرفش، و اختیار کامل او بر بندگان و دیگر صفاتِ خاصه اش، کسی با او شریک نیست.

عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقّٖ﴾ [مائده: ۱۱۶][1]. پس کسی که این حقوق را امتیاز نمی‌دهد حتما در دین و یا مزاج او اختلالی وجود دارد. فکر باید کرد.

تنبیه: پس بعد ایراد اینقدر آیات و حوالهٔ احادیث، اگر کسی باز هم به عقائدِ فاسده و شرکیهٔ خود اصرار دارد، مرضِ او سرطانِ مزمن است، علاج ندارد.

﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢١٣﴾ [بقره: ۲۱۳][2].

۱- ترجمه: «گوید: تو را به پاکی یاد می‌کنم، مرا نسزد چیزی بگویم که سزاوار من نیست»

۲- ترجمه: «و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند»

باب دوم
در بیانِ عبادت و معنی او

در سیصد نصِ صریح از قرآن و حدیث ثابت و واضح است که عبادت فقط حقِ خداوند است و عبادت هر غیر الله، کفر و شرک است، حالا معنی عبادت را باید فهمید.

معنی عبادت

معنی عبادت بندگی و پرستش به غایتِ تذلل و عاجزی با ملاحظهٔ غایتِ عظمت و اطاعتِ معبود است. عبادت از عبودیت ابلغ است، درین معنی راغب اصفهانی ﷺ در مفردات القرآن و نیز در لغات القرآن و نیز مخدوم مهائمی در تفسیر تبصیر الرحمن، عبادت را به این معنی جامع تعریف کرده‌اند: «**العبادة تذلل للغير عن اختيار لغاية تعظيمه فخرج التسخير والسخر والقيام والانحناء لنوع تعظيم**» عبادت عاجزی است برای غیر به اختیارِ خود بنهایت تعظیم آن کس. پس اگر کسی دیگری را برای تسخیر او یا به سخریه تعظیم کند ازین تعریف خارج شد.

امام فخرالدین رازی ﷺ در تعریف عبادت رقمطراز است: «**إن العبادة عبارة عن نهاية التعظيم وهي لا تليق إلا بمن صدر عنه غاية الإنعام**» و در جاهای مختلف عبادت را معنی کرده است.

خلاصــه: تمـام مفسـرین و بالخصـوص حـافظ ابـن قـیم رحمه الله در مـدارج السالکین این موضوع را خوب تشریح داده است. **بحکم في الطوالة ملالــة**[1]، از آوردن این تعاریف صرف نظر کردیم[2].

فصل در انواعِ عبادت

عبادت بر سه قسم است: قولی، فعلی و مالی

چنانچه شبِ معراج خاتم المرسلین ﷺ در حضور الهی به همین اقرار سه‌گانه اقرار فرمودند، **التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ** که اول اشاره به عبادتِ قولی، دوم به فعلی و سوم به مالی می باشد، و هرسه را به آن ذاتِ مقدس مخصوص فرمود، پس معلوم شد که این هر سه نوع عبادت برای غیر او روا نیست، و نیز مرد مؤمن در هر، دو رکعتِ نماز همین اقرار می‌کند، پس باید که در دیگر اوقات هم بهمین اقرار خود مستقیم باشد، و خداوند قدوس پیغمبرِ خود را دستور داده است: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ **[الأنعام: ۱۶۲]** «بگو: یقیناً نماز و تمام عبادت‌های من و زندگی و موتِ من خاص برای الله اند که پروردگارِ عالمیانست».

۱- فی الطوالة ملالة = سخن به درازا کشانده شود ملالت به بار آرد. [مُصحح].

۲- برای تفصیل بیشتر به رسالة العبودیة تألیف شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله مراجعه شود. [مُصحح].

عبادت و عبودیت و حقیقتِ بندگی نام محبتِ کامل و انتهای عجز و نیاز است. پس زیبا است که این عبادت برای ذات واجب الوجود باشد که در غایت کمال و جلال و اکرام و علی و عظیم و قادر و کریم است، و حق است که کسی درین امر با او شریک نباشد؛ زیرا که هیچ مخلوقی از نقص خالی نیست.

فصل در بیانِ فرق در میانِ عبادت و تعظیم

حدود عبادت و تعظیم و تکریم با همدگر چنان پیوسته و متصل اند که امتیاز بینِ آنها نهایت مشکل بوده، و خیلی احتیاط در کار است. شریعتِ مقدس گاهی دفعه برای آداب جائز و تعظیم مباح؛ سدًّا للذراع[1] به حکمت آن که اگر جلو این گرفته نشود منجر به امر حرام و شرک می‌شود، تعزیز قائم کرده است، — شعر

سرچشمه شاید گرفتن به میل
چو پُر شد نشاید گذشتن به فیل

زیرا هرچه منجر به امری گردد، قاعده آغاز آن، حکم خاتمهٔ آن را دارد. و در روایات است که سید القراء و سید الأنصار اُبی بن کعب ﷺ که رکن

۱- سدّ ذرائع = به معنای مسدود کردن و بسته نمودن ذریعه ها و اسباب. گاهی شریعت اسلامی کاری را که فی نفسه مشکلی ندارد ممنوع کرده است بخاطر این که سبب محذور شرعی، شرک و یا فساد می شود. [مُصحح].

اعظم مجلسِ شورای خلافتِ فاروقی و عثمانی و مرتضوی[1] رضوان الله علیهم بود، با این همه کمالات، روزی فاروق اعظم ﷺ او را دید که عـده‌ای بـرای تعظیمِ او از پشت سرش می‌روند و او را ثناء می‌کنند، دریـن وقـت یـک درّهٔ سخت بر او زد، ایشان از راهِ تعجب گفتنـد: چـه علـت اسـت، فرمودنـد: آیـا نمی‌بینی که این تعظیم و ثناء برای متبوع فتنه و برای تابع[2] ذلت است. (مسـند دارمی – توحید و شرک).

سبحان الله باید دید که بنـدگانِ مـولی چـه قـدر درّاک بودنـد، و چگونـه حکماء اسلام بودند که ادنی شائبه را که منجـر الـی الشـرک گـردد، قبـل از وقت جلو آن را می‌گرفتند.

تعظیم و اکرام هر بزرگ خوب است، اما ادنی درجهٔ ذلت در جلوِ او روا نیست، مثلاً این کمالِ ادب و اخلاقِ تست که تعظیم و تکریمِ اکابر کنی، امـا ادنی ذلت هم در جلوِ شان روا نیست.

یکی از علماء و مشائخِ اهل حق نزدِ تو آیـد، بـه احتـرامش قیـام کـردی، مصافحه و معانقه کردی و دست بوسیدی و کفش‌برداری کردی، همه جـائز

۱- این گفته ی مؤلف رحمه الله که اُبی بن کعب ﷺ در مجلس خلافت علی مرتضی ﷺ رکنیت داشته مشکل به نظر می رسد؛ زیرا علی ﷺ مرکز خلافتش را به کوفه (عراق) منتقل نموده و ابی ﷺ در مدینه بوده و سنة ۳۰ هجری همانجا در گذشته است. [مُصحح].

۲- در اینجا ابی ﷺ متبوع و کسی که پشت سرش حرکت می کرده تابع بوده است. [مُصحح].

و خوب اند، اما در جلو او پشت خم کردی، یا پا بوسیدی یا سجده تحیه کردی همه حرام و ناجائز اند، چرا که اول تعظیم بود و این دوم ذلت است.

خلاصه: هر ادب و تعظیم که موافقِ قرآن و حدیث و اقوال ائمه مجتهدین باشد، جائز و ادب و تعظیم و تکریم گفته می‌شود، و هرچه مخالفِ اینها گردد، آن ذلت است حرام یا مکروه یا خلافِ اولی می‌گردد.

فصل در لوازم و خواصِ الوهیت و اصول و قواعد عبادت

سه چیز از خواصِ الوهیت و اصول عبادت اند: یکی علم غیب، دوم حضور و شهود، سوم قدرت و اختیار. آن ذات را اله می‌گویند که دارای هر سه کمال باشد. و لائقِ عبادت هم همان ذات است که عالم الغیب باشد، تمام امورِ بندگان خود را هرآن و هر وقت کاملاً بداند، تا به همه احوال و مصائب و خیر و شرِ شان در هر آن و زمان عالم باشد و رسیدگی کند، ظاهر و باطنِ مخلوقات در علمِ او حاضر باشد و منکشف، هرجا حاضر و ناظر باشد، ندا و دعای هر مخلوق و فریاد همه نزد او در یک وقت و یک آن حاضر باشد، احوال تمام را ناظر و احوال‌رس باشد.

صاحبِ قدرت و اختیار باشد، هرچه بخواهد بکند و اقتدار و اختیار همه مخلوقات در قبضهٔ قدرت و اختیار او باشد.

اثبات این سه عقیده در حق غیر الله بنیادِ شرک، و هر مشرک حتما دارای این عقائد می‌شود، در بارهٔ مشرکین سابقین خاتم العارفین شاه ولی الله

دهلـوی رحمه الله در حجة الله البالغـه ج ۱، ص ۱۰۸ می‌نویسـد: «**وقـالوا هـؤلاء يسمعون ويبصرون ويشفعون لعبادهم ويدبرون أمورهم وينصرونهم**» «و گفتنـد: آن‌ها می‌شنوند و می‌بینند و برای بندگان خود شـفاعت کـرده و امورشـان را تدبیر می‌کنند و آنان را نصرت می‌دهند» .

و خاتم المفسرین علامه سید آلوسی بغدادی رحمه الله در روح المعانی تحت آیت الوسیله رقمطراز است: «**ولا أرى أحدا ممن يقول ذلك إلا وهو يعتقد أن المدعو الحي الغائب أو الميت المغيب يعلم الغيب أو يسمع النداء ويقدر بالذات أو بالغير على جلب الخير ودفع الأذى وإلا لما دعاه ولا فتح فاه**». «و به نظر من هر که این چیزها را می گوید اعتقاد دارد که مدعو زنده‌ی غائب و یا مرده‌ی غائب غیب را دانسته و یا مناجات را می‌شنود و شخصا و یا توسط دیگری خیر و منفعت را جلب کرده و بدی را دفع می‌کند، و اگر این عقیده را نداشته باشد به حضور او نیایش نکرده و به این مناجات زبان نمی‌گشاید».

۱- امام المحدثین در شبه قاره هند و صاحب نخستین ترجمه و شرح موجز قـرآن بـه زبـان فارسی (فتح الرحمن)؛ ایشان در سال ۱۱۱۴ هجری در دهلی (هند) متولد شده و به سال ۱۱۷۶ هجری در همانجا وفات یافت. [مُصحح].

و خاتم المحدثین امام الهند شاه عبدالعزیز دهلوی[1] رحمه الله در تفسیر عزیزی پ ۱ می‌فرماید: و انبیاء و مرسلین علیهم السلام را لوازمِ الوهیت از علم غیب و شنیدن فریاد هرکس و هرجا و قدرت بر جمیع مقدورات ثابت کند.

در تفسیر ابن جریر و تفسیر کبیر[2] و غیره نوشته است که علم غیب و قدرت متصل اند.

۱- شاه عبدالعزیز فرزند ارشد شاه ولی الله دهلوی، ایشان صاحب فتوای مشهور جهاد بر علیه انگلیسها در شبه قارة هند و مؤلف کتاب تحفة اثنی عشریه می باشد. سال:۱۱۵۹ هجری در دهلی متولدو بسال: ۱۲۳۹ وفات نمود. [مُصحح].

۲- تفسیر کبیر = تألیف فخرالدین رازی، یا امام رازی یا فخر رازی (محمدبن عمر بن حسین)، از علمای شافعی که در حکمت، ادبیات و فنون ریاضی سرآمد دوران خود بود. در ۵۴۴ هجری قمری در ری (جنوب تهران کنونی) زاده شد. فخر رازی در روز شنبه عید فطر سال: ۶۰۶ هجری قمری در شهر هرات درگذشت. [مُصحح].

باب سوم
در بیانِ علم غیب و طریق اثبات و تخصیص آن بذات واجب‌الوجود

این مسئله دوجنبه دارد؛ جانب مثبت و جانب منفی، مثبت اینست: علـم غیـب را علم کل، علم محیط، علم بسیط هم گویند، این علم خـاص بـرای واجـب الوجود است، هیچکسی دیگر این علم ندارد —ع

علم غیبی کس نمی‌داند بجز پروردگار

طریق ۱- اثبات علم غیب:

(۱) ﴿عَـٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ﴾ « به پنهان و پیدا داناست» در قرآن ۱۰ جا آمده است. (۲) ﴿عَلَّـٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ۝١٩﴾ « دانای امور پنهانی» ۴ جا. (۳) ﴿عَـٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ﴾ «دانای پنهان» ۱۲ جا. (۴) ﴿وَلِلَّهِ غَيۡبُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ «و [آگاهی از] غیب آسمانها و زمین ویژه خداوند است» ۶ جا. (۵) ﴿فَقُلۡ إِنَّمَا ٱلۡغَيۡبُ لِلَّهِ﴾ « بگو: جز این نیست که [دانش] غیب از آن خداست» یک بار. (۶) ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ «بگو: هر کس که در آسمانها و زمین است- جز خداوند- غیب نمی‌داند» یک جا. (۷) ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَ﴾ «و کلیدهای غیب به نزد اوست.

جز او [کسی] از آن آگاه نیست» یک جا، میزان کل ۲۵ بار، باین اطوار مختلف آمده است.

طریق ۲- علم کل:

(۱) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ﴾ «بی گمان خداوند به همه چیز داناست» در تمام قرآن ۱۶ بار آمده است. (۲) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمًا﴾ «خداوند به همه چیز داناست» ۴ بار. (۳) ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلۡقٍ عَلِيمٌ﴾ «و او به هر آفرینشی داناست» یکجا. (۴) ﴿وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ﴾ «و همه چیز را می‌دانستیم» یک بار. (۵) ﴿وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدٗا﴾ «و با شمارش همه چیز را بر شمرده است» ۳ جا. میزان کل= ۲۵ بار.

طریق ۳- علم محیط:

(۱) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ «به راستی خداوند به آنچه می‌کنند احاطه دارد» یک بار. (۲) ﴿إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ «به راستی پروردگار من به آنچه می کنید احاطه دارد» یک بار. (۳) ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا﴾ «و آنکه خداوند در دانش بر همه چیز احاطه دارد» یک بار. (۴) ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ مُّحِيطًا﴾ «و خداوند به همه چیز احاطه

دارد» یک بار. (۵) ﴿وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ﴾ «و [خداوند] به آنچه که در نزد آنان است، احاطه دارد» میزان کل= ۷ بار.

طریق ٤- علم بسیط و وسیع:

(۱) ﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا﴾ [غافر: ۷]. «پروردگارا، بخشایش و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است» یک بار آمده است. (۲) ﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ «و پروردگارم از روی دانش [به] همه چیز احاطه دارد» ۳ بار. (۳) ﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [انعام: ۵۹] «و می‌داند آنچه را که در بیابان و دریاست» یک بار. (۴) ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ﴾ [رعد: ۸] «خداوند می‌داند آنچه را که هر مادینه بر می‌دارد و آنچه را که رحمها می‌کاهند و می‌افزایند» یک بار. (۵) ﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ﴾ یک بار. (۶) ۲ بار. (۷) ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾﴾ [نمل: ۷۵] «و هیچ ناپیدایی در آسمان و زمین نیست مگر آنکه در کتابی روشن [نوشته شده] است» یک بار. (۸) ﴿إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ ۚ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ﴾ «علم و آگاهی از قیامت به او احاله می‌شود. و انواع میوه‌ها از غلافهای خود بیرون نمی‌آید و هیچ

مادینه‌ای بار دار نمی‌شود و نمی‌زاید مگر با علم او» ۲ بار، میزان کل= ۱۲ بار.

طریق ۵- احاطۀ سماوات و ارضین:

(۱) ﴿يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [حج: ۷۰] «آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند» ۵ بار آمده است. (۲) ﴿وَرَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [اسراء: ۵۵] «و پروردگارت به [حال هر] کسی که در آسمانها و زمین است، داناتر است» یک جا آمده است. (۳) ﴿قَالَ رَبِّي يَعۡلَمُ ٱلۡقَوۡلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [انبیاء: ۴] «گفت: پروردگارم هر سخنی را که در آسمان و زمین باشد، می‌داند» یک جا آمده است. (۴) ﴿وَمَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ «و هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خداوند پوشیده نمی‌ماند» ۲ جا آمده است. (۵) ﴿يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [فرقان: ۶]. «هر راز نهانی را که در آسمانها و زمین است می‌داند» یک جا آمده است. (۶) ﴿يَعۡلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا﴾ «می‌داند آنچه را که به زمین در می‌آید و آنچه از آن بر می‌آید» ۲ جا آمده است. کل میزان= ۱۳ بار.

طریق ٦- احاطه علم بجمیع جزئیات:

(۱) ﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُتَّقِينَ﴾ «خداوند به [حال] پرهیزکاران دانا ست» ۲ بار آمده است. (۲) ﴿هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ۝٣٢﴾ [نجم: ۳۲] «او به پرهیزگاران داناتر است» یک بار. (۳) ﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ﴾ «و خداوند به ستمکاران داناست» ۵ بار. (۴) ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾ «بی گمان خداوند به مفسدین داناست» ۲ بار. (۵) ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ﴾ «به راستی پروردگار تو به کسی که از راهش گمراه می‌شود، داناتر است و او به راه یافتگان [نیز] داناتر است» ۵ بار. (۶) ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُعۡتَدِينَ﴾ «بی گمان پروردگارت به [حال] تجاوزگران داناتر است» ۴ بار. میزان کل ۱۹ بار آمده است.

طریق ۷- بصورت و ضمیر خطاب

(۱) ﴿رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِكُمۡ﴾ «پروردگار تان به [حال] شما داناتر است» یک بار. (۲) ﴿قَدۡ يَعۡلَمُ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ﴾ «شیوه‌ای را که شما بر آنید، [خداوند] می‌داند» یک بار. (۳) ﴿وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِكُمۡ﴾ «خداوند به ایمان شما داناتر است» ۲ بار. (۴) ﴿وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِأَعۡدَآئِكُمۡ﴾ «خداوند به دشمنان شما داناتر است» یک بار. (۵) ﴿إِنَّ رَبِّي بِكَيۡدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۵۰] «به راستی که

پروردگارم به مکر آنان داناست» یک بار. (۶) ﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مُتَقَلَّبَكُمۡ وَمَثۡوَىٰكُمۡ﴾ [محمد: ۱۹] «و خداوند گردشگاه و قرارگاهتان را می‌داند» یک بار. (۷) ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ بِهِمۡ عَلِيمًا﴾ «و خداوند به [حال] آنها داناست» ۷ بار. میزان کل ۱۴ بار آمده است.

طریق ۸- احاطهٔ ما فی الصدور

(۱) ﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾ «و خداوند به راز دلها داناست» ۱۲ بار آمده است. (۲) ﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ﴾ [غافر: ۱۹] «[خداوند] خیانت چشمان و آنچه را که دلها نهفته می‌دارند، می‌داند» یک بار. (۳) ﴿وَرَبُّكَ يَعۡلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ وَمَا يُعۡلِنُونَ﴾ «و پروردگارت آنچه را دلهای آنان نهان می‌دارد و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند» ۲ بار آمده است. (۴) ﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمۡ﴾ «و خداوند آنچه در دل های شما است میداند» ۲ بار. (۵) ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡ﴾ «خداوند به آنچه در دلهای آنان است داناتر است» ۳ بار. (۶) و دیگر سه جا. میزان کل ۲۳ بار.

طریق ۹- احاطهٔ ظاهر و باطن

۱- (۱) ﴿أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ﴾ «بی گمان خداوند آنچه را که نهان می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌سازند، می‌داند» ۴ بار آمده است.

(۲) ﴿وَيَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ﴾ «[خداوند] می داند آنچه را که نهان میدارید و آنچه را که آشکار می سازید» سه بار. (۳) ﴿إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ وَمَا يَخۡفَىٰ﴾ «به یقین او پیدا و پنهان را می‌داند» ۲ بار. (۴) ﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا تَكۡتُمُونَ﴾ «خداوند می داند آنچه را که آشکار می سازید و آنچه را که پنهان میسازید» ۳ بار. (۵) ﴿إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡتُمُونَ﴾ [انبیاء: ۱۱۰] «بی گمان او [جنبه] آشکار سخن را می‌داند و [نیز] آنچه را که نهان می کنید، می‌داند» یک بار. (۶) ﴿يَعۡلَمُ سِرَّكُمۡ وَجَهۡرَكُمۡ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡسِبُونَ﴾ «نهان شما و آشکارتان را می‌داند و عملکردتان را [نیز] می‌داند» ۹ بار. میزان کل ۲۲ بار.

طریق ۱۰- احاطهٔ قُدّام و خلف[1]

(۱) ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ﴾ «آینده و گذشته‌شان را می‌داند» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ﴾ [طه: ۵۱] «گفت: پس حال [و سرنوشت] نسلهای نخستین چه می‌شود؟» یک بار. (۳) ﴿هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم﴾ [نجم: ۳۲] «او به [حال] شما وقتی که شما را از زمین پدید آورد داناتر است» یک جا. میزان کل ۶ بار.

۱- قدام و خلف = جلو رو و پشت سر؛ کنایه از همه احوال و اوضاع است. [مُصحح].

طریق ۱۱- احاطه بالخیر

(۱) ﴿وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ﴾ «و هر نیکی که انجام می‌دهید، [بدانید] که خداوند به آن آگاه است» ۵ بار آمده است. (۲) ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥ﴾ «و هر انفاقی که انجام دهید و هر نذری که ببندید، به راستی خداوند آن را می‌داند» یک بار. میزان کل= ۶ بار.

طریق ۱۲- احاطه بالشر

(۱) ﴿إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا﴾ «که او به بندگانش دانای بیناست» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا﴾ [اسراء: ۱۷] «و پروردگارت به گناه بندگانش [به عنوان] دانای بینا بس است» یک جا. (۳) ﴿وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا﴾ «و پروردگارت به گناه بندگانش [به عنوان] آگاهی بس است» یک جا. میزان کل ۶ بار.

طریق ۱۳- احاطهٔ اعمال و افعال

(۱) ﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ﴾ «خداوند به آنچه که انجام میدهید داناست» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ «به راستی خداوند به آنچه که میکردید داناست» یک جا. (۳) ﴿فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا

تَعۡمَلُونَ﴾ «پس بگو: خداوند به آنچه که میکنید داناست» ۲ بار. (۴) ﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ أَعۡمَـٰلَكُمۡ﴾ «و خداوند کرده های شما را میداند» ۳ بار. (۵) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ﴾ «براستی خداوند به آنچه که میکنید داناست» ۷ بار. (۶) ﴿وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَصِفُونَ﴾ ۲ «و خداوند به آنچه بیان می‌کنید داناتر است» بار. کل میزان ۱۰ بار.

طریق ١٤- احاطهٔ اعمال

(۱) ﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ «و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است» ۷ بار آمده است. (۲) ﴿وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ﴾ ۷ بار. (۳) ﴿إِنَّهُۥ بِمَا يَعۡمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ ۴ بار. (۴) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ﴾ ۲ بار. (۵) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرًا﴾ ۳ بار. میزان کل ۲۳ بار.

طریق ١٥- احاطهٔ الله متعال به احوال انسان ها

(۱) ﴿وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ «و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست» ۵ بار آمده است. (۲) ﴿وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا يَعۡمَلُونَ﴾ ۲ بار. (۳) ﴿وَمَا رَبُّكَ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ﴾ ۲ بار. (۴) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرًا﴾ ۲ بار. میزان کل ۱۰ بار.

طریق ١٦- جمع بین الصفاتین در احاطه

(۱) ﴿وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾ «خدا فراخ نعمت داناست» تقریباً ۷ جا آمده است. (۲) ﴿حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ «با حکمت و داناست» یا ﴿عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ جمع این دو مختلفاً تقریباً ۴۰ جا آمده است. (۳) ﴿عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾ «دانا و تواناست» یا ﴿ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمِ﴾ «چیره و داناست» یا ﴿هُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ﴾ «آفریننده و داناست» یا ﴿عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ یا ﴿شَاكِرًا عَلِيمًا﴾ یا ﴿لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ تقریباً در ۱۹ جا آمده است. (۴) ﴿سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ بصورتِ مختلفه تقریباً در ۲۴ جا آمده است. میزان کل ۹۴ بار.

طریق ۱۷- احاطهٔ علم الله به آنچه که غیر او نمی دانند

(۱) ﴿إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ «من میدانم آنچه را که شما نمیدانید» یک جا آمده است. (۲) ﴿وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ «خداوند داناست و شما نمیدانید» ۵ بار آمده است. (۳) ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [توبه: ۱۰۱] «تو آنان را نمی‌شناسی. ما آنان را می‌شناسیم» یک جا. (۴) ﴿لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [ابراهیم: ۹] «جز خداوند آنان را نمی‌شناسد» یک جا. (۵) ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ [مدثر: ۳۱] «[شمار] سپاهیان پروردگارت را جز او [کس]

نمی‌داند» یک جا. (۶) ﴿فَعَلِمَ مَا لَمۡ تَعۡلَمُواْ﴾ [فتح: ۲۷] «و آنچه را که نمی‌دانستید می‌دانست» یک جا. میزان کل= ۱۰ بار.

خطاب اول به فرشتگان، دوم به صحابه ﷺ و سوم به ذاتِ آنحضرت ﷺ، باقی به عموم مردم.

طریق ۱۸- احاطۀ علم الساعه

(۱) ﴿قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ «بگو: علم آن [قیامت] تنها نزد خداوند است» ۴ بار آمده است. (۲) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ «به راستی دانش [زمان و چگونگی] روز قیامت به نزد خداوند است» ۲ جا. (۳) ﴿قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡعِلۡمُ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [ملک: ۲۶] «بگو: علم [آن] تنها نزد خداست» یک بار. (۴) ﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ﴾ [نازعات: ۴۴] «منتهای [دانش] آن به [نزد] پروردگار توست» یک جا. میزان کل= ۷ جا.

الحاصل: چون خداوند قدوس به هژده اسلوب مختلف ۳۴۱ بار در قرآن مقدس خود علم غیب را بیان فرموده و به خود محضوص فرمود، پس حالا چه گنجایش مانده است که نافهمی، دیگری را به او درین علم شرکت دهد، و آیا کسی که ۳۴۱ تکرار حکم قرآن مقدس را تحریف کند و دیگری را با خداوند شریک گرداند، امید اسلام او هم می‌ماند؟ تدبر باید کرد.

پهلوی نفی علم غیب از غیر الله اینست:

۱- ﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ **[النمل: ۶۵]**. «بگو: هر کس که در آسمانها و زمین است- جز خداوند- غیب نمی‌داند».

۲- ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ **[الأنعام: ۵۹]**. «و کلیدهای غیب به نزد اوست. جز او [کسی] از آن آگاه نیست»

عموم نفی درین دو آیه واضح و ظاهر است.

و نفی خصوصی از صاحبِ رسالت ﷺ اینست:

۳- ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ﴾ **[الأعراف: ۱۸۸]**. «بگو: اختیار سود و زیانی برای خود ندارم، مگر آنچه را خدا بخواهد. و اگر غیب می‌دانستم، خیر بسیار [برای خود] فراهم می‌آوردم».

در بیان قیامت و نفی چند علم دیگر:

۴- ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ﴾ **[لقمان: ۳۴]**. «به راستی دانش [زمان و چگونگی] روز قیامت به نزد خداوند است»

۵- ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ﴾ **[البقرة: ۲۵۵]**. «گذشته و [حال و] آینده آنان را می‌داند و به چیزی از علم او جز به آنچه خود خواسته است، احاطه نمی‌یابند»

۶- ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: ۱۱۰]. «آینده و گذشته‌شان را می‌داند و [انسانها] در دانش به او احاطه نیابند»

در این آیات صراحتاً علم غیب را -عموماً و خصوصاً- از غیر خود، به احسنِ وجه نفی فرموده است.

***

اطلاع علی الغیب

هیچکس هیچ چیز از علوم غیب نمی‌داند، مگر آن که خداوند قدوس برخی انبیاء را از بعض علوم غیبی خبر می‌دهد، ولی باز هم بر اوشان اطلاقِ عالم الغیب روا نیست؛ زیرا که این اطلاق خاص بر آن ذات مقدس است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطۡلِعَكُمۡ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾ [آل عمران: ۱۷۹]. «و خداوند نمی‌خواهد تا که شما را بر غیب آگاهی دهد. ولی خداوند هر کس از رسولان خود را که بخواهد، بر می گزیند».

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا ٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ﴾ [الجن: ۲۶ – ۲۷]. «[پروردگارم] دانای غیب است. و کسی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد. مگر کسانی از رسولانی را که خود بپسندد».

فصل در تعریف و تحقیق علم غیب

تعریفِ علم غیب آن است که اعای این علم بدون استخدام وسائلِ عادی و اسباب و وسائطِ مادی باشد. هر علم که متعلق به وسائل و وسائط باشد، برابر است که وسائلی حسی و ظاهری باشند یا معنوی و باطنی، مثل حواس و علامات و تجربات و عقل و وحی و کشف و الهام، به آن علم غیب گفته نمی‌شود.

در نبراس شرح، شرح عقائد نسفی می‌نویسد که: غیب آنست که از حواسِ ظاهری مثل سمع و بصر غائب باشد و بنیادِ آن به علم ضروری مثل وحی و الهام نبوده، و به علم استدلالی مثل دلائل و علامات هم مبنی نباشد، علم غیبی که قرآن و حدیث از غیر خدا نفیش کرده اند، همین است. و مدعی و مصدق این علم به اتفاق کافر است. اما هر علمی که به سمع و بصر و محسوس و مدرک باشد، یا به وحی و الهام یا به علامات و دلائل معلوم باشند آنها غیب نیستند، و متعلق آنها علم غیب گفته نمی‌شوند، مثل پیشین گوئی‌های انبیاء علیهم السلام که از وحی و الهام مستفاد اند.

قریب همین معنی، رئیس الفقهاء و المحدیثین ملا علی قاری رحمه الله سعدالدین تفتازانی در شرح فقه اکبر و شرح عقائد گفته اند. و هم چنین در تاتارخانیه و شامی ج ۳ باب المرتد، آمده است.

از این تصریحات ایرادی که جهلاء در موضوع آلاتِ جدید وارد می‌کنند که آیا اخبار، رادیو و تلفن و تلویزن یا پیش بینی های که ادارۀ هواشناسی برای شناخت باران و غیره می‌گویند، و صحیح بر می‌آیند چه

گفته شوند، علم غیب اند یا نه؟ جواب ظاهر است که اینها همه بـه وسـائل و اسباب می‌شوند، ایشـان از تعریـفِ غیـب، خـود خـارج انـد، احتیـاجِ اخـراج ندارند، فقط گاهی انبیاء بر غیـب مطلـع مـی شـوند. چنانچـه ذکـر کـردیم از آیات گذشته و حدیثی که محمد بن اسحق روایت کرده است کـه در غـزوۀ تبوک شتر آنحضرت ﷺ گم شد، صحابه ﷺ جستجو کردند، دیده نشد، زید بن لُعیت منافق گفت که: فلان از اخبارِ آسمان خبر می‌دهـد، و شـتر خـود را نمی داند که کجا است، آنحضرت ﷺ فرمودند: الآن مرا مولای من خبر داد، و من قسم به خدا بغیر تعلیم او نمی‌دانم، و بروید فلان جا است و مهـارِ او بـر درختی پیچیده است گرفته بیارید.

خلاصه: هر علمی که خالق به انبیاء و اولیاء خبر دهد، علم غیب نیسـت و آن به قرآن و سنت ثابت است اشکالی ندارد.

انتباه: از نصوص قرآن مقدس و از احادیث کثیره و بالخصوص نُـه بـار از خود ختم المرسلین ﷺ نفی علم غیب ثابت است.

اول- روایتِ ربیع بنت معوذ ﷺ در بخاری در قصۀ دخترکانِ دف‌زننده.

دوم- روایتِ خارجه بن زید ﷺ در بخاری در قصۀ وفات عثمان ابن مظعـون ﷺ.

سوم- روایتِ اُبی بن کعـب ﷺ در بخـاری در قصـۀ موسـی و خضـر ﷺ.

چهارم- روایتِ عبدالله بن عمر ﷺ در طبقات ابن سعد حکایت دانۀ خرما کـه در فراشِ خود دید.

پنجم- روایتِ انس متفق علیه هم در قصهٔ دانهٔ خرمای صدقه.

ششم- روایتِ عباده بن صامت ﷺ هم متفق علیه در قصهٔ لیلة القدر.

هفتم- روایتِ ابوسعید خدری ﷺ هم متفق علیه و هم در قصهٔ لیلة القدر.

هشتم- نیز در موضوع مذکور در تمام صحاح.

نهم- روایت ابن عباس ﷺ در مسلم در موضوع در روزه عاشوارء.

الحاصل: نفی علم غیب با این همه تصریحات از غیر ذات واجب الوجود است، پس مدعی علیم غیب و مصدق او منکر این همه شده، بلا قیل و قال کافر می گردد.

اقوال فقهاء اسلام در نفی علم غیب از غیر الله و فتوی کفر بر مدعی و مُصدقِ آن

در فتاوی قاضیخان ج ۱ کتاب النکاح می‌نویسد در موضوع گواه‌کردن خدا و رسول در عقد ازدواج: «**وبعضهم جعلوا ذلك كفرا لأنه يعتقد أن الرسول ﷺ يعلم الغيب وهو كفر**». «برخی از علماء این را کفر دانسته اند؛ زیرا او (گوینده) اعتقاد دارد که پیامبر ﷺ غیب را می داند، و این اعتقاد کفر است».

و در بحر الرائق ج ۵ ص ۱۶ می‌نویسد: «**لو تزوج بشهادة الله ورسوله لا ينعقد النكاح ويكفر لاعتقاده أنه ﷺ يعلم الغيب**». «اگر به شهادت الله و رسول او ازدواج کرد، عقد نکاح درست نمی‌شود و فرد کافر می‌شود؛ زیرا او

اعتقاد نموده که پیامبر ﷺ غیب را می‌داند». در فتاوی عـالمگیری[1] ج ۲، ص ۴۱۲ همچنین نوشته است.

و نیز صاحب هدایه[2] در تجنیس ص ۲۹۷، و در خلاصة الفتـاوی ج ۴ ص ۳۵۴ و در فصـول عمادیـه ص ۶۴ و در بزازیـه ص ۳۲۵ و علامـه عینـی[3] در عمدة ج ۱۱ ص ۵۳ و در مسائره ج ۲ ص ۸۸ و در شامی[4] ج ۵ ص ۳۰۶ و در مالا بُدّ منه ص ۱۷۶ بلکه تمام فقهاء قولاً و تحریراً اتفاق دارند بر کفر معتقـد و مصدق علم غیب به غیر الله.

مصدقینِ کاهنان و نجومیان و رمّالان هم به اتفاق فقهاء و محدثین کافرند.

۱- فتاوای عالمگیری = از مشهور ترین و موثق ترین کتب فتوا در مذهب حنفی که جمع غفیری از علماء در زمان پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (فرزند شاهجهان) بـر شـبه قاره ی هند، آن را ترتیب دادند. [مُصحح].

۲- صاحب هدایه = علامه برهان الدین علی بن ابوبکر مرغینانی فرغانی از اکابر فقهـای حنفیه؛ در سال ۵۳۰ هجری متولد شده و در سـال ۵۹۳ هجـری در گذشـت. بـرای تفصیل بیشتر به: الأعلام للزرکلی ۲/ ۶۶۰ مراجعه شود. [مُصحح].

۳- محمود بن احمد عینی در هفدهم رمضان المبارک سال: ۷۶۲ هجری در حلـب تولـد شده و در چهارم ماه ذوالحجه سال ۸۵۵ هجـری در قـاهره وفـات یافـت. صـاحب تألیفات نافع و بسیار بوده که از جمله می توان از: عمدة القاری شرح صحیح البخاری نام برد. [مُصحح].

۴- اشاره به کتاب: رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار تألیف محمد أمین بن عمر مشهور به ابن عابدین شامی حنفی. [مُصحح] .

تبصره: اینجا سوالی پیدا می‌گردد که مسئله علم غیب با اینقدر وضاحت چگونه و از کجا و به چه علت بر بعضی امت مشتبه گردیده و مروج گردید؟.

جواب این است که این عقیده بعد مدتی اولاً در رافضی‌ها مروج شده، بعداً بعض سُنیانِ ساده‌لوح هم نقل کرده رواج دادند؛ زیرا که رافضی عقیده دارد که امام همهٔ امور دنیا و آخرت حتی که شمارهٔ ریگ های بیابان و قطره های آب و ورقِ اشجار را می‌داند.

غنية الطالبين ج 1 فصل الرافضة از شيخ عبدالقادر الجيلانى
و تاريخ الخلفاء سيوطى، حالات خليفه ناصرالدين

باب چهارم
در بیانِ حاضر و ناظر

اگرچه در اسمای حسنی معروف که ۹۹ نام اند، این دو نام یعنی «حاضر و ناظر» نیستند، لیکن در اسمای حسنی شهید و بصیر دو نام پاک موجود اند؛ زیرا که معنی شهید، حاضر و معنی بصیر، ناظر است. و اسم ناظر، در حدیث هم آمده است، از ابوسعید خدری ﷺ در ترمذی روایت شده است: «**إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَنَاظِرٌ كَيْفَ تَعْمَلُونَ**». «همانا دنیا شیرین و سرسبز (فریبنده) است و خداوند شما را در آن خلیفه می‌گرداند، سپس نظاره می‌کند که چکار می‌کنید».

و در ابن ماجه و مستدرک حاکم هم مشابه این روایت موجود است، صاحب تسکین الخواطر در ص ۲ از مبتدعین نوشته است که، اطلاق لفظ حاضر و ناظر، بر ذاتِ باری تعالی نه در قرآن است و نه در حدیث و نه از صحابه و نه از تابعین و نه از سلف وارد شده است. او در ادامه بطورِ دعوی می‌گوید: و تا قیامت کسی آن را ثابت کرده نمی‌تواند، صحیح است که دروغ‌گو را حافظه نباشد.

برین علم و دانش بباید گریست

و محقق عصر مبتدعین صاحبِ «جاء الحق وزهق الباطل» در ص ۱۵۳، قدمی جلوتر رفته درین نغمه، طنبوری نو دمیده و صورت «ضغث علی

إبّالة[1]» اختیار کرده و با کمالِ جسارت می‌نویسد که: حاضر و ناظر بودن در هرجا هرگز صفتِ خدا نیست، خدا را هرجا تسلیم‌کردن بی‌دینی است، بلکه هرجا حاضر و ناظربودن شأنِ رسول خدا ﷺ است.

واقعی، این کار از تو آید مردان چنین کنند که خدا را از رسول ﷺ کمتر کنند و رسول ﷺ را از خدا بالاتر!!، العیاذ بالله، گویم: کالای زبون بریش خاوند[2].

این حرف نیز مرادف قول رافضیانِ است که مرتضی ﷺ را گاهی با خدا مساوی می‌کنند و گاهی از رسول بالاتر می‌برند، اما شیعهٔ منصف نیز از چنین کلمات شرانگیز احتراز و اجتناب می‌کند، شعر:

زبانت در دهان هرگونه می‌گردد بگردانش
مگر تو بی‌خبر هستی ز روزِ داوری جانم
ترا لازم شود بر دعویت روزی ز برهانش
همی پرسند می‌کوبند اگر عاجز شوی جانم

۱- «ضغث علی إبالة» ضرب‌المثل خیلی جالب است: ضغث= یک قبضه (مشت) از خاشاک خشک شده می‌باشد، و إباله پشتهٔ هیزم و چوب را گویند. معنای ضرب المثل اینطور می‌شود: یک بلا بر بلای دیگر، و هم چنین بر شخصی اطلاق می‌شود که به دوست خود ضرری برساند سپس ضرر دیگر را نیز متوجه او کند. [مُصحح].

۲- معنای این اصطلاح اینست که: سخنان بی جا و بی‌مفهومی که از اینان سر می‌زند تنها لایق خودشان است؛ که انسان‌های کم خرد و سست عقیده‌ای هستند. [مُصحح].

أستغفر الله ثم أستغفر الله از این عقائد.

حالا ما از نصوص قطعی برای تو این مقصد و این حاضری و ناظری را اثبات می‌نمائیم. ملاحظه فرمائید.

فصل در بیان دلائل مقصدِ بالا

طریق ۱- (۱) قوله تعالی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٞ﴾ ترجمه: «بیشک الله تعالی بر هرچیز حاضر است» دو بار.

(۲) ﴿وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٞ﴾ «و تو بر همه چیز گواهی» یک بار.

(۳) ﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبٗا﴾ «و خداوند بر همه چیز نگهبان است» یک بار.

(۴) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٞ﴾ «راستی خداوند به هر چیز حاظر است» ۵ بار.

(۵) ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ وَمَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٖ وَلَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا﴾ «و در هیچ کاری نیستی و از [سوی] او هیچ [آیاتی از] قرآن را نمی‌خوانی و هیچ کاری نمی‌کنید مگر آنکه چون در آن [کار] در می‌آیید، بر شما گواهیم» یک بار.

(۶) ﴿وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعۡمَلُونَ﴾ «خداوند به آنچه که میکنید گواه است» یک بار.

(۷) ﴿ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ﴾ [یونس: ۴۶] «آن گاه خداوند از آنچه می کنند آگاه است» یک بار.

میزان کل= ۱۲ بار

طریق ۲- (۱) ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾ ترجمه: «الله تعالی با شما است هرجا که باشید». ﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «و الله تعالی بهر چه عمل کنید بینا است» یکبار.

(۲) ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ﴾ [مجادله: ۷] «راز گویی سه تن نباشد مگر آنکه او چهارمین آنان است» یک بار.

(۳) ﴿يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ﴾ [نساء: ۱۰۸] [گناهانشان را] از مردم نهان می‌دارند، حال آنکه [نمی‌توانند] از خداوند نهان دارند او [خداوند] با آنان است» یک بار.

میزان کل= ۳ بار

طریق ۳- (۱) ﴿وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ﴾ « و خدا به (امور) بندگان، بیناست.» ۳ بار.

(۲) ﴿إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا﴾ «خداوند به بنده گان خویش آگاه و بیناست» ۴ بار.

(۳) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «بی گمان الله تعالی بهر چه عمل کنید بینا است» بار.

(۴) ﴿وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «و الله تعالی بهر چه عمل کنید بینا است» ۹ بار.

(۵) ﴿وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ﴾ «آنچه که میکنید خداوند به آن بیناست» ۴ بار.

(۶) ﴿إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيۡءِۭ بَصِيرٌ﴾ «خداوند به هر چیز بیناست»یک بار.

(۷) ﴿ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ۝٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ۝٢١٩﴾ «[همان] کسی که چون بر می‌خیزی تو را می‌بینند. و گشت [و گذارت] در [میان] سجده کنندگان [را نیز می‌بیند]» یک بار.

میزان کل ۲۷ بار

طریق ٤- الله سمیع و ناظر است:

(۱) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ﴾ « خداوند شنوا و بیناست» ۴ بار.

(۲) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعًۢا بَصِيرًا﴾ «براستی خداوند سمیع و بصیر است» ۲ بار.

(۳) ﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ «بی گمان فقط خداوند شنوا و بیناست» ۴ بار.

میزان کل= ۱۰ بار

طریق ۵- الله شنونده و حاضر است:

(۱) ﴿إِنَّهُۥ سَمِيعٌ قَرِيبٌ﴾ «بی گمان او شنوای نزدیک است» یک بار.

(۲) ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾ «و ما به او از رگ جان نزدیکتریم» یک بار.

میزان کل= ۲ بار

غرض در قرآن مقدس قریب هشتاد و چهار (۸۴) بار تکرار مضمونِ حاضری و ناظری خداوند ذوالجلال آمده است، قریب ۵۴، ما ذکر کردیم، صاحبِ ایمان را کفایت است.

انتباه: یاد باید کرد و فراموش نباید شد که حاضری و ناظری و شهید و بصیر و سمیع و قریب‌بودنِ خداوند ذوالجلال در هر جا و هر زمان، با هرکس و هرحال به اعتبار صفتِ علم است، ورنه آن ذاتِ مقدس از جسم و تجسم و تمکن و حلول مبرّا است و از احاطهٔ ادراک مخلوقات وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء است[1].

ای در صفتِ ذات تو حیران که و مه
وز جمله جهان گوشهٔ دربارِ تو بِه

لله درّ السَّعدی رحمه الله:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و
ز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم

عارفِ شیراز رحمه الله چه دُر سفته است:

۱- هدف از این عبارات این است که الله متعال از احاطة ادراک مخلوقات خیلی بالاتر می باشد و کُنه وجودش را به هیچ صورت درک کرده نمی توانند. [مُصحح].

دور است سراب درین بادیه هوش‌دار
تا غولِ بیابان نفریبد بسرابت

خواجه خواجگان محمد نقشبندی بخاری رحمه الله فرموده است: هرچه دیده‌ای و شنیده‌ای و خوانده‌ای و دانسته‌ای او را وراء همه باید دانست، هرچه در درکِ تو آید مخلوق است خالق وراء ادراک مخلوقات است.

و در حدیث منور هم ۵ حدیث که یکی متفق علیه و یکی در ترجمان السنة به روایتِ بزار و دیگری به روایتِ طبرانی ج ۲ و چهارم در مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و مؤطا امام مالک و دارمی و مسند احمد، و پنجم در ابوداود و حدیث دجال، سمیع بودن و بصیر بودن و قریب بودن و اقرب بودن آن ذاتِ مقدس ثابت است.

از مجموعه قرآن و حدیث ۹۰ نصوص گردیدند.

حکمت: حاضری و ناظری هرجا، ظاهر است که انتظام امور خلائق و محاسبه و موازنه تمام امورشان است، و بدیهی است که شأن و ضرورت رسل این نیست، وظیفهٔ شان و مقام شان انذار و تبشیر، و ابلاغ و تبلیغ است و بس، این امور را حاضری و ناضری ضرورت نیست، چنانچه الله متعال فرموده است: ﴿لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ﴾ این امور علم غیب هم نمی‌خواهند.

دلیل عقلی برین مقصود: این از اصولِ مسلمه است که اربابِ سلطنت هر افسر و هر شخص را مناسب مقامِ او آلات و وسائلی تحویل می‌کنند که متعلق به همان وظیفه و مأموریتِ و مقدار استعداد و صلاحیتِ اوست، مثلاً

مأمور ارتش و پـولیس را توفنـگ و شمشـیر و اسـپر و تـوپ و غیـره اسـلحه می‌دهند؛ زیرا که ایشان مأمور انتظامی اند کـه دزدان و رهزنـان و دشـمنان و قاچاق فروشان و عناصر مفسده را تعاقب کننـد و ایشـان را بـه چنگـال قـانون بسپارند، اما معلم فرهنگ و مدیرِ مدرسه و دبیرستان/ لیسه را کتابچه و قلـم و کاغذ و غیره آلات تحصیل سواد و دانش محول می‌کنند، و همچنان دادگـاه و قاضی را دستگاه و آلاتِ آن و دکتر را راهنمائی کار او وسایل می دهند.

حالا اگر شخصی بر قانون مؤسسه و تنظیم امور سلطنت مـداخلت کـرده، بگوید: چرا به مأمور ارتش کتابچه و تختهٔ سیاه نداده اند و دکتر را چرا توپ نداده اند، آیا حکومت و ملت بر عقلِ فاسد این بی‌شـعور می‌خندنـد یـا نـه و این شخص را مجنون و مزخرف می‌گویند، یا نه؟.

همینطور باید دانست که چون وظیفهٔ انبیـاء علیهم السلام انـذار و تبشـیر اسـت نـه انتظام جمیع امور خلائق، ایشان را چه ضرورت علم غیب، حاضری و ناظری و ادراک جمیع امور است؟ و امام و ولی هم نائب رسول اند، درین مأموریت وقتی که افسر ایشـان را ضـرورت ایـن امـور نیسـت، مـا تحـت ایشـان را نیـز ضرورتی به این امـور نیسـت. و بـه ایشـان علـم غیـب و غیـره را ثابت‌کردن مرادف گذرانیدن مقام شانست از جای خود و به جای سلطان کـل رسـانیدن است، آیا بادشاهی این را گوارا می‌کند که فردی از مـأمورینِ سـلطنت او را مداخل در امورِ سلطنت خاصهٔ او کنی؟!. بلکه این اعلانِ تو دچـار هلاکـی و رسوائی تو می‌گردد و تدبر باید کرد.

تبصره: الله متعال خود در قرآن و حدیث اصول را تعلیم فرموده است:

۱- ﴿يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَىٰهَآ ﴿٤٣﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنتَهَىٰهَآ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَىٰهَا ﴿٤٥﴾﴾. [نازعات: ۴۲- ۴۵].

«درباره قیامت از تو می‌پرسند که تحقّق آن چه زمانی است؟ تو در چه مقامی که هنگام وقوع آن را یاد کنی؟ منتهای [دانش] آن به [نزد] پروردگار توست. تو تنها بیم دهنده کسی هستی که از آن بیمناک باشد»

۲- ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَـٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾﴾. [ملک: ۲۵- ۲۶].

«و می گویند: اگر راستگویید این وعده چه زمانی است؟ بگو: علم [آن] تنها نزد خداست. و جز این نیست که من هشدار دهنده‌ای آشکار هستم»

۳- ﴿وَمَا عَلَّمْنَـٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِى لَهُۥٓ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾ لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٧٠﴾﴾ [یس: ۶۹- ۷۰][1].

۴- ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولاً﴾ [اسراء: ۹۳].

«بگو: پروردگارم پاک است. آیا چیزی فراتر از بشری پیام آورم؟»

باید دید که خداوند متعال وظیفهٔ نبی را از وظیفهٔ خود جدا فرمود، فرقِ مراتب هریک قائم فرمود، مزید باید دید:

۱- ترجمه: «و به او شعر نیاموختیم و سزاوار او نیست. آن جز پندی و قرآنی آشکار نیست. تا هر کس را که زنده [دل] باشد هشدار دهد و حجّت بر کافران ثابت شود».

۵- ﴿فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ وَعَلَيۡنَا ٱلۡحِسَابُ﴾ [رعد: ۴۰] «در هر حال بر [عهده] تو تنها رساندن [پیام الهی] است و حساب بر [عهده] ماست»

۶- ﴿فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ ۝٢١ لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ ۝٢٢﴾ [غاشیه: ۲۱-۲۲]. «پس پند ده که تو تنها پند دهنده‌ای. بر آنان چیره نیستی»

۷- ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ۝١٥٩﴾ [انعام: ۱۵۹][1].

خلاصه، شانِ خدای بزرگ دیگریست و مقامِ نبی و ولی و امام و فرشته، دیگریست. مصرع:

گر فرقِ مراتب نه کنی زندیقی

فصل دوم در بیان اقوالِ فقهاء و فتوای‌شان

بر قائل حاضر و ناظر به انبیاء و اولیاء مولانا عبدالحی لکنوی تحریر می‌کند، همچو اعتقاد که، «حضرات انبیاء و اولیاء هر وقت حاضر و ناظر اند و به همه حال بر نداء ما مطلع شوند» اگر چه از بعید باشد شرک است، چه این صفت از مختصات حق ﷻ است، کسی را در آن شرکت نیست. (فتاوی عبدالحی

۱- ترجمه: «آنان که دین خود را بخش بخش کردند و گروه گروه شدند تو را با کار آنان کاری [و مسئولیتی] نیست، کارشان فقط به خداوند واگذار شده است. آن گاه آنان را به [سرانجام] آنچه می‌کردند، خبر می‌دهد».

بحواله بزازیه) و در بحر ص ۱۲۴ ج ۵ طبع مصر همین مضمون است، و در شامی و غیره از کتبِ فقه مثل عالمگیری و بدائع[1] همه نوشته است.

معلوم شد که فقهای اسلام دارنده‌ی این اعتقاد را خارج از اسلام می‌دانند، فکر باید کرد. شعر:

حاضر و ناظر بدان او را ندانی غیر او
غیر او را نیست زیبا این دو امر ای جانِ من
هر که دارد اعتقاد فاسدی بر غیر او
کافرش دان ای عزیزم مشرکش ای یارِ من

۱- اشاره به کتاب البدائع والصنائع تألیف علامه ابوبکر کاسانی حنفی. [مُصحح].

باب پنجم
در بیانِ قدرت و اختیار

شرط سوم و شرط بزرگ عبادت آن ذات که لائق عبادت است، اینست که کامل القدرة و مختارِ کل باشد که بر دفع هر ضرر و جلبِ منفعت قادر و مختار باشد، خاتم المفسرین سید الآلوسی مفتی بغدادی در تفسیر خود روح المعانی ج ۵ ص ۹۵ رقمطراز است: «**إذ شرط استحقاق العبادة القدرة الكاملة التامة على دفع الضرر وجلب النفع**».

این مختصر گنجایش تفصیل همه آیات قدرت ندارد، فقط بر اجمالِ آن اکتفا می‌شود، تفصیل آن را از کتاب «حقیقتِ توحید و شرک» از نورالحسن بخاری در اردو باید طلبید.

خلاصه: الله ﷻ وعم نواله در قرآن پاک خود تقریباً ۲۲۳ مقام قدرت کامله و عامهٔ خود بیان فرموده است، و در بعض جا صراحتاً این قدرت را از دیگران نفی فرموده است، چنانچه می‌آید، حتی که در یکجا هم کوچکترین اختیار و قدرت به هیچ نبی و فرشته و امام و ولی و غیره ذکر نفرموده است، بلکه برعکس، این قدرت را از آنان نفی فرموده است. صاحبِ عقل سلیم را درین مورد خود عقل سلیم رهنمائی می‌کند که هیچ شی غیر او مالک و قادر و مختار نفع و ضرر چیزی نمی‌توانند شد.

فصل اول در بیان حکمت و فلسفه عبادت غیر الله که بنـدگان بـه آن گرویده اند

اصل منشأ پرستشِ غیر الله حب دنیا و حرصِ دنیا اسـت. «**حب الدنیا رأس کل خطیئة**»[1] «دوستی دنیا، سرچشمه همه گناهان اسـت». «**ولو کان لابـــن آدم وادیان من مال لابتغی ثالثا**...» (الحدیث= متفق علیه) «اگر انسان صـاحب دو دره‌ی پر از مال باشد، آرزوی داشتن سوم را می‌کند».

خلاصهٔ حب دنیا، دو چیز است: جلب منفعـت و دفـع مضـرت؛ چـرا کـه انسان بیچاره طامع و حریص است، هروقت در پی نفع خود و دفعِ ضرر خود ساعی و متفکر است، همه وقـت در تصـور حصـولِ سـود و دفـع زیـان خـود مصروف است، همیشـه از رسـیدِ نفـع، گلگـون و از تـرسِ ضـرر، در هـراس است. ابلیس با اعوانِ خود گرد قلب و دماغ او می‌چرخد و تشخیص می‌دهد که آیا این شخص در اعتقادیات راسخ است؟ علم وعملش چقدر است و از صحبت علماء چقدر استفاده می کند؟!.

اگر دانست که انحرافِ او فی الفور بجانب غیر الله مشکل اسـت، اولاً در ازدیاد و استغراق و تزیین همان نفع و یا ضـرر می‌کوشـد تـا دل و دمـاغ او از اعتقادیاتِ حقیقی محو و مضمحل گردد، پس در دلِ او توجه به توسـل غیـر

۱- ابن الجوزی، ابن تیمیه، ذهبی، عراقی، سیوطی و آلبانی و غیره گفته‌اند که: این حدیث از رسول الله ﷺ ثابت نیست بلکه این، قول جندب بن عبدالله بجلی یا حسـن بصـری است. بعضی‌ها آن را به عیسی علیه السلام منسوب کرده‌اند. (مُصحح)

اللهی می‌اندازد و آن را بنوعی مزین می‌کند که آن شخص آنـرا بـه صـورت خیر و عبادت ببیند، تا غرق آن بلا گردد و اگر این مرتبهٔ اخیر ازو نومید شد، خویشتن را بهمان حب و حرص تسـلی می‌دهـد. و گـاه باشـد کـه در نفـع و ضررشان به وسیلهٔ اعوان خود مداخلت می‌کند و القاء می‌کند کـه بـه توسـلِ فلان پیر این بلا به شخصی رسید و یا از شخصی دور شـد، تـو نیـز بایـد او را بپرستی و اطاعت کنی و ندا کنی تا ناراض نگردد، پس این بدبخت به الحاح و نذر و نیاز و طواف و به وسیلهٔ قبرِ آن بزرگ و خوردن خـاک آن، اشـتغال کرده دینِ خود را از دست می‌دهد و چه بسا میعاد دفع بلاء و رسید نفع طبـق مکتوب مقدر، که درین مدت مکمل می‌گردد و توافـق پیـدا می‌گـردد و آن احمق آن را از همان پیر و قبـر تصـور می‌کنـد؛ چـرا کـه انسـان غـلامِ نفـع و خائف نقصانِ خود است ازین وجه به پرستشِ آن مشغول می‌گردد که از آن در نفع و نقصانِ خود گمان می‌برد.

مثلاً عده‌ای هستند که دریا را پرستش می‌کنند، وجـه آنسـت کـه بچشـم ظاهر می‌بینند که همین آب سببِ سیرابی و منافعِ مادی است، بعضـی آفتـاب را دیدند که تاریکی را بروشنائی که نفع انسان وابستهٔ آنست مبـدل می‌کنـد، پرستشِ او شروع کردند. هندو گاو را دید که شیر و روغن می‌دهـد پرسـتشِ آن شروع کـرد، مجوسـی آتـش را دیـد کـه نفع‌هـای کثیـر وابسـتهٔ آنسـت، پرستشِ آن را شروع کرد، بعضـی مـار را دیدنـد کـه سـبب مـوت اسـت ازو ترسیده شروع پرستشِ او کردند و بعضی بتان و درختان و سنگها و مکانها را پرستش کردند که تصویرِ فلان بزرگ است و زیر این درخت فـلان بـزرگ

قیام کرده یا عصای او بوده است، و این سنگ را او نهاده است یا بر بالای آن نشسته است و درین مکان عبادت کرده است یا نشسته است یا وضو کرده است، پس آن بزرگ به تعظیم این از ما راضی شده فلان نفع بما می‌رساند و فلان بلاء را از ما دفع می‌کند. یازدهم شیخ عبدالقادر گیلانی ازین سبب می‌کنند که از حیوانات ما امراض را دفع می‌کند. عُرس قلندر صاحب را بدان می‌کنند که بما اولاد می‌دهد و بلیات را دفع می‌کند و جشنِ غریب‌شاه را بدان انجام می‌دهند که منافع مالهای ما بسیار می‌گردد و بلا از مالهای ما دور می‌شود.

خلاصه: انسان پرستش غیر الله به همین دو علت می‌کند؛ یا از غیر الله جلب منفعت یا دفع مضرت می خواهد، ولی این حماقت و بی‌شعوری اوست که این انسان عاجز چه قدرتی و اختیاری در دست دارد که بتو نفع رساند یا دفع ضرر کند.

شعر، از احقر:

ای آن که شدی ز عقل خالی
افتاده بدست در وبالی
جویندهٔ نفع در مآلی
یا دفع ضرر به ماه و سالی
از غیر خدا مجو تو چیزی
در قهر روی ز بی‌تمیزی

چون ایمان ضعیف گردد، و در یقینِ بشر فساد رُخ دهد، پس او یک بندۀ محتاج و غیر الله را قاضی الحاجات و دافع البلیات تصور می‌کند، پس به همین غرض فاسد، شروع در احترام و تعظیم مفرط و پرستش او می‌کند. و درین عمل شیطان ملعون او را تشویق کرده و راه های فراوانی به او نشان می دهد.

حالا این شخص آن لذت که در نعرۀ «یا رسول الله» و «یا علی» و «یا امام معصوم» و «یا ابوالفضل» و «یا غوث» و «یا قلندر بادشاه» و «یا غریب شاه» محسوس می‌کند در نعرۀ الله اکبر و یا رحمن و یا رحیم محسوس نمی‌کند، هنوز مرکز و محور محبت او هم غیر الله می‌گردد و مصداق ﴿وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ۝٤٥﴾ [زمر: ۴۵] «و چون کسانی جز او یاد شوند، آن گاه است که آنان شاد می‌شوند» یا مصداق ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ﴾ [بقره: ۱۶۵] «و از مردم کسانی هستند که به جای خدا همتایانی را [برای او] بر می‌گیرند که آنها را مانند دوست داشتن خدا دوست می‌دارند» می‌گردد، العیاذ بالله. پس رفته رفته بحکم آن که در یک دل دو محبت جمع نمی‌شود، همه دل و دماغ شان مصروف حب غیر الله می‌گردد و به همین محبت از دنیا رفته و حرمانِ ابدی نصیبِ او می‌شود. ع

چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد

روز قیامت هرکسی در دست گیرد نامهٔ = این نیز حاضر می‌شود تصویر پیرش در بغل.

و بر اثر همین محبت است که پیرپرستان را اگر به خدا قسم دهی فوری سوگند ادا کند، اما هیچگاه به پیر خود قسم نمی‌خورد، و اگر وظیفهٔ خدا مثلِ نماز و روزه و زکات و حج و عشر و قربانی فوت گردد، اصلاً تحسر ندارد ولی اگر وظیفهٔ شیخ یا روزهٔ نذر او یا چهلم و جشنِ پیر و عرس او و زیارتِ مقرره و خاک بوسی و طوافِ قبر او و چادر و عَلَم او فوت گردد، گویا قیامت برپا شد و بدبختی او رسید –نعوذ بالله منها.

اخطار: باید دانست که چون بنیاد و اساسِ شرک همین نافع و ضارّ دانستنِ غیر الله است، ما چند آیات از قرآن مقدس در نفی نافع و ضار بودن غیر او، اینجا تحریر می‌کنیم تا خود به چشم عبرت به بینی که خداوند متعال رگِ شرک را چگونه قطع فرموده و ما آن را باز هم پیوند می‌کنیم، و العیاذ بالله در مقابلِ خدای ذوالجلال قیام کرده ایم.

۱- ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ۝٥٦﴾ **[الإسراء: ۵۶]**. «بگو ندا کنید آنان را که گمان برده اید ما سوای او، پس مالک نمی‌شوند، کشفِ ضرر را از شما و نه گردانیدن آنرا».

۲- ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۖ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ﴾ **[سبأ: ۲۲]**. «بگو: آنان را که به جای خداوند می‌پندارید [به فریاد] بخوانید. هم وزن ذره‌ای در اختیار ندارند».

۳- ﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتًاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِ﴾ **[العنکبوت: ۴۱]** «وصف آنان که به جای خداوند دوستانی گرفته‌اند، مانند وصف عنکبوت است که خانه‌ای ساخت و سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است»

۴- ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣﴾ **[فاطر: ۱۳]**. « و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند!»

۵- ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ﴾ **[الحج: ۷۳]**. «ای مردم، مثلی زده می‌شود، به آن گوش فرا دهید. آنان را که به جای خداوند می‌خوانید، نمی‌توانند مگسی بیافرینند، و لو برای [آفرینش] آن [همگی] گرد آیند».

صاحب روح[1] تحت این آیت برای ردِ این عقائدِ باطله تحقیقی انیق[2] در جلد ۱۷ ص ۲۱۲ الی ص ۱۱۳ نوشته است قابلِ مطالعه است.

۱- روح = تفسیر روح المعانی. [مُصحح].

۲- انیق = خوب، عجیب و نیکو. [مُصحح].

فصل دوم در بیان سلبِ اختیار و قدرت از انبیاء ﷺ و اثباتِ آن بر الله واحد لا شریک

در این فصل اعترافاتی از زبان پیامبران بزرگ الهی که در قرآن کریم آمده است، به رشتهٔ تحریر در می آوریم:

۱- نوح ﷺ: ﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ﴾ [الأنبياء: ۷۶]. «و نوح [را به یا دآر] چون پیش از این دعا کرد و [دعایش را] برای او اجابت کردیم»

۲- ایوب ﷺ: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّى مَسَّنِىَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ﴾ [الأنبياء: ۸۳ – ۸۴].[1].

۳- یونس ﷺ: ﴿فَنَادَىٰ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ﴾ [الأنبياء: ۸۷ – ۸۸]. «در تاریکیها ندا در داد که معبود [راستینی] جز تو نیست. تو پاک [و منزهی] به راستی من از ستمکاران بودم. پس [دعایش را] اجابت کردیم».

۴- زکریا ﷺ: ﴿وَزَكَرِيَّآ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ﴾ [الأنبيا: ۸۹ – ۹۰][1].

۱- ترجمه: «و ایوب را [نیز یاد کن]، چون پروردگارش را ندا داد که: آسیبی به من رسیده است و تو مهربانترین مهربانانی. پس [دعایش] را اجابت کردیم».

۵- ابراهیم علیه السلام: ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ۝١٠٠ فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ۝١٠١﴾ **[الصافات: ۱۰۰ – ۱۰۱]**[۲].

۶- موسی و هارون علیهما السلام: ﴿وَلَقَدۡ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۝١١٤ وَنَجَّيۡنَٰهُمَا وَقَوۡمَهُمَا مِنَ ٱلۡكَرۡبِ ٱلۡعَظِيمِ ۝١١٥﴾ **[الصافات: ۱۱۴ – ۱۱۵]**[۳].

۷- لوط علیه السلام: ﴿وَإِنَّ لُوطٗا لَّمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ۝١٣٣ إِذۡ نَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ ۝١٣٤﴾ **[الصافات: ۱۳۳ – ۱۳۴]**[۴].

۸- و همچنین حکایتِ سلیمان علیه السلام در سورۀ ص.

۹- و بیان مجبوری و بی‌اختیاری تمام انبیاء علیهم السلام: ﴿وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَا﴾ **[الأنعام: ۳۴]**. «و به راستی فرستادگانی پیش از تو دروغ انگاشته شدند. آن گاه بر تکذیب و رنج دیدن خویش صبر کردند تا آنکه نصرت ما به آنان رسید»

۱- ترجمه: «و زکریّا را، چون پروردگارش را ندا داد که پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی. پس [دعایش] را اجابت کردیم».

۲- ترجمه: «پروردگارا، به من [فرزندی] از درستکاران ببخش. [دعایش را پذیرفتیم] و او را به فرزندی بردبار مژده دادیم».

۳- ترجمه: «و به راستی بر موسی و هارون منّت نهادیم. و هر دوی آنان و قومشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم».

۴- ترجمه: «و لوط از رسولان بود. چنین بود که او و خانواده‌اش- همگی- را نجات دادیم».

۱۰- یعقوب عليه السلام: ﴿وَمَآ أُغۡنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍۖ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ **[یوسف: ۶۷]**. «و نمی‌توانم چیزی از [قضای] خداوند را از شما دفع کنم. فرمانروایی جز خدا را نیست»

۱۱- سیدنا و امام المرسلین ﷺ (۱) ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ **[الأعراف: ۱۸۸]**. «بگو: اختیار سود و زیانی برای خود ندارم، مگر آنچه را خدا بخواهد»

(۲) ﴿قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي ضَرًّا وَلَا نَفۡعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ﴾ **[یونس: ۴۹]**.

علامه نسفی در ترجمه می‌گوید: «**قل يا محمد إني لا أملك لنفسي ضرا من مرض أو فقر ولا نفعا من صحة أو غنا إلا ما شاء الله من ذالك**».

(۳) ﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١﴾ **[الجن: ۲۱]**. «بگو: من توان زیان رساندن و الزام شما به راه راست را ندارم»

حالا تدبر باید کرد که چون این همه انبیاء عليهم السلام قدرت و اختیار امور خود ندارند، پس غیر از آنان در چه حدی هستند که بتوانند دیگران را نیز نجات دهند!.

و آنحضرت ﷺ را در دو آیه اولی دستور فرمود که: اعلان کن که من مالک نفع و ضرر خود نیستم، چه جای این که مالک نفع و ضرر دیگران باشم.

و در آیت سوم فرمود که: اعلان فرما که من همچنانکه مالک نفع و ضرر خود نیستم، مالک نفع و ضرر شما (امت) هم نیستم، بلکه من صرف منذر و مبشر و صاحب ذمهٔ ابلاغ و تبلیغم و بس.

افصح من نطق بالضاد[1] و اقلیم بلاغت و تاجدار هدایت ﷺ را نیز اختیار و قدرت هدایت‌دادن نبود

۱- ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ۝٥٦﴾ **[القصص: ۵۶]**[2].

در تفاسیر و کتب حدیث موجود است که آن حضرت ﷺ هنگام وفات عمو/ کاکای خود ابوطالب کوشش فراوان نمود، ولی او ایمان نیاورده مرد، این آیت کریمه نازل شد.

۲- ﴿لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ۝٣﴾ **[الشعراء: ۳]** «شاید تو هلاک‌کنندهٔ جان خود را (باشی) به این که ایمان نمی‌آرند».

۳- ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۖ فَلَا تَذۡهَبۡ نَفۡسُكَ عَلَيۡهِمۡ حَسَرَٰتٍۚ﴾ [فاطر: ۸][1].

۱- لغت ضاد = همان زبان عربی است، و أفضل مَن نطق بالضاد (بهترین فردی که به لغت ضاد = زبان عربی) صحبت کرده رسول مهربان ﷺ اند. [مصحح].

۲- ترجمه: «[ای پیامبر] هر کس را که دوست می‌داری، نمی‌توانی هدایت کنی. بلکه خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت‌شدگان داناتر است».

سبحان الله جان آنحضرت ﷺ از سوز گداز رحمت بر امت قریب هلاک شده است، با وجود این اختیار هدایت یک نفر را هم ندارند.

۴- ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ ١٢٨﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. «تو را در این کار اختیاری نیست. چه [خداوند] آنان را ببخشاید یا عذابشان کند، چرا که آنان ستمکارند». در غزوۀ احد که ۷۰ صحابی شهید شده بود و عم آن ذات گرامی سید الشهداء امیر حمزه رضی الله عنه مثله شده و دندانِ مبارک شکست، و رخسارِ مبارک از خون گلگون شده بود، در چنین وقت نازک بر زبان مُبارک رفته بود که چگونه فلاح حاصل می‌کند، قومی که روی نبی خود را خونین کردند، این آیت نازل شد، فکر باید کردکه چون درین موقع اختیار داده نشد، پس کدام وقت اختیار داده می شده اند؟.

۵- ﴿ٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰][۲].

۱- ترجمه: «آیا کسی که کردار زشتش برای او آراسته جلوه داده شده، لـذا آن را نیـک می‌بیند [چون کسی است که چنین نیست؟] بی شک خداوند هر کس را کـه بخواهـد بیراه می‌گذارد و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. پس نباید وجودت از حسرت خوردن بر آنان از بین برود».

۲- ترجمه: «برای آنان چه آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی [تفاوتی نمی‌کند]، اگـر هفتاد بار برای آنان آمرزش بخواهی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد».

اینجا در موضوع منافقین خداوند بزرگ اختیار و استغفار را نیز از ایشان سلب فرمود.

۶- ﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾﴾ **[الأنفال: ۶۳]**.[۱].

در اینجا اختیار و قدرت الفت‌دادن بین دو قوم مخالف را هم از آن ذات مبارک سلب فرموده به خود حواله نمود.

۷- ﴿قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ **[الأنعام: ۵۰]**[۲].

اهل عناد علناً می‌گویند که: الله تعالی تمام کلیدهای خزائن غیب را حوالهٔ آنحضرت ﷺ کرده است. در حالی که خود آنحضرت ﷺ به دستور خدای قدوس اعلان می‌کند که هیچ کلید از کلیدهای خزائن غیب به دست من نیست، پس این مشرک گویا آنحضرت ﷺ را تکذیب می‌کند، العیاذ بالله.

۱- ترجمه: «و بین دلهای آنان الفت داد. اگر هر آنچه را که در زمین است، همگی خرج می‌کردی نمی‌توانستی بین دلهایشان الفت دهی ولی خداوند بین آنان الفت داد، بی گمان او پیروزمند فرزانه است».

۲- ترجمه: «بگو: نمی‌گویم که خزائن خدا نزد من است و [نمی‌گویم] که غیب می‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام».

خلاصه: شخص گرامی خاتم المرسلین ﷺ در یازده آیت که ۸ اینجا و سه جلوتر ذکر شد، از خویشتن سلب قدرت و اختیار کرده است. و آیات دیگر هم موجود است، دست ما از حصر آنها کوتاه است.

از حدیثِ مکرم نفی ملک و اختیار از آنحضرت ﷺ

چون که احاطهٔ جمیع احادیث درین موضوع مشکل است، لهذا برای اظهارِ این موضوع چند روایت را - قطرهٔ از دریا - ذکر می کنیم:

۱- در صحیح مسلم به روایت ابوهریره ﷺ در نزول ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ آمده است که جناب رسول الله ﷺ فرمودند: «**يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لاَ أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا**». «ای فاطمه دختر محمد! هر چه از مال من می‌خواهی از من طلب کن، از (گرفت) خدا بر تو مالک نیستم (که تو را از آن برهانم)».

۲- در طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۶۱۰ ذکر اسعد بن زراره ﷺ که این بزرگوار را دانهٔ مهلک پیدا شد و قریب به هلاک شد، و یهود اعتراض کردند که چرا رسولش، او را شفا نمی‌دهد، آنحضرت ﷺ چون شنیدند فرمودند: «**قاتل الله اليهود يقولون: لولا دفع عنه ولا أملك له ولا لنفسي شيئا**». «خداوند یهود را هلاک کند، می‌گویند: چرا (دانه و مریضی را) از او دفع نمی‌کند، در حالی که من برای خود و برای او مالک چیزی نیستم».

۳- در ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی از عائشهٔ صدیقه رضی الله عنها روایت شده که آنحضرت ﷺ در میان ازواجِ مُطهرات عدل می‌کردند و نیز می‌فرمودند: «**اللَّهُمَّ هَذَا قَسْمِي فِيمَا أَمْلِكُ، فَلَا تَلُمْنِي فِيمَا تَمْلِكُ وَلَا أَمْلِكُ**». «بار الها! این تقسیم من است در آنچه مالک آن هستم، و مرا در آنچه که من مالک آن نیستم (محبت قلبی با بعضی از زنان از جمله عائشه) مرا ملامت مکن (مورد بازخواست قرار مده)».

۴- در ابوداود در دعای استخاره موجود است که می‌فرمودند: «**فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ**». «همانا تو قدرت داری و من قدرت ندارم و همانا تو می‌دانی و من نمی‌دانم».

۵- در روایت نسائی موجود است: «**اللَّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي**». «بار الها! با علم غیب و قدرتی که بر مردمان داری، تا هنگامی که زندگی به نفع من است زنده ام داشته باش، و هر گاه دانستی وفات به خیر من است مرا بمیران».

ازین حدیث معلوم شد که علم غیب و قدرت کامله خاصهٔ خداوندِ قدوس اند، تاجدار مدینه ﷺ اختیار موت و حیات خود در دست خود ندارند.

۶- در روایت متفق علیه از انس ﷺ مرویست که در سالی قحط افتاده بود، اعرابی[1] آمد و در عین خطبه سوال کرد که از خداوند برای ما دعا کن تا باران بیاید، پس آنحضرت ﷺ هرد دوست به دُعا برداشتند، حتی که باران باریدن گرفت، و تا جمعه دوم استمرار پیدا کرد، همان اعرابی یا دیگری بار دوم برای رفع باران حاضر شد، پیامبر گرامی ﷺ دوبارهٔ دعا خواستند که: «**اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلاَ عَلَيْنَا**». «بارالها! اطراف ما (اطراف شهر مدینه) ببار و بر ما نبار».

معلوم شد که صحابه می‌دانستند که آنحضرت را صرف می توانستند از خدا بخواهند و جز به خواست الله حتی یک قطره باران فرود آورده و یا دفع کرده نمی توانستند.

۷- در ابوداود به روایت صدیقه ﷺ آمده است که آنحضرت باری برای طلب باران حاضر شدند، فرمودند: «**اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَنْتَ الْغَنِيُّ وَنَحْنُ الْفُقَرَاءُ**». «بار الها! تو خدای هستی که غیر از تو معبودی وجود ندارد، تو بی‌نیاز و ما نیازمند هستیم».

معلوم شد که همه انبیاء ﷺ در حضرت الهی فقیر و محتاج اند و غنی کامل همان ذات الله است و بس.

۸- در مستدرک حاکم ج ۱ آمده که آنحضرت در دعاء فرمودند: «**اللهمَّ إني أسألُكَ من كلِّ خير خزائِنهُ بيدك، وأعوذُ بك من كلِّ شرٍّ خزائنه بيدكَ**». «بار

۱- اعرابی = بادیه نشین، صحرا نشین. [مُصحح].

الها! از هر خیری که خزائنش در دست تو است از تو می‌خواهم، و از هر شری که خزائنش در دست تو است به تو پناه می‌برم».

معلوم شد که مالکِ همه خزائن الله است و آنحضرت ﷺ سائل اند.

۹- در بخاری به روایت ابوهریره ﷺ موجود است که پیامبر ﷺ فرمودند: «**مَا أُعْطِيكُمْ وَلاَ أَمْنَعُكُمْ وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُهُ حَيْثُ أُمِرْتُ**». «من به شما چیزی نمی‌دهم و نه هم از شما چیزی را باز می‌دارم، همانا من تقسیم‌کننده هستم، و (ثروت را) در جایی که امر شده ام می گذارم».

معلوم شد که مُعطی الله است و آنحضرت ﷺ قاسم اند.

منع و اعطا هردو در اختیار همان واحد لا شریک است و بس، اینجا رمزی از رموز توحید مودع است، آن این که اگرچه به ظاهر عطا و منع از نبی دیده می‌شود، تا هم این اسناد مجازی محض است از حیث قسمت، اما حقیقتاً این همه منسوب به همان یک ذات مقدس اند.

۱۰- در متفق علیه از امیر معاویه ﷺ مرویست که آنحضرت ﷺ فرمودند: «**مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي**». «خداوند برای هر که اراده‌ی خیر کرده باشد در دین فقیهش می گرداند، و همانا من تقسیم کننده هستم و خداوند می‌دهد».

از این حدیث هم معلوم شد که همچنانکه در نعمت های ظاهری از جمله تقسیم اموال غنیمت آنحضرت ﷺ واسطهٔ محض اند، همینطور در نعمای

باطنی که علم و فهم و غیره اند هم واسطهٔ محض اند که اختیاری در دست شان نیست.

۱۱- در مشکاة باب التوکل و الصبر از جابر ﷺ مرویست که در غزوهٔ از غزواتِ نجد وقت مراجعه در نیمروز آنحضرت ﷺ زیر سایهٔ درختی آسوده بودند و استراحت می‌کردند، ناگهان اعرابی آمد و شمشیر آن ذات گرامی را که به درخت آویزان بود گرفته از نیام کشیده تهدیداً گفت که: ترا کنون از من کی نجات می‌دهد، فرمودند: الله مرا نجات می‌دهد. به خدای قدوس پناه گرفتند نه این که به قدرت خود اعتماد کنند و بس، آیا کسی که در مصائب بدیگری تکیه کند امکان دارد که مختار کل باشد؟!. تدبر باید کرد.

۱۲- در وفاء الوفاء ج ۱ ص ۳۳۳ علامه سمهودی می‌نویسد که در موقع تعمیر مسجد نبوی ﷺ سنگی یا خشتی در دستِ مبارک داشتند، کسی آمد که به من دهید تا برسانم، فرمودند: «**اذهب فخذ غيرها فلست بأفقر إلى الله مني**». «برو خشت دیگر بر گیر، تو از من فقیر تر به درگاه خدا نیستی».

سبحان الله! رحمة للعالمین وامام المرسلین وسید الأولین وآخرین علیه ألف ألف صلوة وسلام فی کل نفس ولمحة إلی أبد الآبدین ودهر الداهرین در حضرت مستغنی علی الاطلاق[1]، خود را مثل یک فرد امت محتاج می‌داند، آیا با وجود ضدیت فقر و احتیاج و اختیار کل، یکجا جمع می‌گردند؟ فکر خود را اصلاح باید کرد.

۱- مستغنی علی الإطلاق = مقصود الله متعال است. [مُصحح].

۱۳- روایاتی که در مورد دعاها در اوقات مختلفه از آن ذات گرامی ﷺ مروی اند همه به اظهار عجز و نیاز و احتیاج بندگی و شکستگی آن حضرت ﷺ مشحون اند، پس با این همه چگونه مختار کل و صاحب قدرت مطلقه و عالم الغیب می‌تواند شد؟.

۱۴- شاید فرد مبتدع، آنحضرت ﷺ را شفیع المذنبین نمی‌داند و از آن انکار دارد ورنه چگونه امکان دارد شخصی که برای دفع مصائب خلق پیش الله متعال سفارش می‌برد، او خود مختار کل باشد، این ممکن نیست، بلکه اثبات شفاعت ایشان خود اثبات عجز و عدم اختیار شان است ورنه چه ضرورتست که به نزد غیری سفارش کند، بلکه خود اختیار در دست اوست، هرکاری خواهد انجام دهد.

خلاصه: از یازده دلیل قرآنی و ۱۴ حدیثی که مجموعهٔ آن ۲۵ شد، نفی اختیار کل و قدرت مطلقه، از آنحضرت ﷺ که فخر موجودات و تاجدار کائنات است ثابت شد، پس چه رسد به نبی دیگر و فرشته و امام و ولی؟. دماغت پخته دار (ای مرد هشیار).

نفع و ضرر مطلقا از تمام غیر الله -به غیر مشیت و اردات خداوند ﷻ- نفی شده است: در مسند امام احمد و سنن ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که روزی من بر سواری پشت سر آن ذات گرامی بودم، فرمودند: «**وَاعْلَمْ أَنَّ الأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ وَلَوِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ**». «و بدان اگر همه‌ی امت جمع شوند که فایده‌ای را که خدا نخواسته به تو

برسانند، به تو جز آنچه خدا خواسته نفع رسانده نمی‌توانند، و اگر جمع شوند به تو ضرری برسانند که خدا نخواسته، جز آنچه خدا برای تو نوشته ضرر رسانده نمی‌توانند».

درین حدیث نظری باید کرد که چرا ما سوی الله مالک نفع و ضرر برای دیگران نیستند؟.

اثباتِ اختیار و قدرت الله ﷻ به آنِ واحد و نفی آنها از غیر او از آثار صحابه و اقوالِ سلف رضوان الله علیهم اجمعین

۱- در روایت متفق علیه از عروه ﷺ مرویست که فاروق اعظم ﷺ وقت بوسه‌دادن حجرِ اسود فرمودند: «**إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لاَ تَضُرُّ وَلاَ تَنْفَعُ، وَلَوْلاَ أَنِّی رَأَیْتُ رسول اللّه ﷺ یُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ**». «من خوب می‌دانم تو سنگی هستی؛ زیان و نفع رسانده نمی‌توانی، و اگر من ندیده بودم که رسول الله ﷺ تو را بوسیده اند من هر گز تو را نمی‌بوسیدم».

علامه سیوطی ﷺ بحواله دار قطنی این قول را از صدیق اکبر ﷺ روایت کرده است. باید دید که حجر اسود یمین الله در زمین و از شعائرِ اسلام بوده و بوسه‌دادن هم از سنت ثابت است و شیخین ﷺ محض برای دفع وهم بعض اشخاص که شاید در وهم کسی بیاید که این تعظیم محض برای ذات آن یا به اُمید نفعی و دفع ضرریست این چنین اعلان در مجمع عام فرمودند. ایشان حکیم اسلام بودند معالجه به طریق حفظ ما تقدّم می‌کردند تا کسی را این وهم پیدا نگردد.

ارشادِ گرامی سرخیل اولیاء شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله درین موضوع

۱- «**وإن الخلائق لو جهدوا أن ينفعوا المرء بما لم يقضه الله تعالى لم يقدروا عليه ولو جهدوا أن يضروه بما لم يقضه الله تعالى لم يستطيعوا كما ورد في خبر ابن عباس** رضي الله عنهما» (غنية ج ۱ بیانِ عذاب). «و اگر همه‌ی مخلوقات بکوشند به شخص فایده‌ای برسانند که خداوند برایش مقدر نکرده، توان ندارند به او فایده برسانند، و اگر تلاش کنند به او زیانی برسانند که خداوند فیصله نکرده، نمی‌توانند این زیان را متوجه او کنند، چنانکه در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است».

۲- در مرض وفات خود به استدعای وصیة به فرزند گرامی اش شیخ عبدالوهاب فرمودند: «**عليك بتقوى الله عزّ وجل ولا ترج أحدا سوى الله وكل الحوائج إلى الله ولا تعتمد إلا عليه واطلبها جميعا منه تعالى ولا تثق بأحد غير الله سبحانه خذ التوحيد، والتوحيد إجماع الكل**» «ترس از خدا را بر خود لازم بگیر، و به جز الله از کسی دیگر امید نداشته باش، و همه ی نیازمندی ها به سوی الله است، و جز بر او تعالی بر کسی تکیه مکن، و همه ی حوائج را از او بخواه، و به هیچ کس جز الله اعتماد مکن، بر توحید استوار باش، و همه ی مؤمنان بر توحید یکجا می شوند» (تکملة فتوح الغیب).

۳- و می‌فرماید: «**لا يملك معه تعالى في ملكه أحد شيئا لا ضار ولا نافع ولا دافع ولا جالب ولا مسقم ولا مبلي ولا معافى ولا مبرئ غيره فلا تشتغل بالخلق لا في الظاهر ولا في الباطن فإنهم لم يغنوا عنك من الله شيئا**» «هیچ فردی در ملک

او تعالی مالک چیزی نیست؛ جز الله ضرر رسان، نفع رسان، دفع کننده‌ی بلا، جلب‌کننده‌ی خیر، مریض کننده، امتحان کننده، عفو کننده، شفادهنده وجود ندارد، در ظاهر و یا باطن به مخلوق مشغول مشو؛ زیرا آنان چیزی از فیصله‌ی الله را از تو بر داشته نمی‌توانند» (فتوح الغیب مقاله ۵۹).

سبحان الله تاجدار اقلیم تصوف و شاهکار میدان عرفان خود چنین می‌فرماید: و مدعیان و معتقدان احمق ایشان از مبتدعین درین زمان می‌گویند که: شیخ جیلانی خود اختیار کامل درین میدان دارد، این بهتان بزرگ برایشان است.

و همینطور از هزاران صحابه و اولیاء امت رضوان الله علیهم اینچنین نقول در صفحات کتب تحریر است، حصر همه اینجا مشکل است مراجعه باید کرد.

فصل سوم: در بیان این که این عقیدهٔ فاسد از کجا دراین امت پیدا شد

گویم: مأخذ این عقیده هم از چادر اهل غلو است. زیرا که عقیده غالیان اینست که تدبیر امور و تحلیل و تحریم در اختیار نبی کریم ﷺ و در اختیار ائمه رحمهم الله است. علامه روزگار شیعه و فرد یگانهٔ شان، کلینی در کافی باب التفویض إلی رسول الله و باب مولد النبی ﷺ ووفاته می‌نویسد: «**إن الله عزّ وجل فوض إلی نبیه ﷺ أمر خلقه**».

و در جائی دوم می‌گوید: «**فهم یحلون ما یشاءون ویحرمون**».

«ائمه ی ما هرچه را خواسته باشند حلال قرار می دهند و هرچه را خواسته باشند حرام می گردانند».

و شیخ گیلانی رحمه الله در حق ائمه اهل بیت در غنیه ج ۱، فصل اصناف الرافضة می‌نویسد: «**وأما المفوضة فهم القائلون أن الله تعالى فوض تدبير الخلق إلى الأئمة وإن الله قد أقدر النبي ﷺ على خلق العالم وتدبير الخلق وإن كان ما خلق الله من ذلك شيئا وكذلك قالوا في حق علي** رضي الله عنه». «و اما مفوضه (از روافض) می‌گویند: خداوند تدبیر مخلوقات را به ائمه سپرده، و خداوند پیامبر ﷺ را بر آفرینش جهان و تدبیر مخلوق قدرت داده بود، اگر چه او چیزی از آن را نیافریده است. و این گفته‌ها را در باره‌ی علی رضي الله عنه نیز گفته اند».

تبصره: عقیدهٔ سُبائیه و مشرکین قدیم این نبود که این غیر الله قدرت و اختیار ذاتی دارند، بلکه اوشان همه قائل بودند که ایشان قدرت و اختیار عطائی دارند که به ایشان مفوض شده است، حالا هرچه بخواهند می‌کنند، چرا که در دنیا کسی نبوده است که بالذات این اشیاء را بغیری منسوب کند کما حرره الرازی رحمه الله در تفسیر کبیر ج ۲ ص ۱۱۲.

باب ششم
بحث دعاء و نداء غیر الله

فصل اول در بیان دعاء و اهمیت و مراتب آن

دعاء و دعوت به معنی صداکردن و خواندن و سوال‌کردن است، دعاء و نداء هم‌معنی اند.

دعاء و استعانت وقت مصیبت و حاجت چون که عبادت اند و عبادت خاص حق خداوندی متعال است و بس، پس دعاء و استعانت هم حق اوست و بس، ﴿لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّ﴾، « دعای راستین او راست» بلکه عجز و نیاز که جزء اعظم دعاء و استعانت است روح عبادت و اعظم العبادات بلکه طبق حدیث مقدس مخ و مغز عبادت است که فرموده اند: «**الدعاء مخ العبادة**»[1].

۱- از نعمان بن بشیر ﷺ مرویست که آن حضرت ﷺ فرمودند: «**الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**». «دعا همانا عبادت است»

در ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابوداود و احمد مذکور است، و در روایت مستدرک حاکم موجود است: «**الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ**» [ج ۱، ص ۴۹۱]. «دعا همانا عبادت است»

۱- محدثین کرام تصریح نموده اند روایت: الدعاء مخ العبادة ضعیف بوده و صحیح روایت: الدعاء هو العبادة یعنی دعا همان عبادت است. (به روایت امام احمد، ترمذی، نسائی، ابوداود و ابن ماجه) است. [مُصحح].

۲- و در ترمذی از انس بن مالک ﷺ مرویست که فرمودند ﷺ: «**الـــدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ**» دعاء مغز عبادتست.

۳- در مستدرک حاکم از علی مرتضـی ﷺ مرویسـت کـه آنحضـرت ﷺ فرمود:ند «**الدُّعَاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعِمَادُ الدِّينِ، وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ**».

دعاء سلاح مؤمن و ستونِ دین و نور آسمانان و زمین است.

۴- نیز در مستدرک جلد اول از انس ﷺ روایت شده که رسـول گرامـی فرمودند: «**فإنه لا يهلك مع الدعاء أحد**».

۵- در ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره ﷺ روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمودنـد: «**لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الدُّعَاءِ**». «هـیچ چیـزی مکرمتر از دعا نزد الله نمی‌باشد».

۶- و در مستدرک ج ۱ ص ۴۹۱ از ابن عباس ﷺ روایت شـده اسـت: «**أفضل العبادة هو الدعاء**». «بهترین عبادات همانا دعاست».

ازین روایات معلوم شد کـه دعـاء عبـادتی بـزرگ اسـت، و جلـوتر بیـان کردیم که عبادت صرف حق خداوند ذوالجلال می‌باشد و بس، دیگر کسـی در عبادت حق ندارد.

چرا که بنیاد دعاء بر دو احساس قائم است:

اول- این که طالب دعاء خود را از جلب نفـع و دفـع ضـرر عـاجز کامـل می‌بیند و برای دفع و جلب آن، بدرگاه ذاتی که او را برای جلب و دفع کامل القدرت والاختیار می‌داند، متوجه می‌گردد تا حاجت او را بر آورد.

دوم- او یقین دارد که این ذات متوجه الیه (الله متعال) قدرت و اختیاری ما فوق الأسباب دارد که این حادثه را از من رفع می‌کند. طبق این هر دو احساس هم ثابت شد که دعاء عبادت، و خاصهٔ ذاتِ عالم الکل است.

در قرآن مقدس عبادت را خاصهٔ آن ذات فرموده است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝﴾ [فاتحه: ۵] «تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری میجوییم»

پس معلوم شد که دیگری را در دعاء و نداء به طور عبادت شریک‌کردن شرکست.

فصل دوم: در بیان این که ذات واجب جل مجده از دعاءخواستن خوش می‌گردد، و از نخواستن خشمگین می شود، و استغاثه به مخلوق شرکست

۱- در ترمذی موجود است: «**سَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ**». «از خداوند متعال فضل او را بخواهید؛ زیرا خداوند دوست دارد از او خواسته شود».

۲- «**وَمَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ يَغْضَبْ عَلَيْهِ**» «هر که از الله سوال نکند (چیزی نخواهد) خداوند بر او خشمگین می‌شود» (رواه الترمذی).

و در روایت مستدرک: «**من لا يدعو الله يغضب عليه**» «هر که از خداوند نخواهد خداوند بر او خشمگین می شود» موجود است.

۳- و نیز در ترمذی و ابوداود و بیهقی به روایت سلمان رضی الله عنه آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «**إِنَّ رَبَّكُمْ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيِيٌّ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِهِ إِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ أَنْ يَرُدَّهُمَا صِفْرًا**». همانا پروردگار بزرگ و متعال شما شرم می‌کند و بزرگوار است، هر گاه بنده اش چیزی از او بخواهد او حیا می‌کند دست‌های بنده را خالی برگرداند».

۴- در ترمذی به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «**يَسْأَلُ أَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَاجَتَهُ كُلَّهَا حَتَّى يَسْأَلَهُ شِسْعَ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ**». «هر یک از شما باید همه‌ی نیازمندی‌هایش را از پروردگارش بخواهد، حتی اگر بند کفش او نیز پاره شد باید از خداوند بخواهد (بند کفش دیگری به او بدهد)».

در قرآن مقدس است: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [1].

ازین همه روایات ظاهر است که خداوند قدوس از دعاءخواستن بندهٔ خود از او راضی می‌شود و از نخواستن ناخوش‌شده خشمگین می شود.

انتباه: اما افسوس و صد افسوس است که مسلمانان امروز -عوام بکثرت و بعضی از خواص-از استدعاء از مخلوقاتِ بتمامه مصئون نیستند، صاحب روح تحت تفسیر آیهٔ وسیله می‌نویسد: ازین همه بزرگتر اینست که از

۱- ترجمه: «و چون استفسار کنند ترا بندگان من از حال من پس هر آئینه من نزدیکم قبول می‌کنم دعای دعا کننده وقتی که دعا کند مرا».

مردگان و اصحابِ قبور طلب شفاء امراض و اغناء فقیر و رد ضاله[1] و آسانی هر امر مشکل می‌خواهند، و شیاطین ایشان حدیثی دروغ که «**إذا اعتیکم الأمور فعلیکم بأهل القبور**»[2] بر آنها وحی می کنند. و این روایت به اجماع‌دانندگان حدیث بهتان و دروغ بر رسول الله ﷺ است. کسی از علماء آن را روایت نکرده و در هیچ کتاب حدیثی دیده نمی شود.

در حالی که آنحضرت ﷺ از مسجد گرفتن قبور نهی فرموده است و کسانی که این کار را انجام میدهند لعنت فرموده است، پس چگونه امکان دارد که ایشان به استغاثه از اربابِ قبور، اجازت دهند؟!. سبحان الله این بهتان بزرگی است.

این چند خرافات منقول از مجاوران فسّاق بر قبور مروی و مشهور زبان‌های عوام و بعض خواص گردیده اند، عارف کبیر شاه ولی الله دهلوی رحمه الله می‌فرماید:

۱- «**روایة، إذا تحیرتم في الأمور فاستعینوا بأهل القبور**» از قول مجاوران[3] حلوا خور و جالب نذر و نیاز است که افترا کرده اند.

۲- مدد کن یا معین الدین چشتی – بگرداب بلا افتاده کشتی.

۱- ضاله= گمشده. [مُصحح].

۲- ترجمة این روایت دروغ: هرگاه کارها بر شما مشکل شد به صاحبان قبرها (مرده ها) روی آورید. [مصحح].

۳- مجاور = به کسی گفته می شود که در جوار قبرها و مرده ها بوده و اموال مردم را می بلعد. [مصحح].

۳- امداد کن امداد کن از بند غم آزاد کن – در دین و دنیا شاد کن یا شیخ عبدالقادرا.

۴- یا بهاؤ الدین[1] مشکل کشا مشکل ما را کُشا.

۵- یا نظام الدین اولیاء[2] زری زر بخش.

۶- یا شیخ عبدالقادر جیلانی[3] (غوث الأعظم).

۱- بهاءُالدّینْ زَکَرِیّایِ مُلْتانی، عارف سدة ۶و ۷ق /۱۲و۱۳م و مروج طریقة سهروردیه در هند. کنیة او ابومحمد، و خود معروف به بهاءالحق بود و القاب دیگری چون بدرالمشایخ داشت. چون وفات یافت فرزندش صدرالدین عارف جانشینی او را به عهده گرفت. مزار او تا اکنون در ملتان مرکز خرافات بوده و در کتابهای درسی مدارس پاکستان نیز از او به عنوان مروج اسلام در ملتان نام برده شده است. [مصحح].

۲- محمدبن احمدبن علی دهلوی معروف به شیخ نظام الدین اولیاء و شاه نظام اولیاء و نظام دهلوی و نظام الدین خالدی دهلوی و بحاث و محفل شکن و متخلص به نظام و نرگسی، از مشایخ قرن هشتم و اعاظم عرفای هندوستان است، وی نزد شیخ فریدالدین گنج شکر مریدی نموده و امیرخسرو – شاعر پارسی گوی بزرگ هند – از مریدان وی بوده است. وی به سال ۶۳۳ هَ . ق . تولد یافت و در سال ۷۲۵ درگذشت. جامی هروی در نفحات الانس کرامات بسیاری بدو نسبت کرده است . مزار وی در مقبره شکرگنج هندوستان زیارتگاه است .(به تصرف از: لغت نامة دهخدا) [مصحح].

۳- ایشان در سنة: ۴۷۰هـ در گیلان (ایران کنونی) تولد شده و در ماه ربیع الاول سال: ۵۴۱هـ وفات نمود. تألیفات بسیار داشته و در اتباع سنت و رد اهل بدعت خیلی سختگیر بوده اند. اما متأسفانه فعلا عده ای مغرض طوری وانمود می کنند که عبدالقادر جیلانی از بزرگان خرافات و غوث الأعظم بوده است و قبر او را بت خانه ای ساخته اند.

۷- یا غریب‌شاه غریب‌نواز بر غریب خود بنواز.

۸- یا سیدی سید احمد رفاعی[1] هر کار ما درست گردان.

۹- یا سیدی سید احمد علون رد علیّ ضالتی[2].

غرض این همه شرک و قول مجاوران فساق و بی‌ایمان است که برای پیداکردن پول و حلوا این قدر دام صیادی انداخته و کندۀ ناتراشیدۀ هوچی گری خود تراشیده اند تا شریعت اسلامی را به افکار پلید خود دگرگون نمایند. بسیاری از عوام و خواص را درین شصت خود معلق کرده و از آن ها بهره وری می کنند و هدف شان، فقط و فقط حصول دنیا و تخریب دین بوده و به همین گفته های بی‌معنی هزاران نفوس بی‌شعور همچون پروانه بران، جان و ایمان خود به آنان باخته اند.

استغاثه بالمخلوق: ۱- شیخ عارف کبیر محدث دهلوی رحمه الله در«خیر کثیر» رقمطراز است: «**واعلم أن طلب الحوائج من الموتی عالما بأنه سبب لا**

برای تفصیل عقیدة شیخ عبدالقادر جیلانی به تصنیفات ایشان از جمله: غنیة الطالبین و الفتح الربانی مراجعه شود. [مصحح].

۱- اسم کامل او شیخ أبو العباس أحمد بن علی بن أحمد بن یحیی بن حازم بن علی بن رفاعه، و سلسلة نسبش از طریق جعفر صادق رحمه الله به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد، در سال ۵۱۲ هجری در نزدیک بصره (عراق) تولد شده و به دوازدهم جمادی الأول سال: ۵۷۸ هجری وفات نمود. هم اکنون در کشورهای عربی تعداد زیادی از منحرفین خود را به او نسبت می دهند. [مصحح].

۲- رد علیّ ضالتی = گمشدة من را به من باز گردان. [مصحح].

ينحاحها كفر والناس اليوم فيها منهمكون». «بدان که درخواست نیازمندی‌ها از مرده‌ها، اگر بداند که آن سببی است که (شر را) دور می‌کند کفر است، و مردم امروزه در این کار (درخواست از مرده‌ها) غرق گشته اند».

۲- فقیه ابولیث سمرقندی رحمه الله در بستان العارفین باب ۲۴ می‌فرماید: «**الاستعاذة من المخلوق لا تغني من شيء**». «پناه جستن به مخلوق دردی را دوا نمی‌کند».

۳- بایزید بسطامی[1] می‌فرماید: «**استغاثة المخلوق بالمخلوق كاستغاثة المسجون بالمسجون**». «کمک خواستن بنده از بنده مانند کمک خواستن زندانی از زندانی است».

۴- سجاد زین العابدین رضی الله عنه می‌فرماید: «**الاستغاثة بالمخلوق سفه في رأيه وضلة في عقله**» «کمک خواستن از بنده علامت نادانی و کم خردی است» روح تفسیر آیهٔ وسیلة.

۵- شیخ عبدالقادر جیلانی می‌فرماید: «**وحقيقة الفقر أن لا تفتقر إلا من هو مثلك**» فتوح الغیب مقاله ۷۵. «حقیقت فقر اینست که به بنده‌ی همانند خود فقیر باشی».

۱- ابویزید طیقور بن عیسی البسطامی معروف به بایزید بسطامی از بزرگترین عارفان و بزرگان اهل تصوف است که در سال های ۱۶۱ تا۲۳۴ می زیسته. فریدالدین عطار در تذکرة الاولیا ۵۵ صفحه به ذکر شرح حال و اقوال بایزید اختصاص داده است. [مصحح].

۶- علامه محمد بشیر السهوانی ﷺ می‌فرماید: «**استغاثة المخلوق بالمخلوق كاستغاثة المسجون بالمسجون**». «کمک خواستن مخلوق از مخلوق مانند کمک خواستن دیوانه از دیوانه است».

خلاصه: نزد جمیع محققین اهل شریعت و طریقت دعاء فقط حق خدا است و بس استغاثه از او می‌باید نه از غیر الله که کفر و شرکست.

فصل سوم در بیان معنی وسیله و اقسام و مراتب آن – معنی وسیلة

وسیله به معنی سبب قریب‌کننده است، و معنی «وتوسل إلی الله» اینست که با اتباع شریعت و علم و عبادت و مکارم اخلاق به قرب و طریق رضای الهی برسد و راغب إلی الله را واصل هم می‌گویند.

وسیله در آیت ﴿وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ﴾ به معنای«**ما يتوسل به ويتقرب إلى الله عز وجل من فعل الطاعات وترك المعاصي، كذا في الروح ومفردات وغيرهما**».

اقسام توسل: هفت است:

نخست- توسل بالأعمال والطاعات، خود قرآن و حدیث اعمال صالحه و طاعات را وسیلهٔ قرب خداوندی فرموده است: ﴿وَمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُم بِٱلَّتِي تُقَرِّبُكُمۡ عِندَنَا زُلۡفَىٰٓ إِلَّا مَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا﴾ **[سبأ: ۳۷]** [1].

۱- ترجمه: «و اموال و فرزندانتان چیزی نیستند که شما را در نزد ما نزدیک سازند. بلکه [مقرب] کسی است که ایمان آورد و کار شایسته کند».

در روایت متفق علیه حکایت سه نفر مسافر که در غاری رفتند و سنگ بر دهن غار افتاد و هر یکی به عملی از اعمال صالحهٔ خود توسل کرده و نجات حاصل کردند مذکور است، درین قسم همه امت اتفاق دارند.

دوم- توسل به اسماء حسنی خداوند قدوس: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ **[الأعراف: ۱۸۰]**[1]. ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ **[الإسراء: ۱۱۰]**[2]. و در احادیث به کثرت ثابت است.

(در جواز این توسل هم کسی را انکار نیست)

سوم- توسل به کلمات الله، در احادیث تعلیم «**أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ**» به روایات مختلف از ابوهریره و خوله رضی الله عنهما و غیره ثابت است.

چهارم- توسل به ذات الله سبحانه وتعالی، این قسم هم در روایت بخاری به لفظ «**أعوذ بوجهك أعني بذاتك**» هم ثابت است.

پنجم- توسل بصفات خداون جل جلاله، اینهم در روایت نسائی ثابت است، لهذا جائز است.

ششم- توسل به عزت و قدرت او، اینهم در روایت موطا امام مالک مرویست.

۱- ترجمه: «و خداوند نامهای نیک دارد. پس به آن [نامها] او را به [دعا] بخوانید»

۲- ترجمه: «بگو: خداوند را بخوانید یا «رحمن» را بخوانید. هر کدام [نیک است] که خداوند نامهای نیکو دارد»

هفتم- توسل به درود شریف در ترمذی و ابوداود و نسائی به روایت فضاله بن عبید ﷺ آمده است.

و در ترمذی به روایت ابن مسعود ﷺ نیز آمده است، به روایت فاروق اعظمﷺ در ترمذی هم آمده است، و به روایت مرتضی علی ﷺ در طبرانی هم آمده است.

خلاصه: توسل به ذات و صفات و اسمای خداوندی و درود، مسنون و مستحسن است و توسل به اعمال صالحه و طاعات هم ثابت است.

تفصیل روایات را در توحید و شرک کی حقیقت از صفحه: **۲۸۴** تا **۲۸۹** مراجعه باید نمود.

ولی افسوس و صدها افسوس است که درین زمانه هرکدام ناشته {صبحانه} را وسیله می‌گیرند و اهل قبور را وسیله امور خود می‌سازند.[۱]

این همه در جهان به سبب غلبهٔ کفر و شرک و آثار آنها است، خداوند رحم فرماید.

۱- مقصود مولف این است که: برخی قبرها را وسیله رسیدن به مال و دنیا و پـر نمـودن شـکم قرار می دهند. [مصحح].

باب هفتم
در بیان اشراک

فصل اول در مذمت شرک و خرابی آن

لفظ شرک از شرکت و اشراک مأخوذ است، شرک و مشارکت مخلوط‌شدن دو ملک و بعضی گفته اند که: مالی که در میان دو کس مشترک باشد، برابر است که وصف باشد یا ذات، یعنی به معنای حصه داری، مشرِک به معنای ثابت کنندهٔ حصه‌داری در بین دو شخص. شرک در ذات و صفات خداوند قدوس بزرگترین ظلم است: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: ١٣][1].

به حکم قرآن مقدس جنت بر مشرک حرامست و ابداً مشرک در جهنم می‌ماند، می‌فرماید:

٢- ﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُ﴾ **[المائدة: ٧٢]**[2].

١- ترجمه: «به راستی که شرک ستمی بزرگ است»

٢- ترجمه: «بی گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاهش آتش [دوزخ] است»

به حکم قرآن مکرم اعمال صالح مشرک همه حبط و برباد می‌گردند، خداوند قدوس از نوح تا عیسی ﷺ قریب هژده نبی را ذکر نموده، بعداً ارشاد فرمود: ﴿وَمِنْ ءَابَآئِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَإِخْوَٰنِهِمْ ۖ وَٱجْتَبَيْنَٰهُمْ وَهَدَيْنَٰهُمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهْدِى بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۚ وَلَوْ أَشْرَكُوا۟ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾﴾ **[الأنعام: ۸۷ – ۸۸]**[1]. ببین به نسبت این همه فرمود که: اگر شرک می‌کردند همه کارهای خیر را ایشان را برباد می کرد.

این در شأن انبیاء ﷺ علی سبیل فرض المحال و اظهار شأن استغنای ربوبیت است به دیگران چه رسد؟.

الله ما و شما و همه مسلمانان را ازین آفت محفوظ فرماید، آمین.

۳- ﴿وَلَقَدْ أُوحِىَ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ **[الزمر: ۶۵]**[2].

۱- ترجمه: «و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [برتری عطا کردیم]، و آنان را برگزیدیم و به راهی راست هدایت نمودیم. این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد به آن هدایت می‌کند، و اگر [آنان با همه عظمت و مقامی که داشتند برای خدا] شریک قرار داده بودند، یقیناً آنچه عمل شایسته انجام می‌دادند، تباه و بی‌اثر می‌شد».

۲- «و بتحقیق وحی کرده شده بتو و به آنان که بودند پیش از تو که اگر شرک آوری هر آینه نابود می‌شود عمل تو و هر آینه خواهی بود از زیانکاران».

اینجا خطاب به خاتم النبیین است ﷺ، همچنان که حکم توحید و فرضیت آن برای همه است نهی از شرک هم برای تمام انسان ها بدون استثنا می باشد.

اگر فردی بر شرک بمیرد بر اساس حکم قرآن مقدس او اصلا موردآمرزش قرار نمی گیرد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ **[النساء: ۴۸]**[1].

الحاصل هیچ جزء و پاره بلکه رکوع از مدح توحید و مذمت شرک و تردید آن خالی نیست.

همچنین شمارۀ احادیث در رد و نفی و مذمت شرک از حصر و عدد بیرون است.

فقط این یک خرابی شرک برای مرد مؤمن محل عبرتست که هرگناه اگر چه بزرگ و از حقوق العباد باشد آمرزیده می شود. مثلا: شخصی هزار خون ناحق کند و هزار مسلمان به غیر جرم شهید کند، باز هم نزد اهل سنت امید نجات او منقطع نیست، ولی اگر کسی بر شرک از دنیا رفت، به اجماع تمام صلحاء از اولین و آخرین برای همیش در جهنم است – شعر:

مشـــرک انـــدر نـــار حرمـــان دائمســـت
در سـزای جـرم خـود تـا ابـد قـائم اسـت

۱- ترجمه: «به راستی خداوند [آن را] که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می‌بخشد».

هـــر گنـــاهی را بـــود امیـــد بخـــش
غیـر شـرک و کفـر را کـین اسـت فحـش
مشـــرک از رحمـــت شـــده مـــأیوس دان
گرچـه رحمت‌هـای حـق در کَـون کـان
ای خـدا مـا را از شـرک و اهـل شـرک
دور گـــردان و بمیـــران غیـــر شـــرک
در ریـــاض نـــور توحیـــد ببـــر
اهـــل کفـــر و شـــرک کـــن زیـــر زبـــر
ای عمـــر در کـــوی توحیـــدش بنـــه
تـــو قـــدم راســـخ بگـــردان صـــد گـــره

فصل دوم در بیان تعلق‌دادن معبـودان باطـل خـود بـا الله واحـد لا شریک

مشرکین معبودان باطل خود را با الله واحد لا شریک ۳ تعلق می‌دادند. بعضی معبودان باطل خود را با آن احد ﷻ تعلق نسبی می‌دادند.

اول: تعلق نسبی

این بود که بتان یا ملائکه یا انبیاء و غیره را بنـات الله یـا ابنـاء الله می‌گفتنـد و اعتقاد می‌کردند، العیاذ بالله.

و این تقریباً چهار قسم بـود: (۱) **شرک بالأصـنام**- چنانچـه لات، عـزی، منات را که هرسه اسمای مؤنث اند، بنات الله و شفیع خود و ضار و نافع خود می پنداشتند.

(۲) شرک بالجنات: (۱) ﴿وَجَعَلُواْ بَيۡنَهُۥ وَبَيۡنَ ٱلۡجِنَّةِ نَسَبٗاۚ﴾ **[الصافات: ۱۵۸]**. «و [آن کافران] بین او و جنّیان [رابطه] خویشاوندی مقرّر کردند»

(۲) ﴿وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلۡجِنَّ﴾ **[الأنعام: ۱۰۰]**. «و برای خداوند شریکانی [از] جن قرار دادند» (۳) ﴿كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ﴾ **[الجن: ۶]**. «کسانی از آدمیان به کسانی از جنّیان پناه می‌بردند»

در میان جن و خدا قائل به نسب و ابنیة و بنتیة بودند[۱]، (العیاذ بالله) جنات را پرستش نموده و آنان را غیب‌دان می پنداشتند، و هنگام جلب نفع و و دفع ضرر نداء می کردند.

(۳) شرک بالملائکه: فرشته‌ها را بنات الله می گفتند و پرستش می کردند و از ایشان در جلبِ منفعت یا دفع مضرت حاجات می‌خواستند.

(٤) شرک بالأنبیاء: که عزیر و عیسی علیهما السلام را ابن الله می گفتند (اول را یهود و دوم را نصاری). چنانچه در قرآن مذکور است.

۱- یعنی جنیان را پسران و دختران خدا می دانستند. [مصحح].

دوم: تعلق سکنی

بعض مشرکین معبودان باطل خود را به این عقیده پرستش می‌کردند که (العیاذ بالله) خدای قدوس در ایشان حلول کرده بنوعی سکونت دارد، و این معبودان ما مظهر و مسکن او هستند، چنانچه مشرکین هند برای دیوتاها همین خیال می‌کردند و گروهی از عیسائیان هم دارای همین عقیده پوسیده بودند.

و درین امت هم عدۀ از غلاة اهل تشیع در بارۀ علی مرتضی ﷺ چنین می‌گفتند. و هم چنین عدۀ دیگر از متصوفین که شیخ اول شان و بانی کارشان ابوحلمان متقی[1] بود، این شقی‌ها دارای عقیدۀ حلول و اتحاد اند که پیر وقتی که به کمال درجۀ محبت می‌رسد تمام شئون خدا در او حلول می‌کند و از مکلف‌بودن و پابند شرع‌بودن آزاد می‌گردد، عبد و معبود یکی گردد و احتیاج عبادت نمانده و حرام ها به او حلال می‌گردند.

و نیز کسانی که در فهم صحیح توحید وجودی اشتباه و مغالطه کردند درین ورطه هلاک شدند، و با حلولیان و اتحادیان همنوا گشتند، اما کسانی که به فهم صحیح آن پی بردند کامیاب و فائز گردیدند.

سوم: تعلق عبدی و قربی

بعضی مشرکین بندگان خاص و مقبول و مقربان بارگاه کبریائی از قبیل انبیاء و اولیاء را به علت همین بندگی کامل و قرب عبادت با خدا شریک کرده،

۱- از متصوفین قرن سوم هجری. [مصحح].

در کارخانۀ قدرت و اختیارات و علوم او دخیل می‌دانند (العیاذ بالله ما للتراب ولرب الأرباب[۱]).

و این فتنه درین زمان از همه فتَن شرک، اوسع و جهانگیرتر گردیده است، بلکه تمام تاریخ انسانیت ازین فتنه مجروح و داغدار شده است.

از دور نوح علیه السلام تا امروز، فتنه اکثر عوام عالم همین قسم بوده است، افسوس و هزار بار افسوس است که این بندگان خدا (پیامبران و صالحان) که در نفی شرک و اثبات توحید جان و اولاد و مال خود باختند! باز هم این ظالمان (مرده پرستان و مجاوران) خودآنان را مرجع شرک و آلۀ باطل گردانیده اند. بر قبور و در معابد و خانقاهان ایشان، انواع شرک و رسوم را تأسیس کرده و برای آنان گنبد و بارگاه درست کردند، «**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**».

بلکه اولین سبب شرک در عالم، اولیاء، صلحاء و تصویر و نقش قدم‌شان بود. شیخ المفسرین علامه ابن جریر طبری در سورۀ نوح، و حافظ ابن کثیر[۲]

۱- ما للتراب ولرب الأرباب! = یعنی خاک (= انسان اگرچه پیامبر باشد) را چطور می توان با پروردگار مقایسه کرد و نسبت های غلو آمیز داد. در فارسی می گویند: چه نسبت خاک را به عالم پاک. [مصحح].

۲- او عماد الدین أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی دمشقی شافعی بوده، در سال ۷۰۰ هجری در جنوب دمشق (سوریة کنونی) متولد شد. و در بیست و ششم ماه شعبان سال ۷۷۴ هجری در همانجا وفات نمود. ایشان صاحب تألیفات بسیار مفید بوده و نکتة

در البداية والنهاية ج ۱ ص ۱۰۵ و ۱۰۶ مـی نویسـند: ودّ و سـواع و یغـوث و یعوق و نسر بندگان نیـک از اولاد آدم ﷺ بودنـد، بعـد از مـردن چـون کـه متعلقین‌شان از غایت محبت در پی تبرکات‌شان شدند شیطان بر ایشـان ظـاهر شده تصویر این اکابر کشیده دعوت داد که آنها را احترام کنیـد، رفتـه رفتـه بعد از یکی دو نسل مردم سجده ایشان را شروع کردند، و بت‌پرستی از آنجا شروع شد، گویا همین بت‌پرستی و مجسمه‌سازی ظاهر از جذبهٔ شوق و ولولهٔ محبت خدائی شروع شده است.

در حقیقت بتها مقصود نبودند، بلکه مقصود صرف اولیاء و صلحاء بودنـد و بتها قبله و ذریعهٔ آنها و وسیلهٔ تقرب شان بودند.

اکابر مفسرین و علماء اعلام این امر را منکشـف کـرده توضـیح داده انـد که غرض از عبادت بتها همین بود که رضای همان ذوات که، اینهـا مجسـمهٔ اوشان اند، حاصل گردد و حوائج ما را اوشان برآرند و به وسیلهٔ همین احترام ما به آنان مشکلات ما را حل کنند.

در تفسیر کبیر ج ۷ ص ۲۳۰ می‌نویسد: «**إن العاقل لا يعبد الصنم من حيث إنه خشب أو حجر، وإنما يعبدونه لاعتقادهم أنها تماثيـل الكواكـب أو تماثيـل الأرواح السماوية، أو تماثيل الأنبياء والصالحين الذين مضوا، ويكون مقصـودهم**

جالب در زندگی اش اینست که یکی از رشیدترین شـاگردان شـیخ الإسـلام ابـن تیمیـه (متوفی سنة ۷۲۷هـ) به حساب می رود. [مصحح].

من عبادتها توجيه تلك العبادات إلى تلك الأشياء التي جعلوا هذه التماثيل صـــوراً لها».

«شخص عاقل بـت و مجسـمه را نمـی پرسـتد بخـاطر اینکـه آن چـوب و سنگ است، بلکه (مشرکین) آنها را بخاطر این می پرستند کـه اعتقـاد دارنـد آنها مجسمه های ستارگان یا مجسمه های ارواح آسمانی هستند و یا مجسـمه های پیـامبران و صـالحین گذشـته، و مقصـود آنهـا از عبادتشـان توجیـه ایـن عبادت ها به سوی همان چیزهایی است که مجسمه هـا و تماثیـل را جانشـین آنها قرار داده اند».

و نیز در جلد ۶ ص ۲۶۱ هم همین مضمون را می‌نویسد:

مثلاً هبل که در مکه بود به نـام هابیـل شـهید فرزنـد آدم ﷺ بـود. فـیض الباری شرح بخاری ج ۴ کتاب المغازی.

و برهمای هندوان به نـام ابـراهیم ﷺ بـود کـه اهـل کتـاب او را ابراهـام می‌خواندند.

و نیز علامه آلوسی در روح پارهٔ ۲۴ تحت آیهٔ ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَ﴾ [زمر: ۴۳] «آیا به جای خداوند شفیعانی گرفته‌اند؟» و نیز عارف کبیر شاه ولی الله دهلوی در حجة الله البالغه ج ۱ ص ۱۰۸ طبع لاهور این موضوع را به تفصیل شرح داده اند. از این همه واضح شد که مقصود مشرکین فقط آن سنگ و چوب نبود، بلکه نظرشان بسته به همان اصل بود و این را قبله توجه گردانیده بودند، این همه بلا ازین جا آمد و بس.

چنانچه درین زمان قبر و خانقاه و معبد و محل وضوء و غیره بزرگان را سجده می‌کنند و خاکش مثل مار می‌خورند، مقصودشان هم بالذات جلب رضای همان روح بزرگ بوده و این مقام مقصود نیست.

سید شریف جرجانی در شرح مواقف، این موضوع را به توضیح نوشته است و صاحب روح و کبیر، بار بار این موضوع را در تفاسیر خود در جاهای مختلف نوشته اند، کبیر در جلد ۳۰ ص ۱۴۳ و در جزء ۱۷ ص ۵۹ و ص ۶۰ و صاحب روح در ج ۱۱ ص ۸۸ نیز نوشته اند.

فهم و فکر مسلمانان حال با مشرکین سابقین کاملا توافق و تطابق دارد، همچنانکه اوشان می‌گفتند که: ما چون که قابل آن دربار نیستیم، و عبادات و دعاء و غیره ما به آنحضرت ارزشی ندارد، لذا ما این بزرگواران را تعظیم و سجده و غیره می‌کنیم تا ایشان حال ما را و عرض حوائج ما را، به آن در برسانند و خداوند از قول اوشان ذکر می‌کند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [زمر: ۳] «آنان را نمی‌پرستیم جز برای آنکه ما را گامی به خدا نزدیک سازند». مشرکین امروزی همین کلمه را نطق می‌کنند و عین همین حرف مدرک ایشانست. در تفسیر کبیر جلد ۱۷ ص ۵۹ و جلد ۷ ص ۲۳۰ و حجة الله البالغه ج ۱ ص ۱۰۸ عقائدشان مذکور است.

فصل سوم در تاریخ شرک

از قرآن و حدیث معلوم می‌شود که ابتدای شرک از زمان سیدنا نوح علیه السلام شروع شد، و ایشان را خداوند قدوس برای قلع و قمع آن مبعوث فرمود، و سبب شرک همان عباد صالح بودند که در زمان ادریس علیه السلام از اولاد آدم علیه السلام فوت کرده بودند؛ یعنی ود، سواع، یغوث، یعوق، نسر. در تفسیر ابن کثیر از مجاهد و عکرمه و ضحاک قول ابن عباس رضی الله عنهما را نقل کرده اند که، ود نام شیث علیه السلام بود که بزرگترین اولاد آدم علیه السلام بود و ملقب به شیث بود، و حضرت آدم ۴۰ اولاد داشت، ۲۰ پسر و ۲۰ دختر، و سواع و یعوق و یغوث و نسر، هرچهار اولاد شیث بودند که اسمش ودایت بود. ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۶.

معبود اول:

﴿مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ همین ودّ بود که ملقب به شیث بود که از همه اولاد آدم علیه السلام نیکوتر و نبی بودند، بعد از موت او چون امتِ او پریشان شدند، ابلیس مجسمهٔ او درست کرد و به ایشان داد. ابن کثیر حوالهٔ بالا، و روح المعانی ج ۲۰ سورهٔ نوح.

عمرو بن لحی از قبیله خزاعه نخستین بانی بت‌پرستی در بین عرب بود.پیغمبر علیه السلام فرمودند: عمرو را در آتش جهنم در حالی دیدم که روده‌های او بیرون آمده، و روده هایش را می کشد و فریاد می‌زند.

حالا این ملعون بت پرستی را در بین عرب چگونه و از کجا آورد؟. حکایت آنست که این شقی در شام نزد عمالقه رفت، دید که ایشان بت سجده و عبادت می‌کنند، گفت: این اصنام را چرا عبادت می‌کنید؟. گفتند: این بتها ما را نفع و نقصان و باران می‌دهند و نصرت می‌دهند، آن شقی گفت که: یکی به من تحفه دهید تا به عرب ببرم، پس یکی از آن بت ها به او دادند که نامش هُبل بود، و این شقی آورده در حرم نصب کرده، مردمان را به عبادت آن دعوت‌داد، در نتیجه خلقی گمراه شدند و ملت ابراهیم را به هم زدند.

و چون که این شقی متولی حرم بود، به وسیلهٔ او این بلا در تمام عرب افشا شد، سیرة ابن هشام ج ۱ ص ۷۸ و ۷۹.

و شیوع طواف بت به اینطور شد که، هبل چون که کنار کعبه بود، عرب هنگام طواف گرد کعبه و بت طواف می‌کردند، و چون بنی اسماعیل و بالخصوص مجاورینِ بیت به دور آن طواف می کردند این امر شیوع اختیار کرد، گویا اینجا به جذبهٔ طواف بیت الله طواف بت هم شروع شد.

حال عوام زمان ما را بر احوال اینان قیاس باید کرد.

فصل چهارم در بیان اقسام و انواع شرک

اجمالاً شرک دو قسم است: نخست- شرک عظیم که آن را شرک کبیر و اکبر و جلی هم گویند.

دوم- شرک صغیر که آن را اصغر هم می‌نامند. اول آن است که، در ذات و صفات خداوند کسی را شریک گرداند. دوم آنست که در عملی با خدا دیگری را شریک کند که منظورش جلب رضایت یا خوف غیر الله باشد، این را ریا و نفاق و طمع می‌گویند.

و شرکِ عظیم نیز بر دو قسم است: شرک اعتقادی و شرک عملی یا فعلی. و شرک اعتقادی هم بر دو قسم است: ۱- شرک فی العلم ۲- شرک فی التصرف.

اول این است که با خدا دیگری را هم عالم الغیب یا حاضر و ناظر داند.

دوم این که، سوای الله تعالی دیگری را مافوق الأسباب مالک هر تصرف از قبیل نفع و ضرر داند.

و شرک عملی بر پنج قسم است: ۱- شرک فی الذات. ۲- شرک فی الصفات. ۳- شرک فی العبادة. ۴- شرک فی الإطاعة. ۵- شرک فی العادة.

تشریح هر یکی اینست:

۱- اشراک فی العلم اینست که غیر الله را هرجا و در هر امر حاضر و ناظر و عالم الغیب‌بداند؛ برابر است غیر الله غائب باشد یا حاضر، ظاهر باشد یا پوشیده، تاریکی باشد یا روشنی، در آسمانان باشد یا در زمین، در دریا باشد، یا خشکی، در کوه‌ها باشد یا بر صحرا؛ زیرا که این شأن الله سبحانه و تعالی است و بس، حتی اگر این اعتقاد را برای نبی و ولی نیز داشته باشد.

و نشان عملی صاحب این اعتقاد، این است که در هر نفع و ضرر و مقابلهٔ دشمن نام همان شخص غیر الله را ندا می‌کند، یا نامِ او را ورد می‌کند یا تصویر او همیشه در نظر دارد، و خیال می‌کند که هروقت من او را نداء کنم یا تصورش کنم می‌داند و از او هیچ امر من مخفی نیست، هرحال مرا می‌داند، این را شرک فی العلم می‌گویند.

۲- اشراک فی التصرف: اینست که ما سوای الله را به ارادهٔ خود و اختیار خود در عالم متصرف بداند که آن شخص طبق اراده و خواهش خود هرچه خواهد از قبیل: نفع‌رسانیدن کسی، اولاد دادن، مرض کسی دورکردن، مال کسی زیادکردن و ضرر رسانیدن مخالف خود انجام داده می تواند، برابر است این کمال را به خود او عقیده کند، یا این که عقیده داشته باشد خداوند قدوس به او چنین اختیار کامل داده است در هردو صورت شرک است.

علامهٔ او، اینست که در مصائب او را نداء می‌کند و به او قول و نذر می‌کند، و از مال و ثمره و حیوان خود قسطی برای او مقرر می‌کند.

۳- اشراک فی العبادة: این است که همان عبادتی که مخصوص ذات خداوندی است برای غیرالله انجام دهد، مثلاً کسی را سجده‌کردن، رکوع‌کردن، و دست بسته جلو او ایستادن و طواف او کردن و به نام او مال خرچ‌کردن و به نام او روزه و حج اداکردن و به جانب او مثل هدی و قربانی حیوان‌بردن و کنار سرای او ایستاده دعاخواستن و در او را بوسه‌دادن و گرد قبر او گشتن و بر قبر گنبد بلندکردن و بر سر او چادر و پرچم‌انداختن و

بلندکردن و از قبر او خاک‌گرفتن و خوردن یا خود را مالیدن و بر قبر او روشنی و چراغ و غیره‌کردن و بر او مجاورت و روزانه آب‌پاشی‌کردن و آب را به نام او وقف کردن، آب وضوء و چاه او را مثل زمزم تبرک دانستن و به اطراف و جوانب بردن و برای زیارت قبر او قصد کرده سفرکردن، وقت رخصت از آنجا، پسِ پشت رفتن و ادب درختها و مجاوران آنجاکردن، درخت و گیاه آنجا را نه بریدن و نه چرانیدن و شکار آنجا را نه کردن، این همه شرک و دلیل مشرک بودن همان عامل اند.

این است شرک فی العبادت.

٤- **اشراک فی العادت:** الله تعالی بندگان خود را تعلیم فرموده است که در تمام کارهای دنیوی خود به نام او شروع کنند و اسم گرامی او را یاد کنند یا شکر او ادا کنند، چنانچه وقت خوردن بسم الله گویند، و در وقت پیداشدن اولاد عقیقه کنند و نام خوب مثل عبدالله و عبدالرحمن بنهند، پس شرک فی العادت همین است که درین مواقع نام خدا را ترک داده نام غیر الله یاد کنند، مثلاً وقت خوردن و نوشیدن و ذبح‌کردن و غیره نام ماسوی الله را به زبان بیاورند، و چون فرزند پیدا گردد به نام پیری قول‌کردن که اگر فرزند نمیرد بر سرِ قبر تو می‌آیم و سرش می‌تراشم. و چون فرزند متولد شد او را بر سر قبر می آورد، ذبح کرده روی او را به خون آلوده می‌کند و نام او پیربخش، قلندربخش، مرادبخش و غیره می‌نهد. و قحط و ارزانی و باران را به او منسوب‌کردن و صحت و بیماری و فتح و شکست را به او نسبت دادن و

به نامِ او قسم‌خوردن در محاوره هرچیز را برکت و مشیت او دانستن و در روزِ وفات او عرس‌کردن و تعزیه و مجسمه درست کرده در بازارها گرداندن و خود را زد و کوب و نوحه‌کردن، همه اشراک فی العادات اند، اگرچه به نام نبی و امام و ولی باشند. درین امور و مجالس شرکت‌کردن و آن را صحیح دانستن شرک و گناه کبیره است.

۵- شرک فی الإطاعة: اینست که غیر الله مثل نبی و عالم و ولی را مُحلل و مُحرم و مطاع در جمیع امور به اختیار خود و قدرت خود تصور کند.

خواجه حسن بصری رحمه الله می‌فرماید که: اهل کتاب عوام و علماء و اولیاء را عبادت می‌کردند، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ **[التوبة: ۳۱]**[1].

در ترمذی آمده است که عدی بن حاتم رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! یهود و نصاری ایشان را ارباب نگرفته و عبادت نکرده اند، معنی آیه چیست؟. فرمودند: بلی، این احبار و رهبان به زعم خود حرام را حلال کردند و حلال را حرام کرده، و عوام از ایشان پیروی کردند، پس این بود عبادتِ ایشان احبار و رهبان را. حافظ ابن کثیر رحمه الله بعد نقل این روایت می‌فرماید: پس علماء و پیرانِ بی‌ادراک و طالب دنیا در این حکم داخل اند (ج ۱ ص ۳۷۷). شرک فی الاطاعة این است که عالمی دنیا پرست یا پیری نفس پرست

۱- ترجمه: « (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند».

در امری که شرع مقدس به آن وارد نشده است، ترا بهمان امر و بدعت دعوت دهد. و علماء حقانی هم هستند و می‌توانی که تحقیق کنی ولی نمی‌کنی به همان شخص اعتماد کرده اتباعِ باطل می‌کنی، این هم شرک و اطاعتِ مستقل از غیر الله است.

اما اطاعتِ امام، عالم و شیخ در امری که از قرآن و حدیث و شرع مقدس ثبوت دارد این عین اطاعتِ خدا و رسول بوده و پسندیده است. این را اطاعتِ غیر مستقله می‌گویند. آیهٔ ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [نساء: ۵۹][1] درین مورد است. و اطاعتِ علماء و عرفاء و حکماء تا آنوقت جائز می‌گردد که معصیت امر شرعی لازم نیاید والا طاعتِ ایشان حرام است، ۱- «**لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ**» «اطاعت مخلوق در جایی که منجر به معصیت خدا شود، روا نیست». ۲- «**لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيةٍ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ**» متفق علیه. ۳- «**لاَ طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ**» هم در روایت ابن مسعود ﷺ وارد است.

۱- ترجمه: «از خداوند اطاعت کنید و از رسول [او] و صاحبان امرتان [هم] اطاعت کنید»

فصل پنجم در تفصیلات شرک فی العبادة

چونکه عوام زمانۀ ما به این نوع شرک بیشتر استغراق دارند ضرورتِ تفصیلش پیدا شد.

۱- سجدۀ غیر الله حرام و کفر است، در شرح فقه اکبر ص ۲۳۰ و رد المختار ص ۲۵۵ ج ۵ و کبیری ص ۲۶۲ و دیگر کتب فقه آمده است: بوسیدن زمین پیر قریبِ شرک است. حجة الله البالغه ص ۵۵۶ ج ۲.

امام ربانی مجدد الف ثانی[1] در مکتوباتِ خود ج ۲ مکتوب ۹۲ می‌فرماید:

«ای برادر، بدان که سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است، متضمن نهایت تذلل و انکسار و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنی است، لهذا این قسم تواضع مخصوص به عبادت واجب الوجود جَلَّ سلطانه داشته اند و غیر او سبحانه را تجویز نه نموده اند».

مشهور است که ایشان بنا بر عدم سجدۀ رسمی پیشِ جهانگیر در قعلۀ گوالیار، مدتی به زندان رفت ولی قبول نکرد، حتی که خود سجدۀ نفسِ کعبه را کفر گفته اند، رد المختار، ج ۱، بحث استقبال القبلة.

و سجدۀ قبر بلاریب کفر و شرک است. صاحب رد الفرید در صفحۀ ۱۱۷ و شیخ

۱- شیخ احمد سرهندی ابن شیخ عبدالاحد فاروقی، در چهاردهم شوال سنة: ۹۷۱ هجری در قریة سرهند نزدیک لاهور (ایالت پنجاب پاکستان) زاده شد و در بیست و هفتم ماه صفر سال: ۱۰۳۴ هجری وفات نمود. مکتوبات او مشهور است. [مصحح].

عبدالحق محدث دهلوی[1] در أشعة اللمعات ج ۱ باب المساجد بعد از تفصیلات زیاد می‌نویسند: نماز گذاردن به جانب قبر نبی یا مرد صالح به قصدِ تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را در آن اختلاف نیست، اما اگر به قصدِ عبادت باشد کفر محض است.

در قبرستان نماز مکروه است، به همین وهم که شاید جلو قبری باشد، و در نماز جنازه سجده هم ازین سبب حرام است که سجده به جانب مرده می‌گردد.

و دست‌رسانیدن به قبر هم برای تبرک حرام است. در فتاوی عالمگیری ج ۴ کتاب الکراهیة باب زیارة القبور به نقل از مناوی و تتارخانیه به صراحت این را نوشته است. و در بنایه شرح هدایه و اشعة اللمعات ج ۱ و ص ۷۶۳ و شیخ گیلانی رحمه الله در غنیة الطالبین ص ۴۴ ج ۱، و محمد غزالی[2] رحمه الله در احیاء، باب زیارة القبور، و ملا علی قاری هروی[3] رحمه الله در شرح عین العلم و

۱- شیخ عبدالحق بن سیف الدین مشهور به محدث دهلوی سنة: ۹۵۸هـ در شهر دهلی تولد یافته و به تاریخ: ۲۱ ربیع الاول ۱۰۵۲هـ وفات نمود. از جمله تألیفات ایشان می توان از: أشعة اللمعات (شرح فارسی مشکوة المصابیح) و لمعات التنقیح (شرح عربی مشکوة المصابیح) نام برد. [مصحح].

۲- محمد بن محمد غزالی طوسی، متوفای: ۵۰۵ هجری. [مصحح].

۳- شیخ ابوالحسن نورالدین علی بن سلطان القاری در شهر خون و قیام؛ هرات باستان چشم به جهان گشود، و با یورش لشکر خون آشام صفوی به هرات و آزار و اذیت علمای

علامه سمهودی رحمه الله در وفاء الوفاء از ائمه اربعه نقل کرده اند که دست‌رسانیدن به همه قبور حتی که به روضهٔ سیدالإنس و المخلوقات هم روا نبوده و این کار را عادتِ یهود و نصاری قرار داده اند.

و در وقت سلام پیشِ کسی منحنی و خم‌شدن هم مکروه است. چنانچه در عالمگیری ج ۴، کتاب الکراهیة و شامی کتاب الحظر والإ باحة ج ۵ صراحتاً موجود است، و خاک از قبرگرفتن و خوردن یا مالیدن هردو حرام است.

۲- نذر لغیر الله: نذر هم چونکه عبادتی است نیز حقِ الله سبحانه و تعالی است، نذر لغیر الله حرام و شرک و کفر است چنانچه در خلاصة الفتاوی ج ۴ ص ۳۷۸ و در بحر الرائق و شامی ج ۲ کتاب الصوم به این مطلب تصریح شده است، حتی نذر برای انبیاء علیهم السلام هم حرام و شرک است، کذا فی فتاوی کاملیه والدرالفرید ص ۹۸,

۳- نیاز لغیر الله: هم حرام و شرک است، نیاز به معنی قسط زیارت و جشن آن، از طارق بن شهاب در مسند احمد و ترجمان السنة ج ۲ حدیث ۶۶۲ مرفوعاً روایت است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: یک شخصی به سبب نیاز یک مگسی در جهنم رفت و دیگری هم به وسیلهٔ مرگ مگس در جنت رفت، صحابه رضی الله عنهم عرض کردند، چگونه؟ فرمود صلی الله علیه وسلم: دو نفر مسافر به

اسلام ایشان مجبور به ترک این شهر گردیده و راهی مکة مکرمه شده و در شوال ۱۰۱۴ هـ در همانجا وفات نمود. کتاب مرقات المفاتیح شاهکار علمی ایشان است. [مصحح].

راهی می‌رفتند بتی در بین راه بود، مجاوران ایشان را گرفتند که جشن بنهید، جواب دادند که ما چیزی نداریم، گفتند: ما کسی را به جز نهادن نیاز رها نمی کنیم، جشن باید نهاد اگرچه یک مگس باشد، یکی از آن دو مگس گرفته کشته در جشن‌ها و در دوزخ رفت و یکی انکار کرد تا آن که شهید شد، و به جنت رفت.

٤- **ذبح**: چون که به طریقِ عبادت برای غیر الله می‌شود حرام و شرک و کفر است.

در قرآن مقدس حرمتِ آن به صراحت موجود است: ﴿وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ﴾ [بقره: ۱۷۳] «و آنچه را که [به هنگام سرزدنش] نام غیر خدا بر آن برده شده است» ﴿وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ﴾ [مائده: ۳] «و آنچه برای بتان ذبح شده‌اند» همین است.

در بقره ع ۲۱ و مائده ع ۱ و انعام ع ۱۸ و نحل، چهار جا نهی آمده است. و در احادیث مسلم به روایتِ علی مرتضی ﷺ کسی که برای غیر خدا ذبح کند لعنت شده است. و در روایتِ امام احمد و ابوداود هم همینطور آمده است. در تمام تفاسیر و کتب لغت معنی **أهِلّ** بلندکردنِ آواز است **إلا** ما شاء الله، لهذا برای هرچیز که به نام غیر الله نام زد شود، اگرچه ذبح نشود یا مأکول و مشروب باشد مثل سبیلِ حسین که آب نوشیدنی است همه حرام و میته می گردد، وقتی که بغیر الله شد به هزار بسم الله حلال نمی گردد مثل خنزیر و سگ. و ذابح لغیر الله مرتد می گردد، چنانچه در تفسیر کبیر ج ۲ ص

۸۱ و تفسیر روح المعانی و تفسیر عزیزی سورۀ بقره این مطلب به صراحت ذکر شده و بلکه تمام تفاسیر محققین و شروح احادیث به آن مشحون اند.

در غیر الله نبی و فرشته و ولی و جن و پری و دیو همه داخل اند، لهذا اگر مریض شد و ذبح کرد که جن خون می‌خورد و دور می‌شود، و یا زنش دیوانه شد، ذبح کند که پری و جن راضی گردد، همه حرام و فاعل آن مرتد است، العیاذ بالله.

ذبح برای تعظیم و استقبال پادشاه یا شخصی بزرگ هم حرام است، مگر به مهمانی

و مذبوحه میته می‌گردد، در جامع الرموز ص ۴۲۹ و مجمع الأنهر ج ۲ ص ۴۹۰ و در در المختار و شامی و عالمگیری و بحر و بدائع و فتح و بزازیه و قاضیخان همه به صراحت نوشته اند، و همین است حکم آنچه برای آمدنِ غائب کشته پیشانی آن خون آلود کرده و پای آن را در خون رنگ می‌کنند.

و آن چه بعضی عالم نماها، نجومیان، رمال ها و بعض ملاها در موضوع امراض برای دفع جن و ارضای آن می‌کنند، همه حرام و شرک است.

در مکتوبات امام ربانی ج ۳ مکتوب ۴۱ و در مختار و شامی و بحر الرائق ج ۲ ص ۳۲۰ و هندیه ج ۱ ص ۱۱۱ و نهر فائق و غیره و غیره مصرح نوشته اند: ذبح و نذر بر قبور اولیاء و مشائخ حرام و کفر است، نذر و ذبح برای سید الرسل ﷺ هم حرامست.

ذبح نزد عبادتگاه غیر الله مثل قبر شیخ یا کدام درخت یا کدام آب یا کدام سنگ مطلقاً حرام است، اگرچه اسم غیر الله نبرد که مدار به نیت خبیثه است اظهار آن به قول باشد یا فعل، فکر باید کرد تا ایمانت ضائع نگردد.

فصل ششم در بیان شرکِ خفی

شرک خفی ریا است، این هم یکی از اقسامِ شرک فی العبادات است، چنانچه در زبان نبوت ریا را شرکِ خفی فرموده است و شرک اصغر هم آن را می‌گویند، این قسم شرک خیلی خطرناک است و انسان عموماً درو مبتلا می‌ماند، فرق در میانِ شرک جلی و شرک خفی اینست که، در شرکِ جلی مقصود عبادتِ غیر الله است بالواسطه لا بالذات، و در شرکِ خفی مقصود از عبادت من کل الوجوه الله سبحانه و تعالی است، اما در ضمنِ آن ارضای غیر الله هم در نظر است یا جلب منفعت در نظر بوده یا شهرت یا مدح و ثناء از غیر منوی است. در حدیث آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: آیا من شما را از آن چیز خبر ندهم که مرا از دجال برای بربادکردنِ شما اینقدر خوف نیست که از آن هست، فرمودند: آن شرک خفی است. مثلاً یک شخص نماز می‌خواند و او نمازِ خود را برای این دراز می‌کند که مردمان مرا ببینند. (رواه ابن ماجه). ریاکار مآلش جهنم است، در حدیثی طویل آمده است که در قیامت قبل از همه سه شخص آورده شوند؛ یکی شهیدی که به ظاهر در راهِ خدا کشته شده است، و دوم عالمی که علم خوانده است، سوم صاحبِ مالی سخی و هرسه را به جرمِ ریا در جهنم داخل می کنند. العیاذ بالله.

مقصود این حدیث اینست که به ظاهر از همه اعمال بهترین عمل همین سه مورد هستند، و چون این سه عمل که از همه افضل اند، به سبب ریا برباد می‌شوند، و صاحب شان مستوجبِ نار می‌گردد، پس وای بر حال اعمال دیگر که در آن ریا باشد.

یکی از اقسام شرک خفی اتباعِ هوا و هوس است، و اتباعِ هوا این است که در امری شرعی نفسِ او به ضدِ او خواهان باشد، مثلاً نفس می‌خواهد که بدعتی ایجاد کند و ترک سنت کند و اتباع آباء و اجداد کند نه اتباعِ حدیث او همچنان می‌کند. این هم قسمی از شرک خفی است، تارک سنت و متبعِ بدعت عابدِ نفس و هوا است و در شرکِ خفی داخل است، ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ [جاثیه: ۲۳] «آیا دیده‌ای کسی را که خواسته [های نفسانی] اش را معبود خود گرفت» برین مورد صریح است.

یکی از اقسامِ شرکِ خفی طمع از خلق است، مثلاً در موضوعِ رزق و غیره تعظیم مردمان می‌کند که به او مال و ثروت بیشتر دهند یا کلمهٔ حق به کسی نمی‌گوید به خوف آن که نفع مادی که از او دارد منقطع می‌گردد.

فصل هفتم در بیان سدّ ذرائع شرک

در اصل توحید و شرک و اهل توحید و اهل شرک و مبلغِ توحید و محرض شرک، با همدگر متضاد اند، و این هم مسلم است که هر ضد می‌کوشد ضد خود را بنا بر جبلت و مقتضایش نفی و نابود کند، تا از او اثری نماند، و این

هم مسلّم است که مقصد پیدایش و ایجادِ ثقلین عبادتِ الله واحد لا شریک است و بس بحکم: ﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝٥٦﴾ [ذاریات: ۵۶] «و جنّ و انس را جز برای آنکه مرا بندگی کنند نیافریده‌ام» لذا انبیاء علیهم السلام و علماء ربانیین و حکماء متشرعین رحمهم الله و قدس أسرارهم چنانچه برای قلع و قمع شرک کوشا بودند، همچنین برای قمع و بیخ کنی ذرائع و وسائل آن، و دوختن دریده‌گی رخنه‌های کوچک به وجود آمده در توحید و ذرائع آن ساعی بودند که رشتهٔ توحید را کوچکترین خللی و ریشهٔ شرک را کوچکترین اثری نماند؛ زیرا که افعی را کشتن و بچه اش را نگاه‌داشتن کارِ خردمندان نیست، و هادی اعظم و سید المرسلین و امام الأنبیاء صلی الله علیه وسلم تمام رخنه‌های شرک را به امتِ مرحومهٔ خود مسدود فرمودند «**إلا من شقی ودخل نار الاصطلاء**» «مگر کسی که بدبخت شده و به آتش سوزان داخل شده است» و شیطان علیه اللعنة چون که محرض شر و ضد توحید است، لهذا هرآن و زمان در پی تغییر و تخریب و تبدیل توحید و رخنه‌اندازی و ریشه‌دوانی می باشد که اساس توحید را بهم زند و وسائل گوناگون می‌تراشد و دام‌های مختلف می‌نهد تا فرد موحدی را از جادهٔ مستقیم منحرف کرده در دامِ ضلالت کشد.

اینجا اشکالی مشکل الحل وارد خاطر می‌گردد که علت چیست که اهل صلاح و محسنین که مؤسسانِ توحید و کارکشایان باب شرع مستقیم و حامیانِ کامل توحید بودند، شیطان علیه اللعنة بعد وفاتِ ایشان بیشتر تصویر،

و تمثال و قبور و حالات و مکانات ایشان راآلهٔ شرک گردانید؟. عقل فیصله می‌کند که محافظینِ توحید را در حیات چنانکه خداوند قدوس از شرک و ریشهٔ او محفوظ داشته و حمایت فرموده بود، باید که بعد از موت هم از آثارِ ایشان برگ و برِ توحید ظهور کرده بودی نه شرک!.

حلِ این اشکال این است که اینجا دو رمز مضمر است: یکی- امتحان و ابتلاء که حکمتِ آن از نظر و ادراکِ ما مخفی است، دوم- این که قاعده است که دشمن چون بر دشمنِ خود در حیاتِ او ظفریاب نمی‌گردد و به تندی و غلبه بر او حمله نمی‌تواند کرد، به تملق در پی انتقام خود می‌باشد و اگر از این باب راه‌یابی نشد به یأس می‌نشیند و مترصد و مترقبِ وقت و فرصت می‌گردد، و ظاهر است که وقت فرصت و غنیمتِ ابلیس از این اکابر در حیات مشکل است، لذا بعد موت ایشان و استتارِ آفتاب نورِ ایشان وقت را با اولاد و متعلقین دشمن به نوع انتقام غنیمت می‌داند، و باز هم نمی‌تواند که در عین مقابله به غلبه دم زند، لذا به تملق و شاطری و شیادی از محبتِ قوم در حقی انبیا و اولیای وفات یافته به نوعی کار می‌گیرد، گویا کارد از موزهٔ خودشان برآورده ایشان را ذبح می‌کند. والله أعلم، **فلعنة الله علی إبلیس وإخوانه إلی أبد الأبدین.**

تذییل: در بیان بعض اشیاء که موهمِ شرک بودند و شارع علیه الصلوة والسلام آنها را سداً للذرائع مسدود فرمودند:

۱- تجاوز در تعظیم، یکی از وسائلِ شرک تجاوز از حدود تعظیم بود، چنانچه عیسائی از تعظیم متجاوز از حدود عیسی ﷺ، قائل به ابنیت و ثالث ثلاثه و اقانیم ثلاثه شدند، و یهود از تعظیم مفرط عُزیر ﷺ غُلو کرده مشرک شدند، ازین سبب آنحضرت ﷺ از ستایشِ خود یا تعظیم زیاد می‌رنجیدند، هیچ فردی را دست بسته ایستاده جلو خود نمی‌گذشتند، وقت آمدِ خود در مجلس به قیامِ استقبالی نمی‌گذاشتند، پیش پیش از همه نمی‌رفتند، به سجده و انحناء جلوِ خود منع می‌فرمودند، به قولِ بوصیری رحمه الله:

«دع ما ادعته النصاری في نبیهم»

و امتِ خود را هم به همان چیزها تعلیم فرمود تا در ورطهٔ شرک نروند.

۲- منع از غلو و مبالغه در مدح و ستایش: فرمودند: مرا مثل قوم عیسی ﷺ تعریف نکنید؛ زیرا که من بندهٔ خدا و رسولِ اویم، پس بگوئید: عبدالله و رسوله، (در بخاری و مسلم است). در روایتی دیگر است که من نمی‌خواهم که شما مرا از مرتبهٔ من بالاتر ببرید، «**أنا محمد بن عبد الله عبده ورسوله**».

۳- مسامحه نکردن به گفتن سید ایشان را: آنحضرت ﷺ به یقین سیدالأولین و آخرین و سید ولد آدم اجمعین بودند، مگر بنا بر وهم ترجیح از مقام به خود، روا نمی‌داشتند که او را سید گویند.

(مشکاة ج ۲، باب المفاخرة).

۴- منع از مساواتِ لفظی خود در اسم الهی جل سلطانه: درین شریعتِ غراء حفظِ توحید مقدس، اینقدر مهم است که گوارا نمی‌دارد که با اسم گرامی خداوند پاک نامِ دیگری ذکر شود، حتی که آنحضرت ﷺ نامِ خود را با نامِ خدا متصل کردن اجازت نمی‌دادند، روزی کسی در جلوِ حضرت ایشان گفت: «**مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتَ**» فرمودند: «**أجعلتني لله نداً قل ما شاء الله وحده**» فرمود: مرا با خدا شریک کردی، بگو هرچه تنها خدا بخواهد.

۵- در اسم ضمیر هم اجازتِ مشارکت نداد: از عدی بن حاتم ﷺ مرویست که خطیبی در جلوِ نبی ﷺ خطبه داد و در خطبه گفت: «**ومن يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما**» «و هر که از خدا و رسولش اطاعت کند همانا رهیاب شده است، و هر که نافرمانی آن دو کند» فرمودند: برو تو بدخطیب هستی، بلکه بگو «**وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ**» «وهر که نافرمانی الله و رسول کند»

یعنی خطیب در سلسلهٔ بیانِ اطاعتِ خدا و رسول ﷺ را جدا جدا ذکر کرد، لیکن در سلسلهٔ بیانِ معصیت هردو را یکجا ذکر کرد، آنحضرت ﷺ برداشت نفرموده فی الفور خطیب را تهدید فرمودند.

۶- منع از قیام و دست‌بستن جلو بادشاهان و افسران: شاه ولی الله محدث دهلوی ﷺ در حجة الله البالغه ج ۲، ص ۵۴۹ می‌نویسد: معمول عجم بود که خُدّام و مأموران، جلوِ بادشاه و افسرانِ خود دست بسته می ایستادند، و این از زیاده‌روی ایشان در تعظیم بود حتی که قریبِ شرک بود، لهذا ازین منع فرمودند.

۷- نهی از خم‌کردنِ خود جلو بادشاهان و افسران و غیره: شخصی سؤال کرد که آیا شخصی از ما در جلوِ دیگری خود را خم کند، فرمودند: نه خیر، به روایت ترمذی.

فقهاء آن را فعلِ مجوس قرار داده اند، عاملگیریه ج ۴، کتاب الکراهیة.

۸- منع از بوسه‌دادنِ زمین اطراف کسی: در دُرُّالمختار نوشته است که فاعل و راضی هردو به این کار سخت گنهگار می‌گردند، کتاب الحظر و الاباحة ج ۵ شامی.

۹- منع از تشابه اسمی: از اسم نافع منع فرمودند که فرزندان خود را نافع نام ننهند، زیرا که اسمی از اسمای الهی نافع است[1]، و از نام صداکردن شهنشاه منع فرمودند، و فرمودند: ذلیل‌ترین بنده و بدترین نام نزد خدای ذوالجلال همین است.

۱۰- منع از عبد گفتنِ غلام: در حدیث است که کسی غلام خود را عبد و بنده نگوید.

۱۱- کسی آقای خود را ربی یا مولائی نگوید.

۱۲- منع از توجه به سوی القبور در نماز: در نماز متوجه قبرشدن روا نیست، این از فعل یهود و نصاری بود. (حجة الله البالغه ج ۲، ص ۱۲۶).

۱۳- به نیتِ تقرب الهی نزدیک قبر نماز منع است: نماز قریب قبر به نیتِ تبرک حرام است، حجة الله البالغه، ج ۱، آداب المساجد.

۱- بلکه عبدالنافع نام بگذارند. [مصحح].

۱۴- در قبرستان نماز ممنوع است، به علت تشبه به قبرپرستان.

۱۵- در نماز جنازه سجده ممنوع است؛ زیرا که تشبه به سجدۀ بت می گردد.

۱۶- در نماز، گذاشتن ستره عین مقابل سجده ممنوع است، باید به جانبِ راست یا چپ باشد؛ زیرا که موهم سجده به جانبِ چوپ و حجر او بت است.

تعظیم نوروز و مهرگان را شریعت مقدسه کفر گفته است. باید متوجه شدت از فرط منع در غلو به تعظیم غیر الله تعظیم روز خوشی مجوس و کفار را شریعت کفر فرموده است.

امام ابوحفص کبیر[1] رحمه الله فرموده است: اگر کسی پنجاه سال عبادت خدا کند پس نوروز بیاید، و همین مرد مسلم برای تعظیم و اظهار خوشی درین روز به دیگران هدیه و سوغات- اگر چه یک تخم مرغ- فرستد، پس به تحقیق او کافر شد و اعمالِ او همه برباد و حبط گردید. این فتوای کوبنده در (فتاوی قاضی خان ج ۴ ص ۸۸۴ و خزانة المفتین ج ۱ ص ۴۷۹ و بزازیه ج ۶ و تکمله عمدة الرعایه ج ۴ ص ۳۵ و درالفرید ص ۹۵ و شرح فقه اکبر ص ۲۳۰ و شامی و عالمگیری و فتح و بحر و غیرها) مذکور و مسطور است.

۱- ابوحفص احمد بن حفص بخاری از بزرگان علمای حنفیه سده ی سوم هجری در بخارا. [مصحح].

انتباه: متوجه باید شد و ملاحظه باید کرد و چشم عبرت باز باید کرد که وقتی که تعظیم انبیاء علیهم السلام به مبالغه و مدح و ستایشِ شان به غلو روا نیست، پس به پیر و مولوی چه رسد که درین اشیاء برای شان افراط کرده شود، چنانچه بعضی در اشعار و مجالس و غیره می‌کنند.

۲- یکی از انواع افراط که انسان را به شرک می‌رساند، قسم به غیر الله است، لذا شارع علیه السلام از آن منع فرموده است که انسان را به شرک می‌رساند. لذا قسم غیر الله روا نیست، قسم به خدا باید خورد، مرا بسرِ تو قسم است یا به فلان پیر قسم است و مرا به گنبد قسم است یا مرا به کعبه قسم است یا مرا به مسجد قسم است یا مرا به خانقاه قسم است یا مرا به کلام الناس قسم است، همه حرام است که قسم به غیر الله است، بعضی جُهال را اگر به خدا و قرآن قسم دهی آماده می‌گردد، اما اگر او را به پیر دستگیر یا قلندر یا غریب‌شاه یا امام رضا[1] قسم دهی هرگز نمی‌خورد و می‌ترسد، ببین جهالت را.

۳- از ذرائع شرک، فتنهٔ قبر است. و بعد از فتنهٔ دجال این بزرگترین فتنه در جهان است، و بخاطر اینکه شرک در عالم گسترش دارد غالبا در حدیثِ مکرم با فتنهٔ دجال در استعاذه قرین شده است؛ چرا که دجال ملعون یکی از ائمه و رؤسای افشای شرک در عالم است، ازین سبب برای دین بزرگترین فتنه آمد. و چون که فسادِ قبور و خرابی اعتقادات که به وسیلهٔ قبرپرستی در عالم افشاء می‌شوند، به هیچ وسیله و تبلیغ بعد دجال اینقدر افشاء نشده و

۱- علی بن موسی رضا رحمه الله (امام هشتم در نزد شیعة امامیه). [مصحح].

نمی‌شود، لذا قبرپرستی و فسادهای ناشی از آن قرین دجال آمد و استعاذه از هردو لازم آمد.

و ازین سبب شریعتِ مقدس در مذمت و تردیدِ قبرپرستی اهتمام خاص ورزیده آن را به درجهٔ اشد و اتم مسدود کرده است، و آخرین سخنان پیامبر ﷺ هم در این مورد بوده است. از صدیقهٔ طاهره و ابن عباس رضی الله عنهما در بخاری شریف باب مرض النبی ﷺ و مسلم در باب نهی بناء المسجد علی القبر موجود است که، در همان ساعت که روح گرامی در عزم پرواز عالم علوی و متوجه آشیانهٔ اعلی علیین بود نظری بالا آورده فرمودند: «**لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ**» یعنی لعنتِ خدا بر یهود و نصاری باد که قبور انبیاء خود را سجده‌گاه گرفتند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: مقصودِ حضور اقدس ﷺ به این فرمائش خوف از کردار آنها بود که شاید امتِ من نیز چنین عملی انجام دهد، در روایتِ ابن سعد یُحَذِّرُهُم بتشدید است، یعنی امت را می‌ترسانید از افعالِ آنها.

۲- عمر بن عبدالعزیز رحمه الله می‌فرماید: آخرین کلمهٔ آنحضرت ﷺ این بود: «**قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ**» (مؤطا امام مالک).

۳- و از ابوهریره رضی الله عنه هم همینطور روایت است.

۴- در مؤطا امام مالک کتاب الجامع از عطاء بن یسار رحمه الله مرویست که آنحضرت ﷺ دعا فرمودند: «**اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ قَبْرِی وَثَنًا یُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَی قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِیَائِهِمْ مَسَاجِدَ**».

«ای بار خدایا! قبرِ مرا بتی مگردان که عبادت شود، غضبِ خدا بر قومی که قبور انبیاء خود را سجده‌گاه گرفتند سخت شده است».

۵- از ابوهریره رضی الله عنه عین همین الفاظ مرویست، **وثن** عام است هرچه غیر الله پرستش کرده شود در وثن داخل است (لغات القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴).

معلوم شد که اگر قبر گرامی و روضهٔ مقدس سرورِ انبیاء و فخرِ موجودات ﷺ عبادت و سجده و طواف کرده شود، هم وثن می‌گردد چه جای قبور دیگران!!.

۶- از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که آنحضرت ﷺ فرمودند: در خانه‌های خود نمازِ نفل کنید، و آنها را قبرستان نگردانید. یعنی قبر محلِ نماز و عبادت نیست خانه‌ها را مثلِ آن نکنید.

۷- در روایتِ ابوهریره رضی الله عنه آمده است: خانه‌های خود را قبر نکنید و قبرِ مرا مثل عیدگاه (محل جمعیتِ مردم) و خوشی نکنید و درود بر من بفرستید که درود شما را هرجا که باشید فرشته ها به من می‌رسانند.

درین حدیث صراحتاً از عُرس و اجتماع بر قبر خود و دیگر قبور منع فرمودند. زیارتِ روضهٔ اطهر و گنبدِ خضراء بزرگترین سعادت است، ولی

به شرط آن که آداب به جا آرد، اما آنجا بی‌ادبی و بوسیدن و طواف‌کردن و سجده‌کردن بزرگترین شرک و بی‌تمیزی است.

۸- در روایتِ جندب ﷺ هست که آنحضرت ﷺ پنج روز قبل از وفات خویش ارشاد فرمودند: «**ألا إن من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور أنبيائهم وصالحيهم مساجد فلا تتخذوا القبور مساجد فإني أنهاكم عن ذلك**» «خبردار! کسانی که قبل از شما بودند قبرهای پیامبران خویش و نیکانی که در بین اآنان بوده اند را به مساجد تبدیل کرده بودند، اما شما قبرها را مسجد درست نکنید؛ من شما را از این کار باز می دارم» (صحیح مسلم).

درین حدیث از سجده‌گاه گرفتن مطلق قبور نهی صریح فرموده اند.

حکمت قبر اقدس در حجرۀ صدیقه ﷺ

حکمت بنای قبر اقدس در حجرۀ محبوبۀ محبوب خدا صدیقه طاهره ام المؤمنین ﷺ این بود که، اگر در میدانی بارزمی بود، احتمال داشت که امت ایشان آن را زیارتگاه قرار داده و بر آن سجده و بوسه و خاک‌برداری و طواف و گنبد و چادرافکنی و پرچم‌سازی کنند. تا حضرت صدیقه ﷺ و مرکز نصف العلم در حیات خود بود کسی آنجا رفته نمی‌توانست، و آنجا محفوظ بود. این روایت در صحیح مسلم به صراحت موجود است. دوم نشان مقبولیت دعای آنحضرت ﷺ بود که دعاء فرموده بودند: قبر مرا بت و سجده‌گاه و عیدگاه نکنند. ازین وجه مزار پُرانوار از مخلوقات مستور و در پرده می شد، و بعد از صدیقه صحابه ﷺ حفظِ آن می‌کردند، بعداً سلطان

نورالدین زنگی آن را تعمیر نمود، همچنین بار بار مستور گردید تا چشم امت برآن مزار مقدس نیفتد و فقط بر گنبد خضراء خاطر آنان تسلی گردد؛ زیرا که در ظهورش صد در صد ممکن بود که بسی شیفتگان و والهان و سرشاران و مستان بادیهٔ جذب و عشقش پروانه‌وار خود را بی‌خودانه بر او میغلطانیدند و پاس شریعت نمی‌ماند زیرا که:

بر کفی جام شریعت بر کفی سندانِ عشق
هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن

یا به قول شیخ:

هرکجا سلطانِ عشق آمد نماند
قوت بازوی و تقوی را محل

برای دفاع این بلا شرع مقدس احکام و تشریعات متعلق بهپ آن را تجویز فرمود.

در تفسیر ابن کثیر سورهٔ کهف می‌نویسد که: در زمانِ فاروق اعظم ﷺ در عراق قبر دانیال ﷺ دیده شد، و به کاغذی محفوظ شناخته شد، مگر از خوف به فتنه افتادن مردمان، امیر و صحابه ﷺ دستور دادند که این را به نوعی بارِ دوم دفن باید کرد که کسی نداند تا در فتنهٔ قبر نیفتند، لذا امیر فرمود که: در روز، سیزده قبر کندند و در شب تابوت را در یکی از قبرها کرده همه را پوشیدند، تا کسی ندانست که کدام جا قبر است، در درالفرید ص ۳۳ هم موجود است.

باید دید و چشم عبرت را باز کرد که حامین و حاملینِ شریعتِ مقدس چه قدر ازین فتنۀ قبور ترسان بودند؟.

ما امروز قبورِ پیران و علماء را به چه نوع آب و تاب می‌دهیم و در چه چاه عمیقی افتاده ایم، وقتی که نسبت به قبور انبیاء علیهم السلام احتیاط اینقدر است، پس چه رسد به قبر امام معصوم و امام رضا و پیر دستگیر و قلندر بادشاه و بیچاره غریب شاه! خداوند خود بندگانِ خود را هدایت فرماید، آمین.

بعض مسائلِ قبور

قبر را گنبدکردن و آهگ و گچ‌زدن حرام است. در روایتِ مسلم و ترمذی و مستدرک حاکم صراحتاً نهی وارد شده است.

در کتاب الآثار امام محمد[1] رحمه الله روایت حرمت از امام الأئمة؛ امام ابوحنیفه رحمه الله صراحتاً موجود است و در کتاب الأم ج ۱، ص ۲۴۶ قول حرمت از امام روزگار مقتدای عالی تبار محمد بن ادریس شافعی نیز به صراحت آمده است.

۱- امام محمد بن حسن شیبانی شاگرد رشید امام ابوحنیفه رحمهما الله. در سال:۱۸۹ هـ = ۸۰۵م در شهر واسط وفات نمود. ایشان صاحب کتب ششگانه در مذهب حنفی بوده و در زمان خلافت هارون الرشید (عباسی) منصب رئیس محاکم خلافت وسیع اسلامی را به عهده داشت. [مصحح].

و در کبیری قولِ امام دارالهجرة امام مالک و امام میدانِ کارزار حمایت شریعت و مبارز اهل باطل امام احمد رحمهم الله رحمة واسعة بر حرمتِ آن منقول است، و علامه شامی در ج ۱، ص ۱۰۱ نفی آن از جمیع علماء ثابت کرده است.

اما موضوعِ گنبدِ خضراء[1] به اجماعِ امت به وجوه ازین امر مستثنی است، اینهم از هزاران خصوصیات آنحضرت ﷺ یکی است.

بعضی مجوزین از اقوال و روایاتِ رکیک درین میدان مثل غریق عموماً برای جواز استدلال کرده اند. صاحب روح المعانی خاتم المفسرین سید محمود آلوسی بغدادی در تفسیر خود در سورهٔ کهف تردید شدیدی و تحقیق انیقی از روایاتِ احادیث کرده است، فلیراجعه إن شئت.

ج ۱۵، ص ۲۳۷ تا ۲۳۹.

۱- در مورد قبر مبارک پیامبر گرامی ﷺ چند مورد را باید خاطر نشان ساخت:

نخست- دعای ایشان در بارة قبرشان مستجاب است و کسی نمی تواند آن را چون قبور دیگر عبادت کند.

دوم- گنبد خضرا (سبز) که دیده می شود بر بالای قبر نیست؛ بلکه اهل علم می دانند که گنبد بر بالای یک قسمت از مسجد است.

سوم- همین گنبد خضرا نیز در خیرالقرون وجود نداشته است، بلکه بعدا بنا شده نخست به زرد رنگ آمیزی شده بود و آنرا قبة صفراء می گفتند، و بعدها در آتش سوزی که رخ داد تخریب شد. و چون دوباره درست شد رنگ سبز داده شد و به گنبد خضرا (گنبد سبز) مشهور شد. [مصحح].

عُرس و اجتماع هفته‌واری یا ماهانه یا سالانه بر گنبدها و قبور همه انبیاء و اولیاء و ائمه و علماء حرام و بدعت است، در روح المعانی و تفسیرِ مظهری[1] سورۀ آل عمران، آیۀ ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ﴾ تفصیل موجود است.

به قصدِ زیارتِ قبور سفرکردن حرام است، حضرت عارف الکبیر (شاه ولی الله دهلوی) آن را به حج لغیر الله و جزء شرک تعبیر کرده است.

(حجة الله البالغه، ج ۱ باب اقسام الشرک و ج ۱ باب المساجد)

اما اگر بغیر قصدِ سفر به طریق رهگذری و اتفاقا و زیارت شرعی به طور دعا و غیره‌کردن مستحب و مستحسن است، چنانچه در کتابهای فقه مصرح است، مزید تفصیلِ این مسائل در حصۀ دوم بیان بدعات می‌آید انشاء الله تعالی.

۴- از ذرائعِ شرک عکس و تصویر است. بعد از بتها و مزارات، درجۀ سوم از دواعی و اسبابِ شرک عکس و تصویر و تمثیل است، عکس و تصویر برای اشاعتِ شرک کردار و افعال مهم نمایان کرده است و در میدان مبارزه بالتوحید در مقامِ خود فرد وحید است، ازین سبب شارع حکیم سداً للذرائع تصویرگرفتن و عکس‌برداری ذی روح را اکیداً منع فرموده و برای آن وعید شدید و لعن غیر مبهم ذکر کرده است. اما امتِ امروزه برعکس اوامر شریعت در تصویرکشی و عکس‌سازی و تمثیل و عروسک‌فروشی و

۱- تألیف قاضی ثناء الله پانی پتی. [مصحح].

لعب و اشتغال به عکسها و صرف پـول بـه آن کمـال رسـیده و آن را دَیـدَن[1] خود گرفته اند، گویا شباروزی مثـل والهـان و عاشـقان در گیـرو دارِ شـرک اشتغال داشته بدان افتخار دارند، مثلاً هرکـار بـار را موقـوف بـه همـین جـزء شرک به الهامِ ابلیس کرده اند، مسافرت موقوف بـه پاسـپورت و ویـزه شـده است که بغیر عکس نمی‌شود.

خدمتگاری، مأموریت و رعیت شماری حتـی لبـاس پوشـیدن و ظـروفِ خوردن و نوشیدن حتی که عکسِ زن هم فی الحال مروج و مسجود گردیده است، عکسِ شاهان و وزراءِ ملت خیلی محترم و ارزش منـد بلکـه بـه منزلـۀ قرآن مقدس لازم خانه و سرای گردیده است، و همچون درود مقدس نقـش پول و زیب جیب و نماز گردیده است, و به طبق مقولـۀ: خنزیـر بـالای خـر، حالا سینما و تلویزن کـه همـه کرشـمه‌جات و بوقلمونی‌هـای عکـس انـد، و دواعی شرک و کفر، زیب هرخانه و درسِ هر انجمن و شراب هـر کـودن و دانشور و زینتِ هر مرد و زن و چادرِ هر عام و خاص گردیده اند، إلا ما شـاء الله، خداوند متعال به حالِ این امت به لطف و کرم خود رحم فرماید.

از ارشادات گرامی آنحضرت ﷺ معلوم می‌شود که در تـرویج و اشـاعتِ شرک صنم و قبر و عکس همـدوش انـد و همکـار، ازیـن سـبب آن حکـیم اعظم و مقتدای افخم، این هرسه را در یک رشته شمرده منع و نهی فرموده به قمع و قلع و محوِ آنها دستور اکید فرموده و خواص خـود را مـأمور و قـدغن

۱- دَیدن = روش، عادت. [مصحح].

کرده است. از علی ﷺ مرویست که ما در یک جنازه با صاحب شرع همراه بودیم، فرمود: از شما کیست که این سه کار انجام داده بیاید، هیچ بتی نگذارد مگر این که آن را بشکند، و هیچ گنبد و قبر بلندی نگذارد، مگر این که آنرا شکسته هموار کند، و هیچ تصویر نگذارد، مگر این که آن را محو کند. من اجابت کردم و رفتم و همه کار به خاتمه رسانیده آمده عرض کردم که من همه فرمودۀ زبان دُرافشان را عمل کردم، پس فرمودند: هرکه بعد ازین، ازین سه کار یکی کرد، به تحقیق او بر آنچه به محمد نازل شده کفر کرده است. (رواه مسلم، کتاب الجنائز، و نسائی نیز).

و ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که آنحضرت ﷺ روز فتحِ مکه تا هنگامی که تصاویر ابراهیم وپیامبران دیگر را بیرون نیاوردند آن حضرت ﷺ در بیت الله داخل نشد، چون بیرون کردند به دست مبارکِ خود عکس ابراهیم علیه السلام و غیره را پاره پاره کرد (صحیح بخاری و ابوداود).

معلوم شد که امر تصویر چه قدر مهم است، آنحضرت ﷺ در کعبه مقدسه با وجود تصویر داخل نمی‌شود، و تصویر هیچکس قابلِ احترام نیست، ببین که تصویر انبیاء را چگونه پاره کرد، تصویر اگر عکسِ فرشته باشد یا نبی یا ولی یا عالم یا بادشاه یا افسر اصلاً احترامی ندارد، بلکه آن را پاره پاره کرده زیرپا اندازد و اهانت کند.

و نیز از ابن عباس رضی الله عنهما و صدیقه رضی الله عنها و میمونه رضی الله عنها و ابن عمر رضی الله عنهما در تمام صحاح و مسانید موجود است که در هر خانه که تصویر موجود

است فرشته داخل نمی‌شود، این مسئله را احقر مفصلاً در رساله «تحذیر أحکام التصویر» نوشته‌ام، مطالعه باید کرد.

خلاصه: این هرسه بلا هنوز عالم را فرا گرفته است، خداوند رحم فرماید، آمین.

۵- از ذرائع شرک اختلاط مشرکین است، ازین سبب در تمام امورِ شرعی، شرع مقدس حکم مخالفت مشرکین داده است، نه تنها در عبادت، بلکه در معاشرت و در شکل و هیئت و خورد و نوش و لباس و پوش و در مجلس و اختلاط سخت ممانعت آمده است.

در روایتِ سمره بن جندب ﷺ آمده است که ارشاد فرمود ﷺ: هرکه با مشرک یکجا باشد و با او سکونت کند، پس این شخص مثلِ مشرک است (به روایت ابوداود در کتاب الجهاد).

طبقِ این حدیث اختلاط‌کننده و همکاسه و هم‌مجلس با مشرک گویا از مشرکانست، چه قدر وعید شدید است. بنابر توجه این حدیث بود که صحابه رضوان الله علیهم در شرائطِ بیعت از مبائع را عهد می‌گرفتند که از مشرکین جدا باشد.

در روایتِ جریر بن عبدالله ﷺ موجود است که مسلمان از شرک باید چندان دور باشند چنانکه از آتش دوری می کنند، (رواه ابوداود). حبر امت ابن عباس ﷺ را اگر کدام وقتی بنا بر ضرورتی شدید اگر مصافحه با مشرک اتفاق افتاد, دستِ خود می‌شست مثل شستن از نجاست، سبحان الله

چه قدر نفرت بود، اما مسلمان امروز آن دوستی و علاقه که با مشرک دارد عُشر عشیر آن با مسلمان ندارد.

در شکل و صورت و سر و موی و لباس هم مخالفِ مشرکین باید بود، چنانچه در حدیثِ متفق علیه موجود است. و در عبادت هم باید با آنان مخالفت کرد، یعنی از وقت و نوع عبادتِ اوشان محترز گردد، و در مساجدِ مشرکین نرود و نماز خواندن در آنجا مکروه است؛ زیرا که اغلب دران عکوس و تصاویر هست.

اخطار: چه قدر بی‌حمیتی است که مشرکان امروز از ما متنفر اند و ما به اغراضِ مادی در پی ایشان افتاده و تملق و احترام و تواضع جلوِ ایشان می‌کنیم و متوجه باید شد که عکوس پارچه‌ها و ظروف و قوطی‌ها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و صابون‌ها همه، همین حکم دارند که اگر یکی در خانه باشد مانع دخولِ فرشتهٔ رحمت است.

۶- از دواعی بزرگ شرک اعتماد بر غیر الله است.

اصل اسلام و معنی آن تسلیم و توکل علی الله است، مسلمان را باید که در هرحال بر ذات باری جل مجده اعتماد و توکل کند؛ در رنج و راحت و در هستی و نیستی و در فقر و غنا، برآن ذات واحد لا شریک اعتماد و توکل کند. اسلام ادنی توجه و تصور آن بر غیر الله را روا نمی‌دارد و انتفا ریشه‌کنی آن می‌کند، چرا که توحیدِ کامل و باطن غیر از توکل کامل ممکن نیست، هرقدر که انسان به توحید اقوالی و افعالی کامل گردد، اما تا وقتی که به

توحید احوالی مستحکم نگردد، ضرور شمهٔ از ریا و نفاق در او مضمر می‌ماند. و توحید احوالی به جز از توکلِ کامل مشکل است، و عدم الاعتماد عن الخلق و استغناء از ما سوی الله به جز از تزکیهٔ قلب و تصفیهٔ روح هم ممکن نیست، و این هردو موقوف به ذکراسم ذات یا نفی اثبات علی سبیل التحقیق اند، نی علی سبیل الورد. لذا بسا است که شیطانِ ملعون کسانی را که در توحید صوری که مراد اقوالی و افعالی است قدمی راسخ حاصل کرده اند، به همان غرّه می‌کند و از توحیدِ باطن که احوالی است مشتغل و متسلی به همین ظاهر می‌کند تا که از لبّ به قشر[1] مشغول گشته از آن باز ماند و اینجا امکان شعبهٔ ریا و نفاق هست او را از افضل به مفضول تسلی می‌دهد، این هم یکی از راه‌های فریبش می باشد، متوجه باید شد.

و درین موضوعِ شریعت جناب رسول الله ﷺ خیلی حساس واقع شده است که ادنی ریشه‌های اعتماد علی غیر الله را تفتیش کرده قطع می‌کند، و نمی‌گذارد که مرد مسلم درین بلا افتد؛ زیرا که همین اعتماد علی غیر الله، خار راهِ توحید و دامی از دام‌های شرک است که شیطان درین راه می‌نهد و به همین دام هزارها را در خار شرک آویزان می‌کند. لذا این شرع مقدس که مقصودش نفی شرک از عالم و اثبات و آبیاری ریشه‌های توحید است به اتم درجه برای ریشه‌کنی اعتماد علی المخلوق متوجه شده تعلیم استغناء از آن آموخته است.

۱- لبّ به معنای مغز و اصل. قشر به معنای پوست. [مصحح].

بیانِ بعض اشیاء که اتصاف به آنها انسان رابه اعتماد علی غیر الله تحریک می‌کنند، و از آن در حصولِ توکل اجتناب لازم است

۱- یکی از آنها نظرکردن به اسباب و تکیه بر آنها است. با وجود این که عقیده دارد که این عالم چون که عالمِ اسباب است، خداوند قدوس در اشیاء تأثیرات مودع فرموده است، ولی شریعتِ مقدس به ما تعلیم فرمود که در تغییر احوال و حوادث مؤثرِ حقیقی ذات پاک ذوالجلال را بدانید نه غیر، و در هر امر به او رجوع کنید نه غیر.

باری یک صحابی بر پشت مبارک آنحضرت ﷺ مهر نبوت دید، او فهمید که این دانهٔ است، لذا گفت که: یا رسول الله من طبیبم، بگذار آن را معالجه کنم، آنحضرت ﷺ فوراً فرمود که: تو رفیقی آری، طبیب خدای ذوالجلال است. سبحان الله چه قدر نظر حکمت شارع برای ریشه‌های شرک حساس است که فوری کلمهٔ موهم بالشرک را منع فرمود، اگرچه شریعتِ غراء معالجه را روا می‌دارد، اما به این درجه که مؤثر حقیقی و شافی اصلی خدا را اعتماد کند نه دوا و دکتر را و نه تعویذ و ملا را و نه دمِ شیخ را، و معالجه را هم به نوعی روا می‌دارد که طبق شریعت مقدس باشد، اثرِ همین تعلیم مبارک بود که چون خلیفه اول صدیقِ اکبر ﷺ مریض شد، کسی گفتش طبیب را بیاریم که ترا نگاه کند، فرمود: طبیبِ حقیقی به ما نگاه فرموده است، و فرموده است که من آنچه اراده دارم انجام می دهم. (تاریخ الخلفاء ص ۶۰).

و ابن مسعود ﷺ مریض شد او را چنان گفتند، فرمود که: خود طبیب مرا مریض کرده است، یعنی الله تعالی، پس که مرا به جز او معالجه می‌تواند!.

البداية والنهاية

خلاصه: این که مرض و شفا و رشته شان در دستِ ذوالجلال است، اگرچه در ادویه تأثیر نهاده است، اما به جز از دستور او هیچ دوا کارگر نمی‌گردد.

۲- شریعت اسلامی از تمسک به تعویذهای نامشروع و منترهای بی‌اصل و رفتن نزد ملا یا شیخِ بی‌دیانت غیر متشرع و اعتماد بر اقوال و احوال او یا رفتن نزد فالی و رمال و ماسه بند و نجومی و شعبده باز و هواکننده و دیگر شیادهای گیسودراز و شاطرهای دم‌دراز سخت منع فرموده است. اما تعویذِ قرآنی و مشروع اگرچه جائز اند، لیکن مؤثرِ حقیقی خدای واحد جل شانه را بداند نه بالذات تعویذ را.

۳- اگر مگر گفتن هم از محرکاتِ شرک است، این احسانِ بزرگ شرع مقدس است که از چنین ریشه‌های باریک او ما را بیدار و متوجه فرموده است.

امام المفسرین حبرِ امت، سیدنا عبدالله بن عباس ﷺ در تفسیر ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادًا﴾ [بقره: ۲۲] «پس برای خداوند همتایانی مقرّر مکنید» می‌فرماید که: شرک از نظر مردم از موری که در شبِ تاریک بر پشتِ سنگ برود پوشیده‌تر است ، مثلاً اگر کسی بگوید: قسم به خدا و زندگی

تو. نوعی شرک است، یا بگوید که: اگر دیشب سگِ ما اینجا بود روباه یا شغال خروسِ ما را نمی‌برد، شرک است، و اگر گوید: دیشب اگر خروسِ ما بیدار می‌بود و اذان می‌کرد تهجدِ ما فوت نمی‌گردید، شرک است.

خلاصه: این که اگر کدام کاری خراب شد یا مصیبتی آمد، شیطان در نظر او مزین می‌کند که اگر چنین می‌کردی چنین می‌شد، نباید متوجه این امر بشود ورنه همین هم شرک می‌گردد که اعتماد از خدا دور می‌شود، مثلاً مصیبتی رسید، می‌گوید که: اگر چنین می‌کردم این مصیبت نمی‌آمد، یا این مصیبت را فلانی به ما رسانید، اگر نزد فلان و پناه او، میرفتم این بلا نمی‌آمد یا اگر تعویذ می گرفتم یا به دکتر می رفتم این مصیبت نمی‌آمد، و این مرده نمی‌مُرد، و امثال اینها همه، شرک اند.

۴- یکی از محرکات سلسلهٔ شرک سوال بشر از بشر است، و این نوعی اعراض از الله و توجه به بنده است. ازین سبب شریعت محمد ﷺ را نیز ازین هم نفرت است، و در حرمتِ آن از رسول گرامی ﷺ احادیثی بسیار و صحیح آمده است.

خلاصه: کسی که قوت شبانه روزی داشته باشد یا نداشته باشد، ولی جسم او قوی و او را شغل اجیری می‌رسد، سوال کردن برایش حرام و کبیره است، و دهندهٔ آن هم گنهگار است و بعضی گفته اند: همان مال کسب شده هم حرام است، اما در مشتبه‌بودنِ آن شکی نیست، ولی سوالی امورِ دین و اغراضِ خیر جائز است، و حقیقتاً آن سؤال نیست، بلکه تبلیغ و تحریض است

برای صدقه که این خود عبادت است و ثواب. اما الحاح نکند و مجبور نکند که درو غرضِ نفس و نفع مادی خود در نظر گشته مکروه می‌گردد. مثلاً شخصی برای جهاد یا مدارس یا مساجد یا غرباء، فقراء یا تبلیغ چنده به طریقِ صحیح و مشروع می‌گیرد، عبادت و ثواب است، و خود اصلش در احادیث به کثرت موجود است، اما اگر به حیله بگیرد دزد و رهزنی بزرگ تر از او عالم نیست، به قول خواجه:

حافظا مَی خور و رندی کن و خوش باش و
لیک دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

یا به قولِ اقبال (لاهوری):

از شگرفی‌های این قرآن فروش
دیده‌ام روح الأمین را در خروش

امام احمد در دعا فرمودند: ای خدا! چنانکه پیشانی مرا از سجدهٔ غیر نگهداشته ای، از سوال غیر هم محفوظ کن.

۵- شغف و انهماک کثیر به تبرکاتِ اکابر هم از محرکاتِ شرک است، که آن را بیش از حد تعظیم‌کردن و آن را به مردمان به طریق شهرت و اجتماع‌نمودن و برای دیدنِ آن روز و تاریخ مقررکردن یا عکس بزرگی را به طورِ تبرک نهادن در اخیر مردمان را به شرک می‌رساند.

تنبیه: درین زمانه کسانی که از پدر و مادر و خویشانِ خویش دور و در سرزمینِ غربت اند، عکس‌های خود را می‌فرستند و اینها اینجا به طور تحفه

می‌نهند و گاهی بیرون کرده بوسه می‌دهند و بدل متصل و به سینه می‌نهند، این کاری بس‌خطیر است، آن فرستنده هم ملعون است و این تعظیم‌کننده خطرۀ کفر و حرمت زن، و زن خطرۀ افتراق شوهر دارد، خیلی خیلی ترسان باید شد، بلکه هرجا که خوفِ شرک در تبرک پیدا گردد آن را نیست و نابود باید کرد.

فاروق اعظم ﷺ را چون معلوم شد که مردمان درخت مغیلان که بیعة الرضوان زیر او شده بود را به تبرک می‌گیرند و برگِ او می‌خورند، نزد او نماز می‌خوانند، امر کرده که بریده شد و جایش مستور شد، چنانچه در طبقاتِ ابن سعد ج ۲ ص ۱۰۰ باب غزوۀ احد – و فتح الباری شرح بخاری ج ۶ ص ۷۳ کتاب الجهاد باب البیعة فی الحرب.

حالا تدبر باید کرد که چون در تبرکِ آنحضرت ﷺ صحابه ﷺ چنین کردند به تبرکات دیگران چه رسد که اهمیتِ شان موجب شرک گردد.

۶- یکی از شعب شرک وطن‌پرستی است، آن این است که کسی که در خود وطن اصلی و محلِ تولد و مسقط رأسش نتواند که خدمتِ دین کند و جای دیگر غیر از ملک او امکان و امید خدمتِ دین موجود است، ولی او تصور می‌کند که از مال و اقوام و خویشان و اقران و امکنۀ خود دور می‌مانم یا از زوالِ شان می‌ترسد یا خوف می‌کند که ملامت می‌شود نمیرود و دنیا را بر دین ترجیح می‌دهد و همانجا بی‌کار می‌نشیند و سفر نمی‌کند، این هم

یکی از بتانِ راهِ حق است، خداوند فرموده است که: در زمین وسعت و محلِ رزق هست سفر کنید، اقبال می‌گوید به اردو:

اِن تازه خداؤن مین برا سب سی وطن هی
جو پیرهن اس کا هی وه مذهب کا کفن هی[1]

جای دیگر می‌گوید به فارسی:

ملت از یک رنگی دلهاست
روشن از یک جلوهٔ سیناست
اصل ملت در وطن دیدن که چه
یعنی آب و گِل پرستیدن که چه

اگر خدمتِ دین در وطن باشد خیر و اگر نه سفر باید کرد تا در جای دیگر خدمتی از خدماتِ دین انجام دهد.

۷- یکی از شعبِ شرک ترجیحِ دنیا و کثرتِ آن بر خدمتِ دین است، مثلاً شخصی در جایی خدمتِ دین او را میسر است ولی او را نفع مادی چندان نمی‌رسد و جائی دیگر هست که آنجا خدمتِ دین هست ولی کم، اما نفعِ مادی بسیار دارد، این شخص جای دوم را برای ازدیادِ نفع مادی ترجیح می‌دهد، این هم شعبه‌ای از اعتماد علی غیر الله است. شعر از احقر:

۱- ترجمة شعر علامه اقبال لاهوری: وطن پرستی در بین خدایان جدید از همه بزرگتر است، پیراهن وطن پرستی کفن دین و مذهب است. [مصحح].

خـتم کـردم یـا الهـی بحـث توحیـدِ تـرا
خاتمه گردان تو هـم مـا را بـه توحیـد آن سـرا

«اللهم منا البلاغ ومنك الهداية»

ایـن پایـان حصـۀ اول اسـت، بعـد از ایـن حصـۀ دوم کـه در آن بحـث بدعاتست شـروع می‌گـردد، و اکثـر مـوارد و مضـامینِ ایـن حصـه از کتـاب «حقیقتِ توحید و شرک» از علامه نورالحسـن بخـاری اخـذ شـده اسـت، و قسمتی دیگر از کتبِ معتبره که حواله موجود است.

حصه‌ی دوم

کتاب السنۀ و اتباع النبی ﷺ

فصل اول در بیان اهمیت اتباع النبی ﷺ وأهمیت سنت و فضـایل آن از قرآن مقدس:

اولاً چند آیت اختصاراً در موردِ اهمیـت اتبـاعِ النبـی ﷺ و نفـرت از بـدعات تحریر می‌شود.

۱- ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [مائده: ۳][1].

۲- ﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١﴾ [آل عمران: ۳۱][2].

از این آیه معلوم شد که دوستی خدای ذوالجلال موقـوف بـه اتبـاع سـیدِ کائنات ﷺ و بخششِ خداوندی مدارش هم اتباعِ سنت است.

۳- ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ﴾ [نساء: ۸۰]. «هرکه اطاعت کند رسول ﷺ را، به تحقیق اطاعت کرد خدا را» یعنی اطاعتِ رسول ﷺ عین اطاعتِ خدا است، و اطاعتِ خدای قدوس به جز اطاعتِ رسول الله ﷺ ممکن نیست، و بغیر اطاعت محبت هم ممکن نیست و به غیر محبت آن ذات گرامی نجات و مغفرت هم ممکن نیست.

۱- ترجمه: «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم».

۲- ترجمه: «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوسـت بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».

تعصـــي الرســـول وأنـــت تظهـــر حبـــه
هـــــذا لعمـــــري في الفعـــــال بـــــديع
لوكـــــان حبـــــك صـــــادقاً لأطعتـــــه
إن المحـــب لمـــــن يحـــب مطيـــــــــع

ادعای دوستی با پیامبر را داری و نافرمانی اش می‌کنی، سوگند است که این کار خیلی عجیبی می‌باشد، اگر واقعا ایشان را دوست می‌داشتی اطاعتشان می کردی، دوستدار فرمانبردارِ محبوب خویش می‌باشد.

۴- ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [نساء: ۵۹]. «خدا و رسول او را و صاحب امر که از شماست اطاعت کنید» این در موردِ قانون اطاعت مثل آیهٔ دوم است.

۵- ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [نساء ۱۱۵]. «هرکه مخالفتِ رسول (ﷺ) کند، بعد از این که واضح شده است بر او هدایت، و اتباع غیر طریق مؤمنین کند، حواله می‌کنیم او را آنچه اختیار کرده است و داخل می‌کنیم او را در جهنم و بد مرجعیست جهنم» و ظاهر

است که در بدعت مخالفتِ رسول ﷺ لازم است و مخالفِ او از زمرۀ مؤمنان نیست و جهنمی است.

۶- ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [احزاب: ۳۶]. «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و رسولش کاری را مقرر نمایند، آنکه خود در کارشان اختیار داشته باشند. و کسی که از خداوند و رسول او نافرمانی کند، [بداند که] در گمراهی آشکاری گرفتار آمده است»

این آیه صریح است در این که مؤمنین و مؤمنات را بعد از فیصلۀ خدا و رسولﷺ دیگر اختیاری نمانده است که در امرِ شریعت مداخلت کنند. و بزرگترین مداخلت از بدعت ظاهر است.

۷- ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [حشر: ۷]. «هرچه آرد برای تعلیم شما رسول، پس بگیرید آن را و هرچه نهی کند شما را از آن، بازدارید خود را».

ازین همه آیات اهمیتِ سنت و اتباع و قباحت و خرابی بدعت و اتباعِ هوا واضح است، ظاهر است که رسول الله ﷺ برای ما سنت آورده و از بدعت نهی صریح نموده و آن را لعنت فرموده است، پس چگونه بدعت خوب و پسندیدۀ بارگاهِ الهی می‌گردد؟!. هرقدر که صورتِ حسنه و عبادت داشته باشد.

تبصره: اگرچه قرآن مقدس این موضوع را تقریباً بیش از سیصد جا ذکر فرموده است و تأکید کرده است، اما احقر چون که قلم اختصار درین مورد اختیار کرده‌ام فقط به هفت آیت اکتفا کردم، **العاقل تکفیه الإشارة والقطرة ینبیء عن البحر المحیط** و مشتی نمونه از خرواری است.

بعد ازین هم بعضی احادیث درین مورد ذکر می‌شود، به گوش هوش متوجه فهم آنها باید شد، ولی نقل فقط بترجمه است.

از احادیثِ منور اهمیت سنت و فضائل او:

۱- از عرباض بن ساریه ﷺ در حدیثی طویل روایت شده است که صحابه رضوان الله علیهم از آنحضرت گرامی ﷺ طلبِ وصیت کردند، فرمودند: «شما را به ترسِ خدا و به شنیدن و اطاعت‌کردن اگرچه غلامی بر شما امیر باشد وصیت می‌کنم، و البته هرکه از شما زنده باشد اختلافی بسیار می‌بیند، پس در آن وقت سنتِ مرا و سنت خلفاء راشدین مهدیین را لازم گرفته و به دندان نواجذ بگیرید و از امورِ نوپیدا دور شوید؛ زیرا که هر امر نوپیدا (در دین) گمراهی است» (رواه ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان در صحیح خود، و الترغیب و الترهیب للمنذری، ج ۱، ص ۷۹).

آن را به نواجذ بگیرید: نواجذ دندان های بعد از اضراس را می‌گویند، این کنایه است به اجتهاد و سعی در التزام سنت و حرص بر آن.

۲- از ابوشریح خزاعی ﷺ مرویست که رسول خدا ﷺ روزی در مجلس ما رسید، پس فرمود: «آیا نیستید شما که گواهی به وحدانیت خدا و رسالت

من می‌دهید» گفتند: بلی، فرمود: «این قرآن کناری از او بدستِ خدا است و کناری دیگر بدستِ شما است، پس خوب آن را بگیرید چرا که شما با تمسک به قرآن هرگز گمراه نمی‌گردید و هلاک نمی‌شوید».

(رواه طبرانی در معجم کبیر با اسناد جید – منذری ص ۷۹ ج ۱).

۳- و از جبیر بن مطعم ﷺ ایضاً مثل روایتِ بالا در کتاب مذکور موجود است.

۴- از ابوسعید خدری ﷺ مرویست که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هرکه روزی پاکیزه (حلال) خورد، و بر سنت عمل کند، و مردمان از اذیتِ او ایمن باشند، او در جنت داخل می‌گردد». (رواه ابن أبی الدنیا فی کتاب الصمت و غیره و الحاکم، منذری ص ۸۰، ج ۱).

۵- و از ابن عباس ﷺ مرویست از نبی ﷺ که فرمودند: «هرکه سنت من وقت فساد امتِم چنگ زند، پس او را اجر صد شهید می‌رسد» (بیهقی از حسن بن قتیبه روایت کرده و طبرانی از ابوهریره ﷺ. منذری ص ۸۰، ج ۱).

۶- و نیز از او در حدیث خطبهٔ حجة الوداع قریب معنی حدیثِ جبیر بن مطعم مرویست.

۷- و از ابن مسعود ﷺ مروی است که فرمود: «میانه‌روی در سنت خوبتر است از سعی در بدعت» (رواه حاکم موقوفاً و فرمود اسناد او صحیح به شرط شیخین است).

یعنی اگر کسی منبعِ سنت باشد و در عبادات میانه‌روی می‌کند و زیاده جدیت نمی‌کند بازهم این شخص و عملِ او خوبتر است از عمل آن که در عبادت سعی می‌کند ولی از بدعت نمی‌پرهیزد.

۸- از ابوایوب ﷺ مرویست که رسول الله ﷺ بیرون آمد و او مرعوب بود، پس فرمود: «اطاعتِ من کنید تا وقتی که در میانِ شما هستم و لازم گیرید کتاب الله را، حلال دانید حلالِ آن را و حرام دانید حرامِ آن را».

(رواه الطبرانی فی الکبیر و روات آن ثقات اند – منذری ج ۱، ص ۸۰).

۹- و از ابن مسعود ﷺ مرویست که فرمود: هرآئینه این قرآن شفاعت‌کننده و مشفوع است، هرکه از آن اتباع کند او را به جنت می‌کشد، و هرکه ترکش کند یا از او اعراض کند به قفای خود در دوزخ انداخته می‌شود. (بزار موقوف به ابن مسعود و مرفوع از جابر آن را روایت کرده است، و اسناد مرفوع جید است. منذری ص ۸۰، ج ۱).

انتباه: این نه حدیث به ترجمه نوشتیم که همه در موضوعِ ترغیب به اتباع و تمسک سنت بودند که مدارِ نجات و حفاظتِ ایمان اتباع سنت نبی ﷺ است و بس. شعر:

مپندار سعدی که راهِ صفا
توان رفت جز در پی مصطفی

عاقلان را یک حدیث کافی است، و احمقان را خرواری کم است.

فصل دوم در بیانِ نحوست ترکِ سنت و قباحتِ بدعت و شوم بودن طرفداران اهل بدعت

۱- از صدیقه طاهره ﵂ مرویست که رسولِ خدا ﷺ فرمودند: «هرکه در این دین اسلام ما آنچه از او نیست اختراع کند، پس همان عملِ او یا همان شخص مردود است» (بخاری و مسلم و ابن ماجه به تغییر اندک، مشکات، و منذری ج ۱، ص ۸۳).

مقصودِ حدیث این است که دین اسلام چون مکمل، و شائع و ظاهر شده است، به ظهوری که محسوس و غیر مخفی است بر هر، ذی بصر و بصیرة، پس هرکه زیادتی در آن طلب کند هرآئینه امری نامرضی و نامشروع طلب کرده است؛ زیرا که آن کودن دین مقدس را به رأی ناقصِ خود غیر کامل فهمیده است، پس این شخص خود نزد آنحضرت ﷺ ناقص و مردود و راندۀ بارگاه است. زیرا که دین، اتباع آیات و اخبار و استنباط از آن است نه غیر، و قولِ او هم بر علیه او مردود است.

از «ما لیس منه» منظور آن است که به سند ظاهر و خفی و استنباط راجع به قرآن و حدیث نباشد.

ازین حدیث خود تعریفِ بدعت ظاهر شد که بدعت آن است که، به سندِ ظاهر و خفی و استنباط از قرآن و حدیث ثبوت نداشته باشد.

ضمیر «هو رَدٌّ» به جانب شخص ابلغ و به جانب امر اظهر است و از **مَا لَيسَ منه** خود اشاره به این است که استنباط آنچه منازع کتاب و سنت نیست، مذموم هم نیست، و این روایت را ابوداود آورده است.

این حدیث معظم، عماد تمسک بعروه وثقی و اصل و اساس اعتصام به حبل الله الأعلی و رد شدید و وعیدِ مزید و دلیلِ وحید در تردید بدعات و خواهشاتِ نفس است.

کسی چه خوش گفته:

إذا ما دجى الليل البهيم واظلما
بامر قطيع شق اسود ادهما
فاعلى البرايا من إلى السنن اعتزى
وأعمى البرايا من إلى البدع انتمى
ومن ترك القرآن قد ضل سعيه
وهل يترك القرآن من كان مسلما

آنگاه که شب تاریک به سیاهی رود، و پرده‌ی تاریکی را بدرد، والاترین مردمان کسانی اند که به سنت‌ها چنگ زده باشند، و کورترین مردمان کسانی اند که خویشتن را به بدعات منسوب کرده باشند، و هر که قرآن را رها کرد تلاش او بر باد رفته، و آیا کسی که مسلمان باشد عمل به قرآن را رها می‌کند؟!

و بعضی از عارفین فرموده است که: انسان را روحیست نورانی از عالمِ ملکوت است و نفسی ظلمانی از عالم ناسوت است، و برای هریکی این دو

نزاع قائم است و شوق و کشش است به جانب عالم خود. پس غایت بعثت انبیاء علیهم السلام تزکیه نفوس از تاریکی اوصاف آنها و مزین کردن ایشان به انوار روح است حتی که برای آنها منجلی و منکشف گردد که موجود حقیقی ذات واجب و صفات و افعال او جل شأنه است و بس، و دیگر همه را فانی محض انگارد، پس لازم بر بنده این است که تمردِ نفس را به آهن کلمهٔ توحید بکوبد تا این که به آن ذات مقدس ایمانِ کامل آرد و منکر طاغوت وجود خود و طاغوت وجود ماسوی الله گردد. این است دین حنیفی، پس هرکه به فریب شیطان غیر اموری غیر از دین اختراع و احداث کند پس او مردود و تابع شیطان مَرید است.

۲- در روایتِ ح جابر رضی الله عنه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرآئینه بهترین کلام قرآن خداوند است و بهترین سیَر سیرتِ محمد است، و بدترین کارها بدعات اند (قولی باشند یا فعلی یا اعتقادی) و هر بدعت گمراهی است» (رواه مسلم و احمد و نسائی و ابن ماجه به تغییر ألفاظ و ازدیادِ هر گمراهی در جهنم است. منذری ج ۱، ص ۸۴ و مرقاة شرح مشکات ص ۲۱۶، ج ۱).

۳- از امیر معاویه رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم در میانِ ما ایستاده و فرمودند: «خبردار باشید اهل کتابی که جلوتر از شما بودند به هفتاد دو ملت متفرق شدند، و این امتِ من به هفتاد و سه فرقه متفرق می گردد، هفتاد دو از

آن در جهنم است و یکی در جنت، و آن فرقه همان جماعت است که کتاب و سنت را لازم گرفته است».

(رواه احمد و ابوداود، منذری ص ۸۴، ج ۱).

و در یک روایت است که هرآئینه در امتِ من اقوامی چند پیدا می‌شود، که بدع و خواهشاتِ نفس در بدن و قلوب شان سرایت می‌کند چنانچه سمّ‌هار هیچ یک از اعضا را نمی‌گذارد، مگر این که اثر او در آن داخل می‌گردد. یعنی همین طور بدع و کثرتِ آن به جائی می‌رسد که اهل بدع به تمام در آن مضمحل و متأثر می‌گردند و هاری با وجودِ آب از تشنگی می‌میرد، همینطور مبتدع با وجود سنت و راهِ نجات از هدایت تشنه مرده است.

۴- از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که رسولِ خدا ﷺ فرمودند: ناپسندترین شخص نزد خدا سه کس اند:

نخست- ظالم و عاصی در حرم، دوم- طالب در اسلام روشِ جاهلیت را، سوم- طلب‌کننده قتل و خونِ مسلمان به غیر حق تا بریزد خونِ او را. (رواه البخاری و غیره).

خلاصه: حدیث این است که این هرسه نزد خدای ذوالجلال از مجرمانِ بزرگ اند، حالا فکر باید کرد که مبتدع را که روشِ جاهلیت اختیار می‌کند در ردیفِ ملحد حرم و جلوتر از قاتلِ مسلمان آورد و این مسلّم است که مبتدع از قاتلِ مسلمان بدتر است؛ زیرا که اگر قاتل صد خون کند بازهم

محدود به همین افراد است، و اما مبتدع اگر یک فرد را گمراه کند و او دیگری را و او دیگری چه قدر می‌شوند و ممکن است که یکی هزار یا صدهزار را گمراه کند و از دین بی‌دین کند، چه قدر جرم است متوجه باید شد.

۵- و از ابوهریره ﷺ مرویست که رسول الله ﷺ فرمودند: «تمام امتِ من داخل جنت می‌شوند (اگر چه برای مدتی در آتش بسوزند) مگر آن که انکار کرد، گفته شد که: کیست منکر؟. فرمود: هرکه اطاعتِ من کرد او داخلِ جنت شد و هرکه نافرمانی من کرد، منکر است». (رواه البخاری).

حاصل: اینست که مطیع آن است که اتباعِ قرآن و حدیث کند و منکر آنست که اتباعِ هوا کند و هرچه دلِ او خواهد از تغییر و تبدیل در امرِ دین می‌کند، و چون خرِ بی‌لگام است. و ظاهر است که این یا منکرِ رسالت است، لهذا اعتماد بر آنها ندارد و یا زیادت طلب می‌کند، یا منکر اقوال و افعالِ رسول است که بر آنها کفایت نمی‌کند و از خود می‌تراشد و می‌آرد. (مرقاة، ص ۲۱۸، ج ۱).

۶- از جابر ﷺ مرویست که عده‌ای از فرشتگان نزد آنحضرت ﷺ آمدند، و ایشان در خواب بود، بعضی با بعضی گفتند: هرآئینه برای این صاحب شما تمثیلی است، پس به او مثالی بیان کنید، بعضی گفتند: خواب است و بعضی گفتند: اگرچه چشم او خواب است، اما دلش بیدار است، پس گفتند: مثال او مثلِ شخصی است که سرائی بناء کرد و در آن دعوتی عمومی به راه

انداخت، و یک نفر که مردمان را به آن مجلس دعوت نماید فرستاد، پس هرکه داعی را اجابت کرد در سرای داخل شد و از دعوت خورد و هرکه اجابتِ داعی نکرد داخلِ سرای نمی‌گردد و از دعوت نمی‌خورد، پس با همدیگر گفتند: تعبیر و تأویلِ این مثال چه خواهد بود، گفتند: آن سرای جنت است و داعی محمد ﷺ است، پس هرکه اطاعتِ او کرد اطاعتِ خدا کرد و هرکه نافرمانی او کرد نافرمانی خدا کرد، و محمد ﷺ فارق است در میانِ مؤمن و کافر، یعنی هرکه اطاعتِ او کند مؤمن است و هرکه نکند کافر است. (رواه البخاری، یا فارق است در میان حق و باطل –لمعات).

حاصل: حدیث ظاهر است که دخول در حضرتِ خداوندی و در سرای مرضیاتِ او بغیر اتباع سنتِ نبی ﷺ ممکن نیست و هرکه به طریق بدعات برود بلاریب از طریقِ سنت بیرون است و لا محاله او را در آن بارگاهِ اقدس راه نیست. قال السعدی رحمه الله:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کین راه که تو میروی به ترکستانست

یا به قول خواجه رحمه الله:

در حریم کوی جانان هرکسی را راه نیست
چشم هر ناشسته روی لائق دیدار نیست

۷- از انس ﷺ روایت است گفت که: سه نفر نزد ازواج مطهرات آمده و از عبادتِ آنحضرتﷺ سوال کردند، چون باخبر شدند گویا آن را کم دانستند، پس گفتند: چه نسبت ما را به آن ذات گرامی، یعنی او معصوم و مغفور است، اگر عبادت کم کند یا بسیار یا نکند، اصلاً اما ما باید عبادت بسیار کنیم و سعی در کار بریم و سستی و کمی نکنیم، پس یکی گفت که: من در شب نمی‌خوابم و همیشه نماز می‌خوانم، دوم گفت: من همیشه روزه می‌دارم و افطار نمی‌کنم، سوم گفت: من از زنان اجتناب می‌کنم، پس ابداً ازدواج نمی‌کنم، پس چون نبی ﷺ در خانه آمد ایشان را از حالِ آن سه نفر با خبر کردند، آنحضرت ﷺ آن سه نفر را تهدید کرده فرمودند: شمائید که چنین و چنین گفته اید! خبردار باشید که من ترسگارترم از شما در حضرت خداوندی و اتقی‌ترم از شما به احکامِ او لیکن من روزه می‌دارم و گاهی می‌خورم و نماز می‌خوانم و گاهی خواب می‌کنم و ازدواج می‌کنم، پس هرکه از سنتِ من اعراض کند او از جماعتِ من نیست. (متفق علیه).

خلاصه: باید دانست که درین حدیث چه قدر تغلیظ و وعید شدید است برای تارک سنت، اگرچه همان بدعت به رنگ عبادت باشد، ببین که این هرسه عمل به ظاهر چه قدر اعمالِ خیر و عالی بودند، اما چون که خلافِ سنت بودند در وعید بدعات آورده بر آنها وعید شدید آورده شد، و آن جناب ﷺ اظهارِ ناراحتی کردند.

معلوم شد که اگر بدعت به رنگِ عبادت باشد باز هم حکم نجاستِ مموّه[1] دارد و از آن اجتناب لازم است و معلوم شد که بدعت همه سیئه است حسنه در آن نیست.

۸- از ابوهریره ﷺ مرویست که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در آخر زمانه شیادها و مکارهای دروغگو بسیار پیدا می‌گردند، نزد شما احادیث که نشنیده اید و پدرهای شما هم نشنیده اند می‌آورند، پس دور دارید خود را از ایشان و ایشان را از خود تا که شما را گمراه نکنند و در فتنه نیندازند» (رواه مسلم).

تشریح: یعنی در اخیر زمان این امت مثل زمانِ ما بسیاری شیادها پیدا می‌گردد، در جلوِ مردمان می‌گویند: ما علماء هستیم و مشائخِ طریقتیم از فلان مدرسه و فلان شیخ تعلیم و تلقین حاصل کرده ایم، و شما را دعوت به دین می‌دهیم. قول این ها را قبول نکنید که گرگِ یعقوب از ایشان زنهار خواسته است. از ایشان خود را دور دارید، یعنی در مجالس‌شان نروید که صحبت و کلام‌شان بر شما اثر کرده و شما را از دین دور می‌گرداند، و ایشان را هم نزد خود نگذارید و جا ندهید که عذاب بر شما می‌آید، به قولِ خواجه:

نصحیتِ اولین پیر می‌فروش اینست
که از مصاحب نا جنس احتراز کنید

۱- مموّه = جلوه داده شده، زیبا شده. [مصحح].

یا به قول عطار[1] رحمه الله:

صحبتِ ناجنس سمٍّ قاتل است
دور دارد خویش زو کان[2] عاقل است
زهر دارد صحبتِ ناجنس دان
زو هلاک جسم تو ایمان و جان
چون منقش مار دان او را عزیز
بازدارش جان گر داری تمیز
بر کمالِ خویشتن غرّه مباش
سنگ در دم شیشه داد و فاش فاش
حملهٔ شیرِ عرین و بد سگال
تاب نار و نازش برّه بحال
ای عمر با روبهانِ شوخ شنگ
که خروسِ پرطمع از آن روست لنگ

۱- فَریدالدّین ابوحامِد محمّد عطّار نیشابوری (۵۴۰ قمری - ۶۱۸ قمری) یکی از عارفان و شاعران بلندنام ادبیّات فارسی در اواخر سده‌ی ششم و اوایل سده‌ی هفتم است، منطق الطیر عطار شهرت وافری دارد. [مصحح].

۲- زو کان = مخفف ز او که آن، و معنای کلی بیت اینطور می شود: هر که عاقل باشد از صحبت ناجنس خویشتن را دور نگه می دارد. [مصحح].

ازین وجه او را لازمست که اولاً از ایشان کناره گیرد و اگرنه صحبت باطل‌شان او را از بین می‌برد، آخر همین اثرِ نازیبا است که مرید و متعلقِ شان را هرقدر که نصحیت کنی فائده نمی‌بخشد. سید علی ترمذی[1] رحمه الله فرموده است: کفر از دلِ کافر برود ولی بدعت از دلِ مبتدع نرود. و عبدالله بن مبارک رحمه الله فرموده است: ضرر صحبتِ مبتدع از ضرر صحبتِ کافر بدتر است؛ زیرا که اعمالِ کافر در نظر مؤمن چونکه زشت اند از او اتباع نمی‌کند، اما چون مبتدع مثل گرگ در صورتِ انسان برآمده است و خود را مهتدی و مسلمان می‌گوید و مصاحب هم او را چنان می‌داند اقتدا و اتباعِ او می‌کند.

ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست

۹- از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست که رسول الله ﷺ فرمودند: «قبل از من هیچ پیامبری فرستاده نشده مگر این که در امت او کسانی بودند که به سنت او اقتدا کرده و به دستوراتش عمل می کردند، پس بعد از ایشان کسانی آمدند

۱- سید علی ترمزی: بعد از سال ۹۰۰ هجری به دنیا آمده و در حدود ۹۶۲ هجری مشغول استفاده کسب علوم دینی در هندوستان شده است، او با شاهان مغول نیز قرابت دارد از این لحاظ طبعاً در مسایل سیاسی نیز مرتبط به آنان محسوب میگردد. در سال ۹۹۱ هجری در بونیر (از شهرهای ایالت سرحد پاکستان) وفات یافت و همانجا مزار وی است. [مصحح].

که گویند آنچه نکنند و کنند آنچه امر کرده نشده اند، پس هرکه بر علیه ایشان به دست خود جهاد کند او مؤمن است و هرکه با ایشان به زبانِ خود جهاد کند او مؤمن است و هرکه به دلِ خود با ایشان جهاد کند او مؤمن است و بعد ازین مقدار دانۀ اسپند از ایمان نیست» (رواه مسلم).

تشریح: مقصدِ حدیث اینست که در اول امم خوبی بوده اند که اتباع کامل کتاب و قول نبی می کرده اند، بعداً از اولاد و احفاد اوشان مبتدعین و مغیرین آمده اند که عامل به علم خود نمی‌بودند و می‌کردند آنچه به اوشان امر نشده بود، یعنی در دین برای خواهشات نفسِ خود بدعات و رسوم آوردند و بدعات خود را ترویج می‌کردند، پس چون اینها این افعال انجام دهند، (یعنی در امتِ من هم می‌شود) پس شما مأمورید که اول به شمشیر جهاد کنید و اگر طاقت ندارید پس به زبان و اگر بر این هم قدرت ندارید، پس به دل ایشان را بد بدانید و نفرت از صحبت‌شان کنید و اگر اینقدر هم نکردید، دوستی و تعلق‌داری کردید، پس شما را مقدار اسپند هم ایمان نیست.

فصل سوم در بیان فضیلت مجری سنت و وعیدِ شدید مجری بدعت و معاون و محترِم مبتدع

۱- از ابوهریره ﷺ مرویست که رسول اکرم ﷺ فرمودند: هرکه بندگان خدا را به جانبِ عملی که موجبِ هدایت باشد دعوت کند، برای او اجر مثل اجور کسانی که اتباع او می‌کنند باشد و کم نمی‌کند همین اجر او از اجور

اوشان چیزی، و هرکه جماعتی را به طرف گمراهی بخواند برای او همانند وزر کسانی است که گمراه شده اند، همین گناهِ او از گناهانِ اوشان هیچ چیزی کم نمی کند. (رواه مسلم، مشکاة).

تشریح: این حدیث مبارک چه بشارتی عظیم است مر داعیان راهِ حق را و چه اثباتِ فضل است مر متقدمین را بر متأخیرین؛ زیرا که هرکه دعوت حق کرده و رفته است تا مدتی که اثرِ آن دعوت در عالم باقی است و هر قدر افراد که باشند و هرعملِ خیر که به وسیلهٔ او کرده باشند او را در قبر تا حشر روزانه ثواب می‌رسد. چه بسا انسان ها که ناقص مرده و روز محشر به همین وسائل کامل برخیزد، و هر چه قدر وعیدِ شدید است مر داعیانِ شر را در عالم که تا اثرِ آن شر در دنیا باقی است بر آن شقی در قبرش تا یوم حشر عذاب بیشتر می‌گردد، بسا است که این بدبخت مرده است در حالتی که واجب النار نبوده است و می‌خیزد از قبر در حالی که واجب النار گشته است از شآمة آثار گذشته. مثلاً در سرزمینی فرضی یا واجبی یا سنتی یا مستحبی رائج نبود و عکس آنها گناه‌ها رائج بود، بنده‌ای از بندگانِ خدا موفق شده همان آثارِ شر را محو کرده آثارِ خیر را مروج گردانید او را از طرفین ثواب جاری است به ادای طاعات او را جدا ثواب می‌رسد و به ترکِ معاصی جداگانه ثواب می‌رسد. همچنین اگر بدعتی و بدرسمی و معصیتی و فسقی و شراب‌نوشی و تریاک‌خوری در کدام جا نبود و به وسیلهٔ او رواج گرفت اگر همان عمل منجر به شرک یا کفر گردید بر او همان بلا می‌رسد. لذا

فرموده اند که: علماء و مشائخ را خیلی احتیاط در امور لازمست، حتی که اگر ببینند که اگر این مستحب را انجام دهیم به بدعت می‌کشد ایشان را از آن پرهیز واجب می‌گردد؛ زیرا که اعمالِ ایشان مستدلِ خلائق اند و ایشان مقتدی اند به حکم شرع، اگرچه دعوت ندهند عملِ شان خود حکم دعوت الی الشر دارد. و بلائی بزرگ‌تر هنوز در عالَم، شر آلات جدیده ایجاد کرد که بسا کدام شخصی در مجلسی یا ایستگاهی وعظی و سخنی کرد و در آن دروغی یا قول ضعیفی یا موضوعی رفت آن وعظ ضبط می‌گردد و در مجالس میرود و خواجه خوشوقت است که وعظ و بیانِ من به جهان رفت، اما بی‌خبر است از آن که بر اثر آن مسایل غلطی که بیان کرده روزانه به او گناه نوشته می‌گردد.

خواجه پندارد که او را حاصلی است
حاصلِ خواجه به جز پندار نیست

و بزرگتر از آن اینست که فساق فسقها و رقص‌های خود را و شاعرانِ احمق شعرها و سرودها و چنگ و رباب و موسیقی های خود را در ته ضبط و رادیو و سینما و تلویزیونها پخش می‌کنند در هرآن و هر زمان لعنتِ آسمان و زمین و نفرین ملأ اعلی بر ایشان می‌بارد، اگرچه بمیرد و همان هرقدر که برود بر او می‌نویسند. مصرع:

چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد.

و اینجا بحثی انیق ماند که آیا اگر همین شخص که مسلمان بود، ولی مرتد گشت، یا آن که کارهای شر انجام می داد سپس توبه کرد همان عملِ اول منقطع می‌گردد و شر جاری گناهش از دوم عمل مسدود می‌گردد یا نه؟

جواب: در اول اتفاقست که خیر جاری ازو منقطع می‌گردد، و در دوم دو قولست: یکی این که منقطع نمی‌گردد، دوم این که منقطع می‌گردد، جمعِ این دو قول نزد احقر اینست که اگر توبه کرده است و هرجا که قدرت او هست اعلان خرابی همان عمل کرده و عدم رضا اظهار کرده است مسدود می‌گردد و اگر نه مسدود نمی گردد.

۲- نیز از او مرویست که آن حضرت ﷺ فرمودند: «اسلام غریب شروع شد و نیز چنان می‌گردد پس مبارکی باد بر غرباء». (رواه مسلم).

تبصره: غریب اینجا دو احتمال دارد:

نخست- این که شروع اسلام به جماعتی کم که از لحاظ قدرت و مال غریب بودند گردید، و متمردان و سرمایه‌داران و جماعاتِ کثیره از آن دوری ورزیدند و در آخر امر هم به همان هیئت می‌رسد. دوم- این که غریب به معنی نادر و امر عجیب، یعنی شروع اسلام به نوعی شد که در نظرِ بشر امری عجیب بود که خلاف کردارِ آباء و اجداد ایشان بود، لذا تعجب می‌کردند که این چه مذهبی است که از همه جدا است و همه را گمراه می‌گوید، پس از غایتِ تعجب نزدیک نمی‌آمدند، و چند نفری را که تعلیم و تبلیغ دین می‌کردند دیوانه می‌پنداشتند، و قول ایشان قبول نمی‌کردند و

مبلغین از غایتِ بی‌کسی مسافروار و غریب‌وار می‌گردیدند و کسی ایشان را تحویل نمی‌گرفت، و هرکس از ایشان به این دعوت تعجب می‌کرد که ایشان چرا این قدر تکلیف می‌کشند و خود را چرا هدف اینقدر بلا کرده‌اند!.

پس صاحبِ شرع فرمود که: حال آخر اسلام و دین همین طور می‌گردد، چنانچه حال امروزه است که حقیرترین و غریب‌ترین و محل تعجب‌ترین افراد در عالم جماعتِ مبلغینِ حق اند و جماعتِ تبلیغ اند، و بالخصوص همان علماء اند که ردِ اشراک و بدعات می‌کنند، این بشارتِ عظمی در حق شان بلاریب ثابت است. پس مبارکی و خوشی و درخت طوبی و سایهٔ او برایشان باد، چه عجب خوش بشارتی است این قوم را. **اللهم اجعلنا وذریاتنا منهم.**

و تفسیر غرباء برای مبلّغین و مصلحین مَا اَفسَدَهُ النـاس، خود در روایتِ ترمذی آمده است.

۳- روایت است از بلال بن حارث المزنی ﷺ که رسولِ ﷺ محترم فرمودند: هرکه سنتی از سنت‌های من را زنده کند (یعنی اظهار و اشاعت کند آن را به قول یا به فعل) -این وحدت در سنت وحدتِ جنسی است، یعنی طریق از جنس طُرقِ من، مثلاً واجب یا سنت یا غیرهما- که بعد از من مرده است، پس برای او اجری مثل اجور آن همه که عمل برآن می‌کند وجود

دارد غیر از این که از مزد آنان ناقص کند، و حکم جاری‌کنندۀ بدعت هم همینطور است.

(رواه الترمذی و رواه ابن ماجه از کثیر بن عبدالله)

۴- و روایت است از ابوهریره ﷺ که رسولِ اکرم ﷺ فرمودند: « وقت فساد امت من به سنتم چنگ زند، او را ثوابِ صد شهید می رسد» (رواه البیهقی فی کتاب الزهد، مشکاة).

تشریح: مقصود اینست که چون آن وقت احیاء سنت و تمسک به آن زیاد مشکل است، -چنانچه حالِ امروزه ظاهر است- او را ثواب صد شهید مقبول، مقاتل به کفار در میدانِ کار زار می‌رسد.

چه نویدِ بزرگی است که جهان در قیمتِ آن هیچ است، **اللهم اجعلنا وذریاتنا منهم آمین.**

۵- روایت است از غفیف بن حارث الثمالی ﷺ که رسول صاحب المعراج ﷺ فرمودند: « هیچ قومی بدعتی پیدا نمی‌کند، مگر این که، مثل آن از آن قوم سنتی برداشته می‌شود. پس چنگ‌زدن به سنت بهتر است از پیداکردن بدعتی اگرچه صورتاً خوب باشد. (رواه احمد).

و در روایتِ حسّان است که دوباره عود نمی‌کند، همان سنت در ایشان تا قیامت. (به روایتِ دارمی).

ف- این حدیث دلیل صریح است که سنت و بدعت با همدگر ضد اند، یکجا جمع نمی‌گردند، چون این می‌آید آن دیگر می‌رود. و مراد از این که

تا قیامت نمی‌آید، یعنی اگرچه بعد از منهدم‌کردنِ آن بدعت می‌آید، ولی به صورت اولی نمی‌آید، مثل درختی که از جای خود کنده شد و جای دیگر کاشته شد، ظاهر است که کاشته شد، ولی به صورتِ اولی نیست. و معنی این که بهتر است از پیداکردنِ بدعت، یعنی بسی اعمال خیر اند که صحابه و تابعین و ائمه از قرآن و حدیث استنباط کرده آوردند که صورتاً بدعت است نه حقیقتاً اتباعِ این امر اگرچه به ظاهر امری بزرگ باشد بازهم آن سنت که به اتباع صاحب رسالت کرده شود، اگرچه صورتاً کم است بازهم ازین امر بزرگ نزد خدای ذوالجلال اقرب و محبوب‌تر است.

بیان حال مجری بدعت و معاون او

۱- روایت است از صدیقه رضی الله عنها که رسول الله ﷺ فرمودند: «شش نفر اند که من ایشان را لعنت کرده‌ام و خدا هم ایشان را لعنت کرده است: اول- زیادی‌کننده در قرآن خدای عزّ وجل، و دوم- تکذیب‌کنندهٔ تقدیر، سوم- غلبه‌کننده بر امتِ من به جبر و ترسانیدن تا که ذلیل کند کسی را که خدا او را عزت داده است و عزت دهد کسی را که خدا او را خوار کرده است، و چهارم- حلال‌کنندهٔ محارمِ خدای ذوالجلال، پنجم- حلال‌کننده از اولاد صوری و معنوی من آنچه خدا حرام کرده است، و ششم- ترک‌کننده سنتِ من. (رواه الطبرانی فی الکبیر و ابن حبان در صحیحِ خود و حاکم در صحیح خود).

خلاصه: این حدیثِ مکرم به صراحت دال است که تارکِ سنت و مرتکبِ بدعت را خدا و همه انبیاء علیهم السلام لعنت کرده اند، ازین سخت‌تر وعید چه باشد فکر باید کرد.

۲- روایت است از عمرو بن عوف رضی الله عنه که رسول الله ﷺ فرمودند: بر امتِ خود از سه چیز می‌ترسم: از لغزش عالمِ این امت و از هوای نفس که تابع‌داریِ آن شود و از حاکمی ظالم.

(رواه البزار والطبرانی از طریق کثیر بن عبدالله، منذری، جلد ۱، ص ۸۶).

ف- این حدیث صراحتاً دلالت می‌کند که بسا عالمست که از جادهٔ مستقیم لغزش خورده در چاه بدعت رفته هزاران را گمراه می‌کند و پیغمبر ﷺ او را خائن فرمود؛ زیرا که از عالمی امین نمی‌ترسند.

۳- و از انس رضی الله عنه مرویست که رسول الله ﷺ فرمودند: هرآئینه خداوند قدوس توبه را از هر صاحبِ بدعت تا از بدعتِ خود توبه کند منع کرده است. (رواه الطبرانی – منذری).

ازین حدیث ثابت شد که بدعت چنین عمل قبیحی است که تا ازو توبه نکند و نگذارد تمام توبه‌های او مقبول نمی‌گردد، و چون که این شخص بدعت خود را بد نمی‌داند، لهذا توبه نمی‌کند و چون که توبه نمی‌کند توبهٔ او از هیچ امری هم قبول نمی‌شود.

و نیز این را ابن ماجه و ابن ابی عاصم در کتاب السنة از حدیث ابن عباس به این معنی روایت کرده است، و ایضاً ابن ماجه از حذیفه رضی الله عنه به این طور

روایت کرده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: ، الله تعالی از صاحبِ بدعت روزه و نمازِ و حجِ و عمره و جهاد و عبادات فرض و نوافلِ او را قبول نمی‌کند، و چنانکه مو از خمیر بیرون می‌رود او نیز از اسلام بیرون می رود.

سبحان الله چه قدر وعید شدید است بر علیه صاحب بدعت که همه عباداتِ او تا توبه نکرده است بی‌کار و بی‌ثمر اند، و همچنانکه مو بی‌صدا طوری که کسی متوجه نشده از آرد بیرون می شود، آن بدبخت هم همچنان از دین بیرون می‌رود که خود هم نمی‌داند، چون ازین عالم مسافر می‌گردد معلوم می‌شود که چیزی در دستِ من نیست نعوذ بالله منها.

۴- از صدیقِ اکبر ﷺ مرویست که محبوب خدا ﷺ فرمود: شیطان گفت: ابن آدم را به گناهان هلاک کردم، پس مرا به استغفار هلاک کردند، یعنی من ایشان را آمادۀ گناه کردم، پس توبه کرده استغفار کردند، هربار بخشیده شدند، گویا مرا هم هلاک کردند، پس هر وقتی که دیدم من این را از اوشان، ایشان را هلاک کردم، به مشغول‌کردن به بدعات پس ایشان گمان می‌برند که ما صاحبِ هدایت شده‌ایم، پس استغفار را ترک کردند. (رواه ابن ابی عاصم و غیره).

ازین حدیث ثابت شد که ابلیس برای مبتدع اعمال او را چنان به او می‌نماید که او اصلاً در خود نقشِ بدی را معائنه نمی‌کند، ازین سبب او را توبه هم نصیب نمی‌شود، لهذا بی‌ایمان ازین جهان می‌رود. العیاذ بالله.

اللهم اهد أمة محمد ﷺ أجمعین.

۵- از عرباض بن ساریه ﷺ روایت است که گفت: شنیدم رسول الله ﷺ را که فرمودند: «هرآئینه شما را بر جادۀ روشن که شب و روز آن فرق ندارد گذاشتم، میل نمی‌کند از آن مگر آن بدبخت که هلاک‌شونده است».

(رواه ابن عاصم، منذری ص ۸۸، ج ۱).

۶- روایت است از ابراهیم بن میسره که رسولِ خدا ﷺ فرمودند: هرکه صاحب بدعتی را توقیر و تعظیم کند یا نصرت کرد او نیز عامل به بدعت است. ابن حجر می‌فرماید: مثلاً به استقبالِ او برخاست و او را صدر مجلس نشاند یا به غیر کدام عذری خدمتِ او کرد، پس به تحقیق او برای ویران‌کردنِ اسلام نصرت و کمک کرده است، یا به ویران‌کردنِ اهل اسلام یا مراد از اسلام سنت است، یعنی سنت را ویران کرد.

پس معلوم شد وقتی که حال معاونِ او اینست حال خود مبتدع چگونه خواهد بود!!.

تنبیه: تدبر باید کرد که چون احترامِ مبتدع به این درجه ناروا است که گویا این شخص سعی می‌کند که اسلام را ویران کند، پس کسی که در پی ویران‌کردنِ اسلام باشد، چگونه مسلمان می‌ماند و حقیقتاً گویا این شخص در مقابل پیغمبر خدا ﷺ قیام کرده است که او اصلاح و تعمیر دین فرموده است و این ناشی برخاسته می‌خواهد که آن را ویران کند. حالا برای تو روشن شد که ازین دو، یعنی متبع سنت و مبتدع کی دوستِ رسول الله ﷺ و

کی دشمنِ اوست که در پی تخریبِ همان تعمیر است که سرکارِ مدینه ﷺ به خونِ چهره و دندان آن را آب داده و پرورش کرده است؟.

ما تقریباً درین موضوع ۳۵ حدیث اینجا آوردیم و اختصار به کار بردیم، ورنه درین مورد همینقدر احادیث است که کتب ضخیم می‌باید و برای صاحبِ فهم همین قدر کافی است، و بعد ازین ما چند روایات و اقوال دیگر از اکابر درین موضوع تحریر می‌کنیم تا بصر و بصیرتِ تو از نور زیادتری استفاده کند.

تعریفِ مبتدع این است که اقرار و تصدیق و عمل بالأرکان دارد، اما متابعتِ رسول الله ﷺ کلاً یا جزءاً اعتقاداً یا قولاً یا عملاً ندارد. اگر اعتقادا متابعتِ رسول الله نکند، حکم کفار دارد و در باقی دو، اگر قصداً می‌کند و منظورش استخفافِ سنت است هم حکمِ کفار دارد، و گرنه پس مؤمن معذب واجب العذاب و شدید العذاب است.

هرکه مبتدع را به دست برنجاند یا به زبان تردید کند یا به تحریر مذهب و روش او را تردید و ابطال کند، خداوند تبارک و تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت مأمون می‌دارد، در روایتی است: «**من اهان أهل البدعة أمنه الله من الفزع الأکبر**»، و هرکه با ایشان دوستی کند و سخنِ نرم و چرب کند و اوشان را در شدائد یاری کند و احترامِ شان به جا آرد و ضیافت کند و دعوت دهد، سلطان ابراهیم بن ادهم رحمه الله می‌فرماید که: نور ایمان و حلاوتِ شریعت ازین شخص برگیرند و هرکه اندوهناک گردد از جدائی یارِ مبتدع

گویا که سعی می‌کند در ویرانی علم و سنت. و درین روایتی ضعیف آمده است. (از تفسیر منیر).

و مرویست که حضرت داود علیه‌السلام ژنده پوشیده در غاری رفته مشغول به ذکر خدای ذوالجلال گردید، جبرئیل امین علیه‌السلام به حکم رب العزت تشریف آورده پرسید، ای داود! چرا چنین کردی، گفت که: از قهاری و جباریِ خدای قدوس می‌ترسم، جبریل فرمود: ای داود! خدای ذوالجلال به عزت و جلالِ خود سوگند یاد فرموده است که اگر تمام عمل بنی آدم به جا آری، ذره‌ای از آنها نپذیرم تا بدوستانِ من دوستی و دشمنانِ من دشمنی نکنی.

و نیز مرویست که حضرت عیسی علیه‌السلام را نیز چنین خطاب شده بود. (از ارشاد ص ۵۴).

وای صد وای بر حالِ ما که امروز با دوستانِ خدا که علماء ربانیین و اهل توحید اند دشمن هستیم، و با علماء سوء و اهل بدعت که دشمنانِ خدا و رسول اند دوست و یکجائیم، این دو امر دوستی با دوستانِ خدا و دشمنی با دشمنانِ خدا جزء ایمان است به روایت صحیح وارد است: «**الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ شَطْرُ الإِيمَانِ**».

نقل است که مردی بی‌عمل بود از نافله چیزی نداشت، اما هرجا که نام انبیاء و اولیاء و علماء و صلحاء می‌شنید، می‌نوشت و از بر یاد می‌کرد، قضا را روزی کشتی شکسته در گردابِ دریا افتاد، و چند دفتر که ازین اسماء داشت آب برد و مرد سالم بیرون آمد و چون به ساحل رسید، غمگین و

پریشان نشست که هیچ علمی نداشتم، مگر این که از جهت دوستی که با دوستانِ خدا داشتم، نام‌های ایشان را گرد آورده بودم و حالا این نیز از شامتِ من از دستِ من رفت همبرین غم در خواب رفت دید که، حضرت رسالت پناه ﷺ به همراهِ جمله انبیاء و اولیاء در چهارم آسمان نشسته اند، او هم اونجا رسید و به کناری در مجلس خزید ناگاه دید که فرشتگان به انواع آب و اغذیه و میوه‌جات تشریف آوردند و نهادند و آن صاحبِ خواب را گرفتند که تو ازین جماعت نیستی، ازینجا بیرون شو، ناگاه نظرِ پُرانوار خاتم الرسل ﷺ بر او افتاد، فرمود: او را هم دست بشوئید، و بگذارید که همراهِ این جماعت بخورد؛ زیرا که این دوست‌دارندهٔ این جماعت است، چون از خواب بیدار شد، ولی کامل شده بود و شکرِ خدا به جا آورد، کسی چه خوش گفته است:

گردِ مستان گرد اگر مَی کم رسد بوئی رسد
گرچه بوئی هم نباشد رویتِ ایشان بس است

دیگری گفته:

چشم بر چشمم بنه تا چشمِ من روشن شود
از طفیلِ تو چشمم چو چشم عاشقان

و به قولِ جلال الدین محمد بلخی:

قال را بگذار مردِ حال شو
پیش مردی کاملی پامال شو

و نقل است که سلطان ابراهیم بن ادهم وقتی که امیرِ بلخ بود، شبی در خواب دید که دو شخص پیشِ او آمدند و در دستِ یکی دوات و در دست دیگری پارۀ کاغذ بود، سوال کرد که، شما کی هستید و چه کار دارید؟ گفتند: ما فرشتگانیم و نام‌های اولیاء الله درین دفتر جمع می‌کنیم و به آسمان می‌بریم، گفت: نامِ من هم می‌نویسید، گفتند: تو از ایشان نه‌ای، گفت: مسلّم، ولی من اولیاء الله را دوست می‌دارم از وی درگذشتند و همدران خواب بود که باز همان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را به او نمودند، دیدند که نام وی مقدم از همه اولیاء نوشته بود، گفتند: چون از تو بگذشتیم فرمان خدا در رسید که نام او بنویسید که وی دوستدار دوستانِ من است، و حدیث است: «**مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ**».

مجدد الف ثانی رحمه الله در مکتوباتِ خود می‌نویسد که: در نظر علم و کشف ما هیچ عملی بزرگ‌تر از دوستی دوستانِ خدا نیست، و هیچ عملی بدتر برای مسلمان از دوستی دشمنانِ خدا هم نیست.

حال اصحاب کهف به گوشِ شما رسیده که سگی پلید در زمرۀ پاکان داخل شد، چرا علتش همین صحبت و رفاقتِ دوستانِ خدا بود نه عامل به عمل ایشان. سعدی رحمه الله گفته است:

سگِ اصحابِ کهف روزی چند
پی نیکان گرفت مردم شد
پسرِ نوح با بدان بنشست!

خانـــــدانِ نبـــــوتش گـــــم شـــــد

بلکه اگر از مبتدع و بی‌ادبِ شریعتِ مقدس هر قدر کرامت و کشف دیده شود، همه را باید استدراج و مکر شمرد. به کرامات و کشوف مبتدعین غرّه نشوید که کرامت و استدراج همرنگ و همصورت اند، فرق در میانِ آنها کار علماءِ کاملین است نه هرکس، به قول عُرفی[1]. ع

که روباه مزور همعنانِ شیر می‌آید

نقل است که خواجه با یزید بُسطامی را گفتند: فلان جا بزرگی عجب صاحبِ کرامات است و در سالی یک بار بیش از صومعهٔ خود برای رفع حوائجِ مردم بیرون نمی‌رود و چون سر سال می‌آید بر درِ او هزارها مریض و ذو عاهات[2] جمع می‌گردند، بیرون می‌آید و یک نظر کیمیا به ایشان می‌اندازد، همه بِه می‌شوند. شیخ فرمود: ما هم به زیارتش می‌رویم چون شیخ قریبِ صومعه رسید، دید که همان بزرگ بیرون آمد و رو به جانبِ قبله کرده آبِ دهن انداخت، شیخ ازونجا که رسیده بود، برگشت و فرمود: آبِ دهن انداختن به جانبِ قبله مکروه است و این شخص پاس ادب شرع و قبله ندارد، این کراماتِ او استدراج اند.

۱- محمد بن خواجه زین الدین ملقب به جمال الدین و متخلص به عرفی از مشاهیر و شعرای شیراز است. چند بار به هندوستان رفته و در دربار اکبر شاه هندی تقرب یافته‌است. عرفی در سنة ۹۹۹ در سن سی و شش سالگی به لاهور درگذشت. [مصحح].

۲- عاهات = جمع عاهة به معنای عیب، مریضی و نقص. [مصحح].

سبحان الله! بزرگانِ دین چه قدر پاس ادب شرع و سنت داشتند، به یک عملِ کوچک همه کراماتِ او را استدراج گفتند، ما نادانان اگر یک کرامتِ جزوی غیر شرعی از کدام پیرِ غیر متشرع ا معاینه و مشاهده کنیم، و اگرچه هزاران خلاف شرع ببینیم بازهم معتقدِ او هستیم که این پیر کامل و عالم معتبر است. تدبر باید کرد.

(تذکرة الأولیاء)

مرویست که حضرت صدیق اکبر و عتیق الأعظم ﷺ در حالتِ نزع بود، یکی از اصحاب نزدش حاضر شد، دید که آب دهن را در دهن مبارک می‌گرداند، ولی نمی‌اندازد آن شخص گفت: چرا آب دهن را نمی‌اندازی، فرمود:

نمی‌توانم به طرف چپ آب دهن اندازم و به دستِ راست خفته ام. و از آن هنگام که من ایمان آورده‌ام به جانب راست آب دهن نینداخته‌ام، پس همان شخص آب از دهنِ او گرفت.

سبحان الله در حالتِ نزع که سخت‌ترین حالت است چه قدر ادبِ شرع مقدس را در نظر داشتند، این بودند مقتدایانِ اسلام.

در وصیت‌نامهٔ امام ابوحنیفه رحمه الله آمده است که، در هر ولایتی که آثارِ بدعت و اهل بدعت ظاهر گردد، مردمان آن ولایت را خداوند ذوالجلال حوالهٔ بادشاه ظالم می‌کند و بر اوشان و اولادشان مسلط می‌گرداند، درین دور مشاهده باید کرد.

خواجه درویـزه[1] ﷺ سـماعاً از شـیخِ خـود سـید علـی ترمـذی ﷺ نقـل می‌کند که سید صاحب گفت: روزی خواجه نجم الدین کبـری قـدس سـرّه بغیر آمد وجد دست مبارکِ خود مثل واجدین بـالا کـرد آن سـال در بخـارا چندان بلاهای گوناگون پیدا شد که خلق از مضرت ایشان اکثر هلاک شدند و اکابر شهر، پیشِ شیخ رفت تا دعای دفع بلاها کند وقت شب شیخ تجدیـد وضو کرده دو رکعت خوانده مشغولِ دعا شد، هاتفی بر سرش نـدا کـرد کـه این بلا از شومی ت افتاده است؛ زیرا که به غیـر وجـد دسـت را بتصـنع بلنـد کرده اید و این بدعت است، گفت: خداوندا بدعت من کـرده‌ام، گنـاهِ خلـق چیست، بلا هرچه باشد به من تعلق ده، و دیگران را آزاد گردان، فرشـتگانش از بام انداختند و پایش شکست، و تمام بلا از همه بخارا مرتفع گردیـد، علـی الصباح مردمان به عیادتِ او آمدند و عرض کردند که شیخ اینچه حال اسـت ما در دفعِ بلا به تو توسل کرده بودیم، و بلا بر سرِ تو رسید و مـا همـه نجـات یافتیم، فرمودند: آری، این بلا را بی‌ادبی و بدعتِ من جالب بود و به من تمام شد و شما نجات یافتید. (ارشاد ص ۵۷).

صحیح است که مقربان را به بی‌ادبی زودتر تنبیه می‌کنند تا زودتر رجـوع کنند. و در حدیث است که از بدعت و جرمِ علماء تمام شهر ویران می‌گردد تا وقتی که گناه گناهِ عوام است، عـذاب عـام نمی‌گـردد و در گنـاهِ علمـاء و

۱- آخوند درویزه ننگرهاری از شاگردان سید علی ترمذی (پیربابـا)، در ننگرهـار افغانسـتان تولد شده و در پشاور وفات یافت. [مصحح].

اولیاء عذاب عام نازل می‌گردد، همچنانکه نفع‌شان عام است. مولوی رحمه الله می‌فرماید:

هرچه آید بر تو از ظلمات و غم
هم ز بی‌باکی و گستاخی است هم
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

پس عزیزانِ من فکر کنید که یک بدعتِ یک فرد عالم برای تمام کشور چه بلاها جلب و ایجاد کرد، ما امروز تصور کنیم که در جنبهٔ خواص چه قدر بدعات و رسوم جاریست، بلکه در بعض جا مروج بدعات و رسوم خواص گردیده اند، پس ما از چه بلا نالش کنیم و چه خیر را امید کنیم. شعر:

من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

و ابونعیم در حلیهٔ خود از انس رضی الله عنه مرفوعاً روایت کرده است که، اهل بدعت بدترین انسانان و جمیع حیوانات اند. (صواعق محرقه). یعنی انسان انسان است، لیکن از حیواناتِ وحشی که مثل خوک و خر و گرگ است هم نزد خدا بدتر اند.

علامه خطیب بغدادی و دیلمی از انس رضی الله عنه آورده اند که وقتی که صاحبِ بدعت بمیرد، پس هرآئینه در اسلام به موتِ او کشادگی پیدا می شود.
(صواعق محرقه ص ۳ و ۴).

یعنی از سبب بدعتِ او در اسلام تنگی آمده بود به موتِ او در اسلام وسعت پیدا شد.

و نیز خطیب در جامعِ خود و ابن عساکر از معاذ ﷺ آورده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود: وقتی که در اسلام فتنه‌ها ظاهر گردند یا بدعات رواج گیرند و اصحابِ من دشنام داده شوند، پس باید که عالم، علم خود ظاهر کند و اگر عالم علمِ خود ظاهر نکرد و فتن و بدعات را تردید نکرد و از اصحابِ من دفاع نکرد، پس بر سرِ آن عالم لعنتِ خدا و تمام فرشتگان و تمام مردمان باد و خداوند قدوس از آن عالم فرائضِ و نوافل او را قبول نمی‌کند.

(صواعق، ص ۴).

باید که علماء ازین وعیدِ شدید بترسند و تا توانند سعی کنند به هرنوع که بتوانند به زبان یا قلم بر امور شنیع تردید کنند و کتمان و خموشی اختیار نکنند که دیگر وعید شدید هم آمده است که کتمان‌کننده روز قیامت لگام می‌شود به لگامِ جهنم.

اشکال: اینجا اشکالی رو می‌دهد که قطع نظر از مبتدعین بسا است که اهل سنت و توحید هم بدعات ارتکاب می‌کنند و کم و بیش با وجود این که اعتقاداً هم از بدعت بیزار اند و علماً هم می‌دانند که این عمل بدعت است، پس آیا گناه‌شان مثل گناهِ مبتدعین است یا نه؟ و دوم علت این بی‌اعتنائی و مهم‌ندانستن بدعت عملی نزد این حضرات چیست؟

جواب این اشکال تفصیلاً این است که گناه بدعتِ اعتقادی بلا ریب بیشتر است، و گناه بدعتِ عملی‌شان مثل گناهِ مبتدعین است، اما ایشان را به این ارتکاب بدعتی و اهل بدعت معرفی نمی‌توانیم کرد؛ چرا که اهل بدعت آنست که این کار را دین و روشِ خود گرفته است، ولی می‌توانیم گفت که: فلان این بدعت کرد و گناهِ این بدعت مثل گناه اهل بدعت است.

جواب شق دوم این است که عارفِ کبیر امام الهند شاه ولی الله الدهلوی - قدس أسراره وبرّد مضجعه- در حجة الله البالغه ج ۱ فرموده است که: حجاب‌هائی که مانع ظهورِ فطرت اصلی اند، سه اند: حجابِ طبع و حجاب سوء المعرفة و حجاب الرسم که آن را دنیا هم گویند. همین حجاب الرسم بسا است که خواص را هم محیط می‌گردد به سبب کثرت اختلاط با رسوم عوام یا به سبب متأثرشدن از ماحول یا به سبب حب دنیا یا حب ریاست و جاه، پس وقتی که این رسم محیط قلب و دماغِ او گردد در قلب او این اثر پیدا می‌کند که اهمیتِ همان بدعت در دلِ او نمی‌ماند و در دماغ او این اثر پیدا می‌کند که حقیقتاً فهم خرابی و بدی همان بدعت به او مخفی و مستور می‌ماند، شیطان علیه اللعنة را اینوقت موقع می‌رسد، در رَوعِ او میدمد می‌کند که مغفرت و رحمتِ خداوندی بسیار است به این یک گناه و عمل تو چه می‌رسد.

خلاصه: این بلای رسم، بلائی است بس عظیم که علماء یهود و نصارا را همین بلا از تسلیم نبوتِ آنحضرت ﷺ و دینِ او مانع آمد. اللهم احفظنا منه.

به قول رومی رحمه الله:

ای شـــهان کشـــتیم مـــا خصـــم بـــرون
مانـــد ازو خصـــمی بتـــر در انـــدرون
کشـتن ایـن کـار عقـل و هـوش نیسـت
شـــیر بـــاطن ســـخرهٔ خرگـــوش نیســـت

تا توفیق الهی شامل حالِ کسی نباشد، فقط به قوهٔ علم خـود نجـات ازیـن گرداب مشکل است. اللهم اخرجنا منه آمین.

انتباهِ عظیم

بالا چون که اسم رسم برده شد، لهذا ضرورت آمد که قبـل از وقـت تـرا بـه امری مهم متوجه سازیم و در ذهنِ خـود محفـوظ بایـد داشـت تـا در آینـده سرگردان نباشی. آن امر فرق در میانِ بدعت و رسم است.

تعریفِ بدعت اینست که هرکاری کـه بـه طـرفِ اصـول و ادلـهٔ شـرعی مستند نباشد، شخص آن را کارِ دین فهمیده و انجام دهد و مزید می‌آید: اگر کاری خلافِ شریعت باشد آن حتما گناه و معصیت است، اما بـه آن بـدعت گفته نمی‌شـود، بـدعت آن اسـت کـه آن را کـارِ دیـن و کـارِ ثـواب دانسـته می‌کند. و رسم آن است که اصلی در شریعت ندارد و خلافِ شرع است، اما آن را عبادت دانسته نمی‌کند و موجبِ ثواب نمی‌داند، حالا فرقِ هردو ظـاهر شد، مثلاً خرافات عروسی عموماً رسومِ قبیحه اند به خـلاف خرافـات مـاتم و مرده که اکثر آنها بدعت اند؛ زیرا که آنها را عبـادت دانسـته بـه نیـتِ ثـواب

می‌کنند، و فرقی بزرگتر در میانِ این دو این است که: بدعت خیلی چیز بزرگ و گناهِ کمرشکن است که در آن امیدِ توبه نیست؛ زیرا که فاعل آن را ثواب دانسته می‌کند، ظاهر است که تا امری در ذهنِ کسی ثواب است، هرقدر که پندش دهی توبه نمی‌کند، بلکه از خدا ازدیادِ آن می‌خواهد، به خلاف رسم که چون او را متوجه می‌کنی که این رسوم بد است، می‌فهمد و امیدِ توبه و رجوع هست، و هرگناه که او را ندانسته کنی از او بزرگترین بدبختی نیست، ازین سبب شیطان که در گمراهی و گناه‌ها خیلی دوراندیش است، برای بدعت‌های معمولی چنان خوش می‌گردد که به ده زنا چنان خوش نمی‌شود. از همین است که از زنا هم امیدِ توبه هست، و از ادنی بدعت امیدِ توبه نیست. (فیض الباری شرح صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۴ از محقق عثمانی رحمه الله).

و در حدیث صحح وارد است که مبتدع از شفاعتِ آنحضرت ﷺ محروم است، چنانچه در حدیث است که روزِ قیامت آنحضرت ﷺ می‌بیند که عده‌ای از متعلقینِ شان را فرشته‌ها به جهنم می‌برند، صدا می‌کند که اینها جماعتِ من اند به جهنم نبرید، فرشته می‌گویند: مسلّم از جماعتِ تو اند، اما تو نمی‌دانی که بعدِ تو چه تغییر در دینِ تو کرده و اختراع آورده اند، اینوقت می‌فرماید: پس دوری و نفرین است برایشان، آن ها را هرجا که می‌خواهید ببرید. **اللهم لا تجعلنا منهم.**

ابوطاهر سلفی از ابوهریره ﷺ تخریج کرده است که آنحضرت ﷺ فرمودند: اگر خواهی که بر پُلِ صراط به اندازۀ چشم زدنی ایستاده نشوی، پس در دینِ خدا به عقل خود اختراع نکن.

معلوم شد که از همه در پُل صراط مشقتِ مبتدع بیشتر می‌گردد. (اعتصام مقدمه ص ۳۲).

مبتدع از آب کوثر محروم است؛ زیرا که حوضِ کوثر صورت معنویِ سنتِ مکرمه است و او مخالفِ سنت بوده است.

و در حدیثی آمده است که از سنتِ من چیزی که مبتدعین محو کرده اند هرکه زنده کند، من و او در جنت مثلِ این دو انگشت نزدیک می‌باشیم، و دو انگشت وسطی و سبابه را متصل فرمود.

(مقدمۀ اعتصام شاطبی ص ۳۳).

كتاب البدعات

فصل اول در تعریفِ بدعت و معنی و مأخذِ آن

بدعت از بدع گرفته شده است، به معنی اختراع علی غیر مثال سابق، بدیع و بِدع در قرآن پاک آمده است.

در علم اصول ثابت شده است که احکامی که به افعالِ عباد و اقوال‌شان تعلق دارند بر سه نوع اند: اول- آن است که مقتضی امر است چون وجوب و ندب. دوم- مقتضی نهی که تحریم است یا کراهیت. سوم- تخییر که مقتضی آن اباحت است.

پس افعال و اقوالِ عباد ازین سه متجاوز نیستند، آنچه مطلوب فعل، و آنچه مطلوب ترک، و آنچه مأذون در فعل و ترک اوست.

و آنچه ترکِ آن مطلوب است علتش این است که با آن دو قسم دیگر مخالف است، لیکن این هم بر دو قسم است: اول- آنچه از آن نهی شده و ترک آن بالذات خواسته شده است، و اگر آن شیئ حرام است فعل آن معصیت و فاعلِ آن عاصی گفته می‌شود و اگر نه به این نام مسمی نمی‌شود.

دوم- این که به سبب مخالفت آن به ظاهر تشریع از سبب تعیین حدود و تعیینِ کیفیات و التزام هیئات معینه یا ازمنهٔ معینه به همراه دوام طلب ترکِ آن می‌شود، و این قسم دوم ابتداع و بدعت است و فاعلِ آن را مبتدع می گویند.

تعریف اصطلاحی بدعت

چون که در بدعت اختلاف است عده‌ای بدعت را در عادات داخل ندانسته اند، لذا ایشان بدعت را تعریفی دیگر کرده اند، و عده‌ای دیگر بدعت را در عادات هم دخیل شمرده اند، پس ایشان تعریفی دیگر کرده اند، اما آنچه تحقیقِ احقر است و نزد اکابر محقق است نوشته می‌شود:

تعریفِ بدعت نزد جماعتی از علماء این است: طریقی مخترع در دین که به امورِ شرعی مشابه است که به رفتن در آن مبالغه در تعبد خداوندی قصد می‌شود، این جماعت عادات را در معنی بدعت داخل نمی‌کنند، بدعات را مخصوص در مداخلت عبادات می‌دانند. اما نزد کسانی که عادات هم داخلِ بدعت می‌گردند، پس تعریفش این است: طریقی مُحدَث در دین که مشابه به شریعت است قصد کرده می‌شود به سلوک آن آنچه قصد کرده می‌شود به طریق شرعی.

بیانِ قیود و ما به الاحتراز تعریف

طریق و سبیل و سنن یک معنی دارد، از قیدِ دین آنچه احداث از اسباب و آلات دنیوی باشد خارج شد، و از قیدِ مخترع آنچه اصلی در شریعت به استنباط و غیره داشته باشد خارج شد، مثل مسائلِ مستنبطه مجتهدین و غیرهم رحمهم الله تعالی.

پس معلوم شد که اطلاقِ بدعتِ حسنه بر علم نحو و غیره صحیح نیست؛ زیرا که اینها همه اصل از شرع مقدس و اجتهاد صحابه ﷺ دارند، زیرا که

اینها اگرچه اولاً نبودند، اما اصول‌شان در شرعِ مقدس موجود است، چرا که امر به اعرابِ قرآن از سلف منقول است و علی هذا القیاس. و از قیدِ «مشابه به شرعی است» معلوم شد که خود بدعت از شریعت نیست، اما صورتاً مشابهت دارد، ولی حقیقتاً ضدِ شریعت است به علتِ همین تعیین حدود و غیره.

اقسامِ بدعت

بدعات دو قسم اند: بدعات ترکی و بدعاتِ فعلی.

بدعتِ ترکی آن است که ترک می‌کند، فعلی را که ترکش در شرع مقدس معتبر نیست و ترکش از قبیل احتیاط ضرر امراض و غیره هم نیست، بلکه ترکش غیر ازین دو صورت است و آن نیز از دوحال خالی نیست: دیانتاً و تدیّناً ترک می‌کند یا علی سبیل الاتفاق، پس اگر ترک تدیّناً باشد بدعتِ ترکی است و تارکش را مبتدع فی الدین می‌گویند، و این آیت کریمه در این باره نازل است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَـٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾. [مائده: ۸۷][1].

۱- ترجمه: «ای مؤمنان، لذائذ چیزهایی را که خداوند برای شما حلال نموده است حرام مشمارید».

در حدیث است که بعض صحابه ﷺ قصد کردند که خوابِ شب و اکل روز و ازدواج را به طریق تدیّن بر خود حرام کنند که رسول الله ﷺ در همین موضوع فرمودند: «**من رغب عن سنتي فليس مني**».

پس ثابت شد که هرکه نفسِ خود را از تناول ما أحل الله بغیر عذرِ شرعی منع کند، پس او خارج از سنت و مبتدع است، مثلاً در ملک‌های ما کلاغ را تدیناً نمی‌خورند و بعضی تدیناً به آبِ چاه وضو نمی‌کنند، که شاید درو نجاستِ باشد، یا تدیناً دستار بر سر نمی‌بندد، که شاید غرور پیدا شود، این همه در بدعات ترکی داخل اند.

اینجا سوالی پیدا می‌گردد که آیا اگر شخصی مطلوباتِ شرعی را ندباً یا وجوباً ترک کند مبتدع گفته می‌شود و یا نه؟.

جواب این است که اگر به سبب کسالت و سستی ترک می‌کند -نه از طریقِ تدین- مبتدع گفته نمی‌شود، اگرچه در ترک واجب عاصیست نه در ترک ندب، اما اگر ترکِ او به طریق تدین باشد بلا ریب بدعت است، اگرچه ندب باشد یا مباح. مثلاً شخصی پیاز و سیر نمی‌خورد به این عقیده که اینها حرام اند بدعت است.

و بدعتِ فعلی سه قسم است: اعتقادی و قولی و عملی، پس بدعت جمعاً چهار قسم شد: اعتقادی، قولی، عملی و ترکی.

و بدعت نزد محققین سوای سیئه نیست، همه اقسام آن سیّئه است، هرچه از حسنه گفته اند در اصولِ شرعی داخل اند، مگر آن که لغتاً بدعت گفته نمی‌شود.

فصل دوم در ذمِ بدعات و اهلِ آن

خرابی بدعت به دو طریق ثابت است: عقلاً و نقلاً.

اما عقلاً به پنج وجه: نخست- این که به طریقِ تجربه و اخبارِ ساریه در دنیا از اول امر تا امروز ثابت است که عقول و آراء، در جلب مصالحِ عالَم و دفعِ مضارِ آن غیر مستقل اند؛ زیرا که مصالحِ عالَم یا دینی اند یا دنیوی، لیکن در امورِ دنیوی عقل در ادراک جمیع مصالح و مضار عاجز است، حتی که آدم علیه السلام بعد نزول در عالَم به جز از تعلیم مصالح و مضار دنیوی خود نمی‌دانست. اما مصالحِ اخروی پس از ادراکِ آراء و عقول به غیر واسطه وحی مقدس دورتر اند. پس ثابت شد که ابتداع ضد است به این اصول؛ زیرا که سوای ادعای عقلِ بی‌مایه در آن مستندِ شرعی دیگر نیست.

دوم- این که شریعتِ مقدس جامع و مانع و کامل آمده است احتمالِ زیادت و نقصان ندارد؛ زیرا که ارشادِ خالق سبحانه و تعالی است: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾. [مائده: ۳]. «امروز دینتان را برای شما کامل کردم»

و در حدیث است: «**تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا**» «شما را بر راه مستقیم رها کرده ام که شب آن همانند روز آن است (هیچ شک و شبهه و اعوجاجی در آن و جود ندارد)» و مسلّم است که حضور ﷺ تا دین کامل و مکمل نشد و جمیع مایحتاج از امر دین و دنیا بر او نازل نگشت و گنجایش چیزی دیگر نماند از دنیا رحلت نکرد، پس گویا که مبتدع شقی به زبانِ حال یا مقال گویا است که شریعت مکمل نشده است و احتیاج مزید دارد و این

اعتقاد انکار ختم نبوت است، چرا که اگر احتیاجِ دین مانده است حتما ضرورت صاحب وحیی دیگر هم باقی است که تکمیل کند و صاحب وحی نبی باشد.

ابن ماجشون[1] می‌گوید: از امام مالک شنیدم فرمود: هرکه بدعتی به وجود آورد، پس هرآئینه او گمان می‌کند که محمد ﷺ در رسالت خیانت کرده است، العیاذ بالله. زیرا که خدای قدوس می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ «امروز دینتان را برای شما کامل کردم» پس هرچه آن روز دین نبود امروز دین نخواهد شد.

سوم- این که مبتدع معاند با شریعت بوده و خود مدعی رسالت است، حالا چرا شارع برای عبادات و اوقات و انداز و ازمان آنها را تعیین کرده و تجاوز را تهدید و وعید فرموده است؛ زیرا که خدا می‌داند و ما نمی‌دانیم، و رسول را رحمة للعالمین فرستاده است، مبتدع این همه را رد می‌کند، و می‌گوید که: اینجا طرق دیگر و خوبی دیگر موجود است که شارع خبر نداده است، اگر شارع می‌داند ما هم می‌دانیم، بلکه این که ما می‌دانیم شارع هم باخبر نبود (العیاذ بالله)، به قول بلوچان: «تیر اُود مچارکه لَگی هَمُودی

۱- عبدالعزیز بن عبدالله بن أبی سلمه معروف به ابن ماجشون؛ فقیه مدنی و از بزرگترین شاگردان امام مالک. در سال: ۲۱۳ هجری وفات یافت. نگا: سیَر أعلام النبلاء: ۳۰۹/۷. [مصحح].

بچارکه پَرّی[1]» این کلمهٔ مبتدع و عملِ او نبوت را ختم و دعوی رسالت به او ثابت می‌کند.

چهارم- این که مبتدع گویا نفس خود را مضاهی شارع می‌کند، بلکه ایجاد چیزهای کرد که شارع خبر نداشت (العیاذ بالله).

پنجم- ظاهر است که چون بدعت را مستندی شرعی نیست، محض اتباعِ هوا گردید و بس و در حکم «**مَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ**» داخل شد، خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ﴾ [ص: ۲۶]. «از خواهش [نفس] پیروی مکن که [آن] تو را از راه خدا گمراه می‌کند» و نیز ﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ﴾ [قصص: ۵۰]. «کیست گمراه‌تر از کسی که از خواسته [نفسانی] اش بدون رهنمایی از [سوی] خداوند پیروی کند» درین آیات تدبر باید کرد.

لیکن نقلاً درین مورد روایات قرآن و حدیث و روایاتِ سلف به حدِ تواتر است و ما بعضی در کتاب السنة ذکر کردیم.

امام مالک رحمه الله می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ﴾ [آل عمران: ۱۰۶]. یعنی روی اهل توحید و سنت سفید می‌گردد روی اهل هوا و بدعت و سیاه می‌گردد، و ابن عباس رضی الله عنهما هم همین معنی کرده است.

۱- ترجمة: [مصحح].

قتاده می‌فرماید: ﴿كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ﴾ [آل عمران: ۱۰۵]. یعنی اهل البدع، و از مجاهد ﷺ مرویست: ﴿وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ﴾ [انعام: ۱۵۳]. یعنی البدع و الشهوات عام است مر جمیع طرق بدع و شهوات به بدعتی غیر دیگر خاص نیست، و از مجاهد و عبدالله بن سهل تستری مرویست که: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ قَصۡدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنۡهَا جَآئِرٞ﴾ [نحل: ۹]. «[بیان] راه راست با خداوند است و [برخی] از آنها (راه‌ها) کژ است». قصد السبیل طریقِ سنت است و جائر طریق اهل اهواء و بدعت است، و از صدیقه ﷺ تفسیر ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا﴾ [انعام: ۱۵۹]. «آنان که دین خود را بخش بخش کردند و گروه گروه شدند» مرفوعاً موجود است که مراد اهل اهواء و اهل بدع اند. محمد بن سیرین ﷺ فرموده است که: شتاب‌کننده‌ترین شخص به جانبِ ارتداد اهل بدعت اند، یعنی به طمعی مختصر دنیوی اسلام را سلام داده داخلِ کفر می‌روند که پروانگانِ دنیا اند. علامه ابی الجوزی فرموده است: مرا قسم به خدائی که روحِ من در دستِ اوست اگر خانهٔ من از بوزنه و خوک پُر گردد دوست‌تر دارم ازین که یک نفرِ مبتدع همسایهٔ من باشد. و احادیث و اقوالِ صحابه را به کثرت ذکر کردیم احتیاجِ اعاده نمانده است.

از حسن بصری و ایوب سختیانی مرویست که صاحبِ بدعت هر قدر که در عبادت فرض و نفل بیشتر سعی کند از خدای بزرگوار دورتر می‌گردد. از سفیان مرویست که مردی فقیه فرموده است که اگر من همه مردمان را

هدایت کنم و سبب گمراهی یک نفر باشم می‌ترسم. یعنی گمراه‌کردنِ یک نفر عبادت و ثواب هدایت تمام عالم را برباد می‌کند، و این کار را مبتدعین انجام می دهند.

و از اکابر طریقت و اعیانِ ولایت ذمِ بدعت به کثرت آمده است، مثل ابو القاسم قشیری و فضیل بن عیاض و ذوالنونِ مصری و بشرحافی و یحیی بن معاذ رازی و ابوبکر دقاق و جنید بغدادی و ابوعلی الجوزجانی و ابوبکر الترمذی و ابوالحسن الوراق و ابومحمد الثقفی و ابراهیم بن شیبان قِرمِسینی و ابوبکر بن سعدان و ابوعمر و الزجاجی و اسماعیل بن محمد السلمی و ابوعثمان المغربی و ابویزید البسطامی و عبدالله التستری و ابوسلیمان الدارانی و احمد بن ابی الحواری و ابوحفص الحداد و حمدون القصار و ابوعثمان الحیری و محمد بن فضل البلخی و ابوسعید الخزاز و ابوالعباس بن عطاء و ابراهیم الخواص و بنان الحمال و ابوحمزة البغدادی و ابواسحاق الرقاشی و ممشاد الدینوری و ابوعلی الرودباری و ابو محمد المنازل و ابو یعقوب النهر جوری و ابوعمر النجید و بندار بن حسین و ابوبکر الطمستانی و ابوالقاسم النصرآبادی رحمهم الله و برّد مضاجعهم. همه بدعت و اهل بدعت را مذمت‌های گوناگون کرده اند. روایات همه در اعتصام شاطبی جلد ۱ موجود است.

سوال: آیا ذمّ بدع و محدثات که در قرآن و احادیث آمده است برای هر بدعتی است؛ ترکی باشد یا فعلی؛ یا قولی یا عملی! عام باشد یا خاص! یا فقط مخصوص یک قسم است؟؟

جواب: نزد محققین عام است، به چند وجه:

نخست- این که تمام آیات و احادیث که درین مورد آمده اند عام و مطلق اند با وجود این کثرت در آنها هیچ جا استثنائی نیامده است.

دوم- این که در اصول است که هر قاعدهٔ کلی یا دلیل شرعی کلی وقتی که در مواضع کثیر تکرار گردد و به آن تقیید و تخصیص مقترن نشود به همراه ، پس این کثرت تکرار دلیل بقای آن بر مقتضای عمومی خود می باشد.

سوم- اجماع صحابه و تابعین و سلف در ذم بدعات مبنی بر عموم آن بوده و هیچ تخصیص به نوعی از آن نشده است.

انتباه: وقتی که ثابت گردید که مبتدع گنهگار و مجرم است، پس باید دانست که رتبهٔ گناه همه برابر نیست، بلکه آن به مراتب مختلف است؛ زیرا که گاهی مبتدع مسر است و گاهی معلن، و بعضی بدعتِ حقیقی است و بعضی اضافی، و بعضی واضح است و بعضی مشکل، و بعضی کفر است و بعضی نه، و بعضی مضر است و بعضی نه، و برخی از مبتدعین بدعت خویش را تبلیغ می کنند و بر خی تبلیغ نمی کنند. خلاصه گناه همه برابر نیست.

تذکره: باید دانست که انواع تبلیغ بسیار اند، بعضی وعـاظ انـذار و تبشـیر بیان می‌کنند و بعضی قصص و حکایـات و بعضـی مسـئله و مسـائل و بعضـی غزوات و جهاد سلف و وقـائع ماضـیه و بعضـی اخلاقیـات و بعضـی حِکـم و فلسفه و بعضی حقائق و رموز و بعضی عقائد تردید اشـراک و بـدع و اثبـات توحید، چون به غور دیده شود، این نوع اخیر بـه تبعیـت انبیـاء علیهم السلام اسـت و وارث حقیقی همین شخص است، ازین سبب بعضی اکـابر فرمـوده انـد کـه: چند دقیقه بیان توحید و سنت و تردیدِ شرک و بدعت افضل و اولی و اعلـی است از وعظ و تبلیغ‌های سالها که در شعب دیگر باشد، عقلاً این هـم مسـلّم است.

سوال: برای تردید بدعت و مبتـدع چـه تـدابیری بایـد اتخـاذ کـرد و چـه قیامی صورت پذیرد؟.

جواب: اکابر فرموده اند که: حسـبِ طاقـت خـود طبـق زمـان و مکـان و اعوان به یکی ازین پانزده صورت در مقابل‌شـان قیـام لازم اسـت، ورنـه روز محشر نزد خدای بزرگ محکوم و مجرم خواهی شد.

نخست: به ارشاد و تعلیم و اقامت الحجة، شاید که برگردند، مسلمان شده حجت های واضح را بپذیرند.

دوم: خود مهاجرت کند و اگر نمی توانست سلام و کلام با آنان را ترک کند.

سوم: اگر قدرت دارد مبتدع را از وطن خودش تبعید کند.

چهارم: مبتدع را زندان کند تا از بدعت خویش توبه نماید.

پنجم: یا ذکر حالات‌شان کند و مردمان را از ایشان بترساند.

ششم: اگر در مقابلهٔ مسلمانان قیام کنند، در صورت توانمندی بر علیه آنان جهاد کند.

هفتم: بعد از توبه‌دادن اگر توبه نکرده تمرّد کردند و بدعت را ثابت نموده و از سنت انکار کردند، اگر قدرت داشت آنان را بکشد.

هشتم: مذهب‌شان را توضیح دهد و اعمال فاسده‌شان را بیان کند.

نهم: اگر به درجهٔ کفر رسیده است حکم تکفیر او دهد تا هرکس او را بشناسد.

دهم: چون به درجهٔ کفر برسند نه وارث مسلمان می‌توانند شد و نه مسلمان وارث ایشان می‌شود.

یازدهم: با ایشان مناکحت نکند.

دوازدهم: مجروح ثابت‌کردن ایشان و عدم قبول شهادت ایشان در بیع و شراء و غیرهما.

سیزدهم: ترک عیادت مریض ایشان.

چهاردهم: ترک حضور جنائز ایشان و غم و شادی‌شان.

پانزدهم: زدن ایشان اگر به غیر زدن قبول نمی‌کنند.

فصل سوم در بیان اختلافِ علماء در تقسیم بدعات

اندکی از علماء مثل شیخ عز الدین بن عبدالسلام و شاگرد او قرافی و غیره به تقسیم بدعت رفته اند که آن بر پنج قسم است: واجب و مندوب و مباح و مکروه و محرم. گویا بدعت اجمالاً نزد این قوم دو قسم است: حسنة و سیئة. خلاصه دلائل این قوم در کتب‌شان مبسوط است، قرافی بسطی شافی نوشته است.

اما عدهٔ کثیر و سوادِ اعظم محققین بدعت اصطلاحی را همه سیئه گفته‌اند. آری، نفس بدعت را لغوی و اصطلاحی گفته اند.

مختصر جواب آن جماعت اولی را متوجه باید شد.

اول- این که، هرچه ایشان از قبیل واجبات و مندوبات و مباحات که از بدعات شمرده اند، صحیح نیست، بلکه اینها تحت قواعد شرع داخل اند، و بدعت اصطلاحی آنست که اصلی در شریعت نداشته باشد، پس این اجتماع متنافیین است. آری، در اطلاق لغت آنها را بدعت می‌توانی گفت، یعنی اشیاء نوآورده و مسائل مستنبطهٔ نو از قرآن و حدیث که در اصل منطوق ظاهر نبوده اند، مثل قول عمر فاروق ﷺ در موضوع جماعت تراویح: «نعم البدعة هذه». با وجودی که سنت خلیفهٔ راشد و اصحاب است، اما چون که کاری نو بود که در زمان آنحضرت ﷺ به این طرز نبود آن را بدعت فرمودند، یعنی سنت نو آورده.

دوم- این که تقسیم بدعت خود مخترع و مبتدع است که اصلی شرعی ندارد، بلکه این در نفس خود متدافع است، چرا که از تعریف بدعت معلوم شد بدعت عملی است که اصل شرعی نداشته باشد و ظاهر است که واجب و مندوب و حرام و مکروه به جز از اصولِ شرعی نمی‌تواند و این نقص است بر تعریف با وجودی که تعریف مسلم است، مثل این که «**فررتَ من المطر ووقعت تحت الميزاب**». «از باران فرار کردی و زیر ناودان قرار گرفتی».

پس اتفاق اصحاب را در ذم بدع صحیح و مسلم بوده و اما تقسیم بدعت غیر صحیح است، تفصیل جوابات‌شان در اعتصام شاطبی ج ۱ از ص ۱۹۵ به بعد مذکور است، گفته اند که: «**البدعة شرك الشرك**» و گفته اند که «**إن الخلائق شرّها البدع**» اما نزد اکابرِ دیوبند مثل حکیم الأمة[1] و غیره، صورت جمع اختیار کرده اند و این نزاع را نزاع لفظی قرار داده اند، یعنی بدعت حقیقی سوای سیئه نیست، اما بدعت صوری دو قسم می‌گردد، و پس کسانی که بدعت را همه سیئة گفته اند، سبب اینست که هرچه برنگ بدعات حسنه است آن را در قاعده داخل کرده اند و ایشان که دو قسم گفته اند بناء بر صورت نظر کرده اند.

ولا مشاحة في الاصطلاحات (امدادیه ج ۵، ص ۲۸۶).

و همین است محقق نزد احقر.

۱- منظور از حکیم الأمت علامه اشرف علی تهانوی متولد: ۱۲۸۰ و متوفی: ۱۳۶۴هـ می باشد. [مصحح].

فصل چهارم در بیان بدَع حقیقی و اضافی و فرقِ آنها

باید دانست که نزد کسانی که بدعت سیئة است و بس، پس همین سیئة نـزد شان دو قسم است: حقیقی و اضافی. بدعتِ حقیقی آنست که دلیل شرعی از کتاب و سنت و اجماع و استدلالی از ائمه بر صحت آن دلالت نکند.

بدعت اضافی آنست که ذی جهتین است از یک جهت دلیـل دارد، پـس ازین جهت بدعت نیست و جهت دوم آن به دلیلی متعلق نیست، مثـل بـدعت حقیقی است، پس چون که این قسم دو شائبه دارد برای آن هم همین تسـمیه یعنی بدعت اضافی مناسب است، **ترجیحا لجانب الحرمة – والنتیجة یتبع الأخس والأرذل**[1].

فرق صوری این دو از بیان بالا واضـح گشـت، امـا فـرق معنوی‌شـان ایـن است که در بدعت حقیقی، نه اصلاً دلیل شرعی هست و نـه کیفیتـاً و حـالاً و تفصیلاً، ولی در اضافی دلیل از جهتِ اصل هسـت، امـا از جهـت کیفیـات و احوال و تفاصیل -با وجودی که محتاج به دلیل است- دلیلی وجود ندارد، و نیز وقوع اغلبی این نوع، در عباداتست نه در عاداتِ محضه که محتـاج دلیـل نیستند.

۱- این قاعده بیشتر در کتب منطق مورد استدلال واقع می شود، و معنایش اینست که: نتیجه، تابعِ کم ارزش ترین و پائین ترین جانب می باشد. به مثالی که مؤلف داده مراجعـه شـود. [مصحح].

و درین کتاب چند مثال اضافی برای تفهیم داده می‌شود و باقی در مورد ذکر بدعات که این حقیقی است و این اضافی تفصیل لازم نیست، مرد ذکی خود امتیاز داده می‌تواند.

اول- مثل التزام نوافل و مستحبات به تعیین اوقات و ازمان و امکنه مثلاً کسی گوید که: من تهجد می‌کنم، ولی در فلان مسجد، و در جای دیگر، روا ندارم بدعت اضافی می‌گردد؛ زیرا که جهت اصل تهجد دلیل دارد، ولی این کیفیت خاص دلیلی ندارد.

دوم مثل گوشه‌نشینی به ارتکاب ترک جمعه و جماعات و غیره و امثال‌شان.

تبصره: اینجا دو چیز است التزام عمل و دوام عمل، اول بدعت است نه دوم. التزام این است که، عمل غیر لازم شرعی را مثل مستحبات و مباحات بر خود چنان لازم می‌گیرد که ترک آن را گناه یا قابل ملامت می‌داند یا آن را ملامت می‌کند.

و دوم اینست که همان عمل را دایم می‌کند نه به این اعتقاد فاسد، و تارک آن را ملامت نمی‌کند و قابل ملامت نمی‌داند.

فائده: این قاعده را یاد باید داشت که هر امری مستور الحال که در مستحب بودن، سنت بودن و یا بدعت بودن آن متردد شدی، آن را بدعت باید شمرد و اگر بین وجوبیت و بدعیت او متردد شدی ترک نباید کرد.

فصل پنجم در بیان انقسام بدعت سیئه به دو نوع

معلوم فکر روشنت باد که بدعت سیئه مطلقا دو قسم است: حرام و مکروه.

و بعضی از بدعت محرمه کفر صریح است مثل بدعات زمانِ جاهلیت که در آیۀ کریمه: ﴿وَقَالُواْ مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا﴾ [انعام: ۱۳۹][1] مذکور است.

و بعضی آنست که در کفر آن اختلافست مثل بدعات خوارج و قدریه و امثال‌شان.

و بعضی کبیره است ولی به درجۀ کفر نیست مثل بدعت تبتّل و صوم ایستاده در آفتاب و خصای انسان به قصد قطع شهوت جماع.

و بعضی مکروه است مثل قرائت قرآن در شب‌های رمضان بعد تراویح حلقه بسته، و ذکر بادشاهان ظالم در خطبه، و امثال‌شان.

و نیز باید دانست که این قسم بدعت که مکروه است صغیره است، مگر به چند وجه که کبیره می‌گردد.

نخست- به اصرار و ادامه کبیره می‌گردد.

دوم- صاحب این گناه صغیر دیگران را نیز به گناه خود دعوت دهد.

سوم- اگر علناً آن را در حضور مردم انجام دهد یا در جائی که آن گناه صغیره نیست، بلکه آنجا اقامت سنن غالب است، یا در آنجا اعلام شریعت

۱- ترجمه: «و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است، برای مردان ما خاصّ [و حلال] است».

جاری و ساری است، یا همان شخص عالم یا شیخ مقتدای دیگران باشد؛ زیرا که عمل او داعی عوام به جانب بدعت است اگرچه لساناً دعوت نکند.

از حسن رحمه الله مرویست که عالمی از بنی اسرائیل بدعتی کرد، پس مردمان از او اتباع کردند و کار او در بین مردم خیلی مشهور گشت. بعد از مدتی آن عالم گناه خود را حس کرد استخوان خود را سوراخ کرد و در آن زنجیری داخل کرد و آن را بدرختی بلند بست و خود را آویزان کرد، پس گریه و توبه شروع کرد و به مالك الملك و غفار الذنوب جل جلاله الحاح کرد، پس به نبی آن امت وحی شد که این شخص را بگو: توبهٔ تو قبول نمی‌شود، و گناهی که تو خود کرده بودی بخشیدم، اما آن که به گمراه‌کردن تو مُرد و در جهنم رسید جُرم او از تو، به توبه دور نمی‌گردد.

چهارم- اگر آن را حقیر داند و چیزی تصور نکند، هم کبیره می‌گردد.

تنبیه: هر بدعت که در ضروریات (نفس، نسل، عقل یا مال) پیدا شود که از دین باشد کبیره است و هرچه در مستحسنات پیدا شود، به همان تفصیل بالا که گفتیم کبیره است ورنه صغیره است. (از اعتصام شاطبی).

اشکال: آیا ابتداع در امور عادی هم می‌آید یا که مخصوص است به امور عبادی؟ جواب در امور عبادی اتفاقاً بدعت می‌آید، اما در امور عادی اختلافست عده‌ای گفته اند که: می‌آید و عده‌ای گفته اند که: در همان امر عادی، اگر شعبهٔ از عبادی هست می‌آید و اگر نه پس نه، مثالِ عبادی واضح است.

اما مثال عادی مثل عشرگیری و گمرک‌گیری و تقدیم جهال بر علماء در ولایت علمیت و حواله‌کردن کارهای حکومتی و مدارس و قضاوت و فتوی به نا اهلان و پوشیدن لباس امثال فساق و غیره و غیره.

ابونعیم حافظ از محمد بن اسلم روایت می‌کند که محمد بن اسلم را فرزندی پیدا شد، به محمد بن قاسم گفت: دو برّه بگیر تا عقیقه کنم من پسر را، و درهم دیگر مرا داد که بگیر به اینها آرد و غربال نکن و نان کن بیار، پس رفتم آرد گرفته غربال کرده نان پخته آوردم، پس فرمود: این را تو غربال کردی، ده درهم دیگر داد که برو دوباره آرد گرفته غربال ناکرده بیارید، پس آماده کرده آوردم، گفت: یا اباعبدالله عقیقه سنت است و غربال بدعت. و زیبا نیست که در عمل سنت بدعت داخل گردد، و نمی‌خواهم که این نان بدعت در خانهٔ من باشد (این را بیرون به فقراء بده —از شاطبی). سبحان الله بزرگانِ دین چقدر محتاط بودند نان بدعت را در خانه نمی‌گذاشتند و ما خواص و مقتدایان هنوز به جای رسیده ایم که خانه‌های ما پُر از عکس‌های حرام کتب جدید و روزنامه و غیره است. و دیوارهای ما همه بتزخرف‌های گوناگون مزخرف اند، **اللهم اهدنا وارحمنا**.

و بیع و نکاح و شراء و طلاق و اجارات و جنایات نیز از عادات اند.

فصل ششم در بیان فرق بین بدَع و مصالح مرسله و استحسان

دانستن فرق این سه چیز از مهمات مسائل بدَع است، زیرا کـه ندانسـتن فـرق اینهـا منجـر بـه مغالطـه و تخلـیط بـین بـدعت و مصـالح مرسـله و استحسـان می‌گردد، چنانکه کسانی که قائل بدعت حسنه شده انـد، علـتش اینسـت کـه ایشان مصالحِ مرسله و استحسان را نیز از بدعات شمرده انـد، و فـرق و فـارق بین اینها از نظرشان مخفی گشته است، چرا که مصالح مرسله و استحسال هم ظاهرا مستند به اصل شرعی نیستند، مگر در نظر دقیق.

مصالح مرسله آنست که صحابهٔ کرام رضوان الله علیهم را کدام حادثهٔ در وقت خود مزاحم می‌شد و حل آن در نصوص صریح و استنباطی نمی‌دیدند، ولی همان امر را بنا بر مصلحت دینی برای عوام مفید و مهم می‌دانستند، و آن را مخالف شرع هم نمی‌دیدند، آن را جاری می‌کردند، چنانچه از امثله معلوم می‌گردد. و استحسان آنست که در زمان مجتهـدین چنـین حـوادث رو آورد در نصوص و قیاس جلی دلیلی برای آن نمی‌دیدند، اما بعد از نظر غائر دلیلی مخفی انتسابا دیده می‌شود. و بدعت اختراع چیزیست به مثال غیر سابق، چون که این هرسه دلیلی ظاهرا به اصل شرعی انتساب ندارند، با همدیگر مشابهت تامه پیدا کردند که امتیاز آنها بر هرکس مشکل می‌شـد، بـا وجـودی کـه آن هردو در شرع مقبول اند و این مردود است، به قول رومی:

هــردو آن آهــو گیــاه خوردنــد و آب
زان یکی سرگین شـد و زان مشـک نـاب

از غایت امتزاج شبهۀ یگانگی بین اینها در بادی النظر معلوم می‌گردد، و در نفی و اثبات آن دو هم اختلافست، در مصالحِ مرسله چهار قول است: قاضی عیاض و عده‌ای از اصولیین انکار آن کرده اند، تا مستند به اصلی صحیح نباشد، و امام مالک ﷺ مطلقاً اعتبار کرده است، و اکثر احناف و امام شافعی ﷺ آن را اگرچه مستند به اصلی شرعی نباشد قبول کرده اند، لیکن باید به معانی و اصول ثابته قریب باشد. و قول غزالی ﷺ اینجا تفصیلی دارد، و استحسان را امام ابوحنیفه ﷺ و امام مالک ﷺ در احکام معتبر می‌دانند و امام شافعی ﷺ انکارِ آن کرده است.

آگهی: باید دانست که معنی مناسب که حکم به او مرتبط می‌گردد، از سه قسم خالی نیست:

اول- این که شرع مقدس گواهی دهد به قبول آن پس در صحت این اشکالی نیست.

دوم- آنچه شرع گواهی دهد به رد آن، و به قبول این هم راهی نیست.

سوم- آنچه شواهد خاص شرع مقدس از خیر و شر آن خاموش اند و اگر با ملائماتِ شرع موافق باشد -اگرچه دلیل معین نداشته باشد- این مصالح مرسله است و معتبر می باشد.

چند مثالی مختصر: از مصالح مرسله گوش باید کرد تا مزید به تو روشن گردد.

یکی از آنها جمع مصاحف و کتابت آن در زمان صدیقِ اکبر ﷺ و عثمان ذوالنورین ﷺ بود، چنانچه در روایات صریح آمده است که چون که این عمل دلیل منصوص نداشت، ازین وجه با همدگر اولاً اختلاف کردند و بعداً چون به ملائمات شرعیه نظر کردند معلوم شد که نظر شرع در حفظ کتاب و شریعت است، پس آن را ترجیح دادند.

جمع و کتابت علوم دینی نیز بر این موضوع قیاس می شود.

دوم مثل حد شارب خمر است. سوم قضا به تضمین صنّاع[1] است.

چهارم- ضرب و حبس متهم است.

پنجم- جواز شبع از حرام وقت‌نبودن کسب حلال در عام نبودن وسائل حلال مثل مضطر.

ششم- قتل جماعت به واحد[2] است.

هفتم- جواز بیعت المفضول مع وجود افضل است، و امثال اینها بسیار اند. و باید دانست که مرجع مصالح مرسله دو چیز است: نخست- حفظ امر

۱- تضمین صناع = اصطلاح فقهی است، که چون اهل حرفه و صنعت مالی را از مشتری بگیرد که آن را برای تو درست می کنم، و در این هنگام مال در دست او از بین برود ضامن می باشد. [مصحح].

۲- قتل جماعت به واحد = اگر عده ای یک نفر را به قتل برسانند، همه ی آنها قصاص می شوند و به قتل می رسند، حتی در روایات آمده که فاروق اعظم ﷺ فرمودند: اگر اهل حیره در قتل کسی مشارکت داشته باشند همه‌ی آنها را قصاص خواهم کرد. [مصحح].

ضروری در دین. دوم- تخفیف و رفع حرج لازم در دین، و در بدعت یکی ازین دو نیست، پس فرق شان واضح شد.

و در استحسان چون که وجود مستحسن ضروریست و آن یا شرع می‌گردد یا عقل و در بدعت ما ذکر کردیم که نه حسن شرعی هست و نه عقلی، پس فرق این دو هم لائح گشت، و بعضی استحسان را این گونه تعریف کرده اند: آنچه آن را مجتهدی به عقل خود خوب دانسته و به رأی خود به جانب آن میل کند. (از اعتصام شاطبی ج ۲).

باب اول
در بیان رسوم و بدعات مختلف در امکنه و ازمنه مختلفه

رسوم استقراءً سه قسم اند: بعضی از رسوم آنست که آنها را مردمان معصیت می‌دانند اعتقاداً، اما عملاً آنها را سبک می‌دانند و خود را در عمل آنها معذور و مجبور می‌دانند. دوم- آن که آنها را مباح و حلال می‌دانند. سوم- آن که آنها را اطاعت و ثواب می‌دانند.

فصل اول در بیان آن رسومی که آنها را معصیت دانسته عمل می‌کنند

از آنها یکی در عروسی‌ها رسم رقص است که درو اینقدر قبائح است.

۱- دیدن زن نامحرم اهل مجلس را که زنای چشم است، و نغمه و آواز او را شنیدن زنای گوش است، با او حرف‌زدن که زنای زبانست، میلان‌کردن دل به طرف او که زنای دلست، و بعضی دست هم می‌زنند که زنای دست است، و بعضی به اصل عمل هم می‌رسند که عین زناست. در حدیث صحیح این مضمون صراحتاً موجود است، در حدیث دیگر آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمودند: من بسیاری از بندگان را مبتلای عذاب جهنم دیدم، از جملهٔ آنها در مقامی غاری به شکل تنور دیدم که از بالا تنگ و از زیر وسیع بود و پر از آتش بود و درو بسیاری از زنان و مردان برهنه و لخت دیدم که می‌سوزند، چون آتش بالا می‌آید در موج‌های آن بلند می‌گردند و چون پائین می‌رود

ایشان را هم فرو می‌برد، از جبرئیل پرسیدم که ایشان چه کسانی اند؟ فرمودند که: زانیان اند. (رواه البخاری).

و در حدیثی دیگر است که رسول مقبول ﷺ فرمودند: الله تعالی بدچشمان را و زنی که به قصداً جانبِ مرد بیگانه نگاه کند لعنت کند. (رواه البیهقی).

و در حدیثی دیگر است که هرکه نگاه کند به جانب یکی به بدنظری، روزِ قیامت سرب گداخته جهنم در چشم او ریخته می‌شود.

۲- باید خاطر نشان ساخت که گناه علنی از گناه مخفی گران‌تر و سخت‌تر است، در حدیث است که از علامات قرب قیامت یکی علنی بودن زنان آواز خوان، و باجه و رقص و غیره است، در آن وقت باید از باد سُرخ و زلزله و غرق و خسف زمین و مسخ‌شدن صورت ها و سنگ‌باری ترسید. (ترمذی).

این حدیث مبارک گویا پیشین‌گوئی حالات زمان ماست از رقص و غنا و باجه و رادیو ضبط صوت و سینما و تلویزون و چنگ و رباب و مزامیر و سرودهای امروزه. در حدیثی است که بی‌حیائی و فحش و مزامیر در هیچ قومی ظاهر نمی‌گردد، مگر این که طاعون و وبا و هیضه و بیماری‌های گوناگون هم عام می‌گردد که قبلا در بین ایشان نبوده است. (ابن ماجه).

درین زمان مصداق این حدیث را مطالعه باید کرد که از صد یکی را از خاص و عام و شاه و گدا و مرد و زن و شهری و کوهی نمی‌بینی که صحیح

و تندرست باشد، حتما به یک مریضی مبتلا است، این همه از شومی اعمال ماست.

گاه به ما لطف او گاه بلا می‌رسد = صورت اعمال ماست آنچه به ما می‌رسد.

۳- داعی و سرکردهٔ اینکارها که اینقدر مردم را به گناه وادار و آماده کرده و مجلس گناه و آتش معصیت را گرم کرده و داعی شده است، همینقدر گناه برعلیه آن بدبخت ازلی و محارب خدا و رسول می‌آید که همه اهل مجلس کسب کرده اند، بلکه اگر دیگری همین بد رسمی را از او یاد گرفته مروج کرد تا مدتی که این رواج و مروجین در دنیا باقی مانند گناه به این بدبخت در قبر می‌رسد سلسلهٔ جرم او بستهٔ همین عمل است، چنانچه در حدیث است که هرکه روشی بد جاری کند تا آن عمل هست بر او همان عذاب جاری گردد. (مسلم).

۴- رقاصان و خوانندگان کسانی که دور دراز اند را به ذریعهٔ خطوط و قاصد دعوت می‌کنند، و از یک دیگر در انعقاد این مجالس تشکر و قدردانی می کنند، این خود جرمی دیگر است که گناه پوشیده خود را اعلان می‌کنند. در حدیث است که همه بخشیده شوند، مگر شخصی که خدا گناه او را ستر فرموده بود و او خود اظهار و اعلان کرد.

۵- در آن مجلس چنگ و رباب و سرود و شاعر بی‌دین و ضبط و رادیو لازمی قرار داده می‌شود العیاذ بالله این صراحت مقابله با رسول خدا ﷺ است

که فرمودند: خدای ذوالجلال مرا حکم فرموده است که من مزامیز را از دنیا نیست و نابود کنم. (مسند احمد).

تدبر باید کرد که این داعی شوم ازلی و این شاعر بی‌دین و نائب ابلیس چون در مقابلهٔ حبیب رب العالمین خاتم الأولین والآخرین ﷺ قیام کرده است، اگر به جز توبه بمیرد و محروم از شفاعت باشد خطرهٔ خاتمه بالسوء و خلود عذاب دارد.

آگهی: خبردار باید شد که درین زمان پر فتن مروج است که درین مواقع شاعران بی‌دین را می‌برند و بسا است که همین شاعران بی‌دین شعرهای بعض علماء را هم یاد کرده در ضبطها و چنین مجالس فحش می‌خوانند. علماء کرام نباید به اینها شعر و مضمونِ بدهند که شریک یک جرم می‌گردند.

۶- شرکاء مجلس اکثر و بیشتر از نماز و عبادات تغافل دارند، بلکه در نماز و عبادات همسایگان و ارباب قرب و جوار خلل‌ها می‌اندازند و منّاع للخیر می‌گردند، ترک نماز و عبادات جرمی جداگانه و خلل در عبادات بندگان خدا جرمی دیگر است.

۷- در حدیث است که اگر گناه از تو سر زد و تو ناراحت گردی و نیکی اگر شود خوش گردی بدان که تو مؤمنی و اگر نه پس نه. معلوم شد که بسا است که ذوق گناه مردم را از ایمان بیرون کرده در کفر داخل می‌کند و او متوجه نیست. (العیاذ بالله) این حال هر شنونده است حال داعی و سر حلقهٔ و صدر دعوت به مقدار گناه همه است.

۸- بعضی اشخاص در عشق همان رقاصه یا شاعر گرفتار شده تمام دین و مال و آبرو خود برباد می‌کنند، مؤسس مجلس سبب این کار شنیع شده آن شقی درتمام گناهان آنها شریک است.

۹- این که اکثر مردم امروزه آوردن رقاصه و شاعر را در مجلس عروسی ضروری و افتخار می‌دانند و پولها و ماشین‌ها به او صرف می‌کنند و این را ناز و کمال خود می‌دانند، این آن بلای عظیم است که علماء فرموده اند که: موجب زوال ایمان و زن می‌شود.

۱۰- درین مواضع به طریق افتخار و اسراف پولها صرف می‌کنند و اسکناس پنجصدی و هزاری را در هوا می اندازند و پولها را مثل عقد جمع کرده در گردن شاعر می‌اندازند و این اشیاء را کمال خود می‌دانند، اینهم مثل اول مزیل ایمان وزن حلالست.

۱۱- از دور دراز کسانی که معلوم می‌شوند و مبارکبادی می‌فرستند به وسیلۀ کاغذ یا غیر اینان هم شریک گناه اند. در ابوداود موجود است که هرکه گناه نکند، ولی به گناه دیگران راضی باشد هم مثل اوشان گنهگار است.

۱۲- مشارکین در مجلس حتما پول به همراه می برند که برای شاعر و صاحب عروسی دهند، این هم گناهی مستقل است.

برخی نادانان می گویند که با ترک این رسم و رواجها خویش و اقوام از ما ناراحت می شوند. بلی ناراض گردند، ولی خدا و رسول را ناراض مکن.

فصل دوم بعضی از رسومِ مروجه

در بعض جا شغل شطرنج و کبوتر بازی و جنگانیدن خروسان و کبکان است که مکروه و حرام می باشد. شریعت اسلامی این کارها را به علت پیداشدن بغض و عداوت ذات البین و ایجاد غفلت از نماز و ذکر و غیره ممنوع نموده است، پس ظاهر شد که وقتی که علت حرمت قمار این دو چیز (بغض و ایجاد غفلت) شد، پس در هرچه این دو علت دیده شود حرام می گردد، حالا چون دیده آید معلوم است که این بازی ها چه قدر ایجاد غفلت و اشتغال بما لا یعنی اند و اکثر چنان می گردد که موقع به زد کوب و دشنام می‌رسد. در حدیث رسول مقبول ﷺ موجود است که هرکه با نرد بازی کند او نافرمانی خدا و رسول کرد. (احمد و ابن ماجه).

و در حدیثی دیگر آمده است که هرکه، به نرد بازی کرده پس برخاسته نماز خواند، مثال او مثل کسی است که در ریم و خون خنزیر وضو کرده نماز می‌خواند. (احمد).

مرتضی ؓ می‌فرماید که: شطرنج قمار عجم است. ابوموسی اشعری ؓ می‌فرماید که: به شطرنج جز گنهگار بازی نمی کند و در روایتی از اوست که شطرنج باطل است و خداوند متعال باطل را دوست نمی‌دارد.(این هرسه از شعب الإیمان بیهقی اند).

در کتب فقه حرمت شطرنج را مصرح نوشته اند برابر است که درو مال شرط کنند یا نه، بعضی نادانان می گویند که: ما ازین وجه بازی می کنیم که ذکاوت را زیاد می کند و در فنون حرب از او مدد می‌رسد، پس اولاً این

سخن بی‌فائده و حرف بی‌معنی است آن را با ذوکات چه مناسبت، بلکه عقل مخبوط تر میگرد که درو چنان منهمک می گردد که اصلاً توجهش به چیز دیگر نمی‌رود، البته در همین کار فاسد، ذهنش زیاده شده ماهر می گردد. بلکه ضرر در ضرر است و در بارۀ کبوتر بازی وارد است که رسول اکرم ﷺ کسی را دید که در پی کبوتری می‌دود، فرمود: شیطانیست که در عقب شیطان دیگر می‌دود.

(سنن ابوداود، مسند امام احمد، سنن ابن ماجه و سنن بیهقی)

و ظاهر است که در این عمل هم ایجاد غفلت از ذکر الهی و اشتغال بما لا یعنی است که مکروه و حرامست.

چه بسا که کبوتر باز بر سر کوه و بام بلند می‌رود، و حرم سرای دیگران ظاهر می گردد و او باک نمی کند. ازین سبب در شامی نوشته است که کبوترباز اگر همچنین کرد و بعد از تنبیه متوجه نشد محاسب، کبوترهای او را گرفته ذبح کند، الغرض اینهم یکی از مفاسد است، و به نسبت جنگانیدن بهایم آمده است که آن حضرت ﷺ از جنگانیدن حیوانات منع فرموده است. درین حکم مرغ و کبک و گوسفند و گاو همه داخل اند، چرا که این اذیت بی‌زبانها است و دوم همان بازی شاغل و مانع از ذکر خدا است.

فصل سوم بعضی ازیـن رسـوم آتـش بـازی و تیرانـدازی در مواقـع عروسی است

درین هم گناه‌های ذیل موجود است. ۱- تضییع مال است کـه حرمـت آن از قرآن ثابت است. ۲- تیراندازی بسا که صورت افتخار اختیـار می‌کنـد و ایـن جرمی دیگر است. ۳- چه بسا که در کنار بازار این کار انجـام می‌شـود و در آن ظاهر است که احتیاط نیست شاید حیوانی که مال خود یا غیر است ضائع گردد یا کدام انسانی را برسد. ۴- بساست کـه در نشـۀ آن منهمـک گشـته از نماز یا جماعت باز ماند.

و بعضی ازین رسوم کوتاه‌کردن یـا تراشـیدن ریـش اسـت، و درازکـردن بروت و درازکردن موی سر است. کوتاه‌کردن و تراشیدن ریش و درازکردن بروت و موی مثل زنان همه حرامست و چیدن موی از قفا مکروه است.

و بساست که بر ریش می‌خندند و مسخره می‌کنند و داشـتن بـروت را بـه طریق افتخار می‌کنند، درین صورت سالم‌ماندن ایمان هم دشوار می‌گـردد و تجدید نکاح لازم می‌گردد. و یکی ازیـن رسـوم وسـمه زدن ریش‌سـفید بـه وسمه سیاه است که حرام می باشد. در حدیث است آخر زمانه کسانی باشند که چون سینه کبوتر ریش خود سیاه می‌کنند و بوی جنـت را هـم نمی‌بیننـد. در ابوداود و نسائی آمده است: این شخص بی‌چاره فریب‌دهنده بیننده بوده و فطرت الهی را تغییر میدهد.

و یکی ازین رسوم گره‌دادن ریش است مثلِ سِکیها. و یکی ازیـن رسـوم تراشیدن موی پیشانی خوردان یا بزرگ سالان اسـت، و یـا تراشـیدن اطـراف

سر و موی گذاشتن تنها در وسط آن. یا تراشیدن اطراف سر و گذاشتن موی در اطراف آن اس یا تراشیدن سر و کنار گذاشتن موی در کنار دو گوش است ازین هم جناب رسول مقبول ﷺ منع فرموده اند. (ابوداود).

و یکی از رسوم مروجه درازکردن شلوار یا ازار است مردها آن را پائین‌تر از شتالنگ می گذارند و وسیع و درازکردن آستین و کشاده‌کردن و زیاد بزرگ‌کردن شلوار زنان، و را درازکردن شملۀ دستار مردان است پائین‌تر از نشسته‌گاه و درازکردن قمیص از شتالنگ برای مردان است چنانچه در عرب امروزه مروج است. در بخاری و مسلم است که پیغمبر ﷺ فرمودند که: الله تعالی، به جانب شخص که ازار او از شتالنگ پائین‌تر است در روزِ قیامت به نظر رحمت نظر نمی‌کند. و در روایتی از بخاریست که: هر ازار که پائین از شتالنگ باشد در دوزخست. و در حدیثی دیگر حرمت درازکردن همه لباس‌ها موجود است. (ابوداود و نسائی و ابن ماجه روایت کرده اند).

بعضی انسان های کج‌فهم می‌گویند که: درازکردن شلوار و ازار از راه تکبر حرامست و ما از تکبر نمی‌کنیم خوب باید فهمید که این فریب شیطانست، خیر اگر از راه تکبر نیست، پس چرا ترک سنت کرده به اختیار خود این عمل را انجام می‌دهد و از بلندکردن شرمش می‌آید این عملش خود نشانِ تکبر است، تکبر نیتی دیگر نمی‌خواهد که نیتِ تکبر هم بکند. آری اگر نیت هم کرده است دو گناه شدند یکی عزم نیت بر گناه و دوم نفس فعل آن.

دوم این که در احادیث اگر کدام جا قید تکبر آمده است قید اتفاقیست نه قید احترازی که از آن غیر حالت تکبر مستثنی گردد و چونکه اکثر مردمان به همین قصد می‌کنند آنحضرت ﷺ این قید را ذکر فرمود، شرح این مسئله را در پیکار با اسبال ازار[1] مطالعه باید کرد.

بعضی دانشمندان و صوفی ها برای اظهار تقوی خود جلو مردم در وقت نماز بلند می‌کنند و خارج از آن احتیاط ندارند، مسلّم است که در نماز گناهش زیاده است، اما خارج از نماز شاید طبق رأی این ها احتیاط از گناه لازم نیست، فقط در نماز است و بس. برین عقل و دانش بباید گریست. و بعضی اصل شلوار را دراز می‌کنند، پس آن را بالا جمع کرده بلند می‌کنند، اینهم در حکم اسبال است، مگر آن که خیاط را گفته بود و او نکرد، و برای خیاط اینچنین لباس دراز دوختن هم روا نیست، این رزق مشتبه است و از خدا باید بترسد، و لباس غیر شرعی ندوزد. و یکی از رسومِ مروجه زیاده کوتاه‌کردن لباس است به نظر شوق و تزیین و یکی از رسوم لباس را به طرز لباس کفار و فساق‌کردنست و غیره و غیره.

و بدترین رسمِ مروج درین زمان کوتاه‌کردن لباس زنان است، و رقیق لباس پوشیدن و شلوار وسیع پوشیدنست، مثلاً اگر زنی نمازخوان تمام عمر با جامه یا پاجامه که لباس کوتاه باشد و یا روسری نازک که جسم و موی سر -اگرچه نصف و ربع گوش- ظاهر باشد و همین را پوشیده نماز خواند چون

۱- اسبال ازار= پائین گذاشتن شلوار از شتالنگ. [مصحح].

بمیرد قابل جنازه نیست، گویا او بی‌نماز مرده است، همه نمازهای عمر او برباد اند، و زنی که لباسش چون لباس مردان کوتاه باشد بنابر تشبیه با مردان ملعون است، افسوس و صد افسوس که درین زمانه از عوام گذشته خواص و اهل بیت‌شان نیز ازین بلیات خالی نیستند. خداوند رحم فرماید.

و یکی ازین رسوم مروجه‌داشتن سگ و نهادن عکس و تصویر بدون ضرورت است. در حدیث است که در هر خانه که تصویر و سگ باشد فرشته رحمت در آن خانه داخل نمی‌گردد، مزید تفصیل مسئله تصویر را در تحذیر از احقر مطالعه باید کرد.

یکی از رسوم مروجه اختیارکردن وضع بی‌دین ها و لامذهبان در لباس مثل کوت و پتلون یا طرز نشست و برخاست و سلام و کلام و خورد و نوش یا در حلیه و روش و غیره بی‌ضرورت است مثلا در سلام فقط دست بلندکردن به جز لفظ سلام، و سلام علیکم بغیر الف ولام گفتن در ملکی که شعار قومی همین است، و وقت مصافحه پشت خم‌کردن، تنها به یک دست مصافحه‌کردن و وقت سلام دست به سینه نهاده و وقت وداع خدا حافظ گفتن و غیره و غیره.

چرا که در حدیث آمده است که هرکه خود را به قومی مشابه کند، پس او از همان جماعت است. (مسند احمد و سنن ابوداود).

باب دوم
در بیان رسومی که عوام الناس آنها را مباح می‌دانند

فصل اول: از آن رسمها اکثر رسوم عروسی است که گذشته از عوام بلکه خواص و ثقات و قضات و علماء بزرگ دران سرگرم می باشند، و اگر بر آنان اعتراض شود گویند که: چیزی نیست درین خانه نه رقص است و نه سرود و دیگر خرافات، بلکه دعوتی سنت است چند نفر جمع می‌شوند، و طعام می خورند و خوش حالی می کنند.

اخطار: عزیزان من! وجه غلط فهمی این خواص و عدم اهمیت ایشان، دلیل جواز این عمل و رسوم منکر آن نیست، بلکه رواج ها نظر این جماعت را کمزور و ضعیف کرده است که امور مباح را می‌بینند، اما متوجه مفاسد خطیر این رسم و رواجها نمی شوند، چنانچه طفل نادان ذائقهٔ شیرینی و رنگ آن را دیده می فهمد که چه چیزی عالیست و بر مضرتهای آن پی نمی‌برد، اما پدر و مادر او بر مضرت‌های مخفی آن آگاهند. ازین سبب او را منع می‌کنند و نمی‌گذارند و آن طفل خیرخواهان خود را دشمن تصور می‌کند حالان که بزرگ‌ترین دوست او هستند.

جشن تولد برای فرزند یکی از رسوم زشت و مروج در بین مسلمانان است:

۱- خصوصا اگر فرزند اول باشد جشن گرفتن برای او را لازم می دانند.

۲- و در بعض جا وقت درد زه زن، اطرافیانش چهار قطعه نـان بـه چهـار جهت به نام شیخ و بزرگ برای دفع بلا می‌اندازند که این کار شرک است.

۳- بعد پیدائش کودک در پیشانی و سربینی و زنخ او سیاهی بـرای دفـع بلا استعمال می‌کنند و آن را پاسبان می‌گویند، و بعضی این کـار خـود را از حدیثی ضعیف مروی از حضرت ذالنورین ﷺ دلیل می‌گیرند.

۴- کارد یا چاقو زیر سر او می‌نهند.

۵- روغن برای چرب‌کـردن مختصـر در تمـام محلـه فرسـتادن نـزد زنـان ضروری دانند.

۶- تقسیم حلوا را برای اهل محله لازمی می‌دانند.

۷- در شب‌های بیماری آن زن جمـع شـده نغمـه و ترنمـات کـه چوگـان نامند می‌خوانند.

۸- تا چهارده و چهل مکمـل نگـردد بعضـی جـا عادتسـت کـه زن غسـل نکرده نماز نمی‌خواند اگرچه جلوتر پـاک گـردد و حقیقـت ایـن اسـت کـه هروقت پاک گردد باید نماز بخواند پس اگر قدرت غسل ندارد تیمم کند.

رسوم عقیقه: فقط عقیقه مستحب یا سنت اینست که روز هفتم برای پسر دو گوسفند یا یکی و برای دختر یـک گوسـفند ذبـح نمـوده، خـام یـا پختـه گوشت آن را تقسیم کند و سر طفل را تراشیده هموزن آن نقره صدقه کند.

رسم اول: عده ای از خوانین و یا اقربای خود را در روز خاصـی دعـوت نموده و به نام عقیقه به آنها طعام می دهد، قابل یاد آوری است که در عقیقـه

دعوت لازمی نیست بلکه گوشت عقیقه را خام یـا پختـه بـه همسـایه، غربـا و اغنیا بدهد.

۲- بعض جا روز عقیقه از مردمان کمک می‌گیرند و پول جمع می کنند.

۳- برخی لازم می دانند ران عقیقه را به دایه بدهند که این کار نیـز جـزء بدعات به حساب می آید.

رسوم ختنه: ۱- بزرگترین رسم درین روز دعوت عمومی اهـل محلـه یـا قریه است که این امر بکلی مقابل سنت و مخالفت رسول اکرم ﷺ اسـت. در مسند امام احمد از حسن روایت است که عثمان بن ابی العاص ﷺ را در ختنهٔ دعوت کردند آن بزرگوار از تشریف‌بردن انکار صریح کرده و فرمودند که: ما در عهد پاک سرور کائنات ﷺ نه در ختنه ها رفته ایم و نه بـرای ایـن کـار دعوتی می گرفته اند. ازین حدیث بدعیت و قباحت این امر شنیع واضح شد.

۲- بلا بر بلا این است که امروزه از مردمان جمع شده درین دعوت پـول چنده (کمک) یا اجباراً یا استحیاءً می‌گیرند که هردو حرامند بـنص قـرآن و حدیث که مـال کسـی بـه جبـر خـوردن یـا بـه غیـر طیـب نفـس او خـوردن حرامست، درین صورت چهار کبیره جمع است:

نخست- رسمیت این عمل، دوم- خوردن مال غیر، سوم- به طریق جبر و استحیاء. چهارم- سوال حرام. و شنیده شده است که در بعضی جا این بلا در خواص هم مروج شده است، ایشان باید تدبر نمایند که اگـر عـوام در چنـین

اموری به ایشان اقتدا کنند -و صد در صد می‌کنند- و این سنت سیئه از ایشان مروج گردد، چه قدر بلائی عظیم است.

با وجود این که اگر خواص بینند از عمل مستحب ما کسی استدلال معصیت و بدعت می‌کند قاعده فقه است که همان مستحب هم برایشان حرام و کبیره می‌گردد؛ زیرا که ویل برای نادان یکبار و برای دانشمند هفت بار یا هفتاد بار آمده است، **نعوذ بالله من أن نكون منبع الشر، اللهم اجعلنا منبع الخير برحمتك آمين.**

۳- و بعض جا بنابر انجام همین رسم ختنه پسر را مدتها مهلت می‌دهند و تأخیر می‌کنند که حالا پول دعوت نداریم.

۴- آتش بر آتش و قیامت کبری این که در موقع ختنه شاعران بی‌دین آورده می‌شوند و مال‌های حرام این بدبختان را این عیاشان به ناحق می گیرند و اگر شاعر میسر نگردد لا محاله در نیابت شیطان فرزند او را می‌آورند، یعنی باجه و ضبط و ویدیو روشن می کنند. و طَبَق بازی انجام می‌دهند که فقط در همین یک امر کبائر بی‌تعداد جمع می‌گردد. مسلمان افسوس بر تو که در مخالفت خدا و رسول او کمر بسته و دعوای ایمان می‌کنی.

فهيهات وهيهات تعصي الرسول وأنت تظهر حبه
هـــــذا لعمـــــري في المثـــــال بـــــديع
لوكـــــان حبـــــك صـــــادقا لأ طعتـــــه
إن المحـــــب لمـــــن يحـــــب مطيـــــع

خیلی عجیب و بعید است! نافرمانی پیامبر را می‌کنی و ادعای دوستی ایشان را داری! این کاری که تو می‌کنی نمونه‌ی کم پیدا است، اگر واقعا ایشان را دوست می‌داشتی از ایشان اطاعت می‌کردی، دوستدار از محبوبش فرمانبرداری می‌کند!

به قول رومی:

میم واو میم و نون تشریف نیست
لفظ مؤمن جز پی تعریف نیست

۵- این اعمال شنیع را بخاطر اظهار تفاخر و مباهات انجام می دهند.

۶- در برخی جاها پسر را مثلِ عروس تزیین کرده و بر مرکبی سوار می کنند.

اما اگر در مواقع ختنه بی‌سر و صدا بخاطر شکر نعمت مهمانی مختصری برای چند تن از دوستان گرفت –انشاالله- مانعی ندارد.

فصل دوم در بیان رسوم خواستگاری و ازدواج

باید دانست که این رسوم به جای عروج کرده است که عروسی امروزه را در مقابل سنت، قیامت کبری و رسوم خواستگاری را -به قول حکیم الأمت- قیامت صغری معرفی باید کرد.

۱- یکی اینست که چون گفتگوی خواستگاری شروع می‌گردد، پدر دختر درین زمان ما اولاً فکر می‌کند که آیا داماد صاحب مال یا جاه است و ملا نیست و راه دزدی و مکر و شیادی را برای تحصیل دنیا یاد گرفته است یا

نه، و اگر واجد این شراط بود، پس نمی‌بیند که کفو دختر من است یا نه، دیانت دارد یا نه، نماز ادا می‌کند یا نه، مسلمانست یا کافر، حر است یا عبد پس بصد خوشی و نشاط استقبال می‌کند، با وجودی که شرع مقدس اولا نظر در دیانت و کفویت دارد نه غیر. مرضی این شخص ناهموار و مرضی شرع مقدس با همدگر تضاد دارند. در حدیث است که از علاماتِ قیامت یکی همین است که آن زمان، لئیم ابن لئیم بهترین مردمان می‌گردد و مردم، دنیا را بر دین ترجیح می‌دهند.

۲- اولیاء زن می‌گویند: این قدر رشوت هم ما از تو می‌خواهیم و کسانی که تقوی می‌کنند می‌گویند: ما از تو هزار تومان از مهر اصلی به عنوان ازدیاد مهر می‌گیریم، و در حقیقت خود می‌خورد، اگر مهر است چرا به دختر حواله نمی‌کند؟ و اگر گوید که: دختر معاف کرده و به من هدیه کرده است، این دروغست اگر زن صغیره باشد یا کبیره درین مورد هدیه‌کردن و معاف‌کردن او اعتبار ندارد کما فی فتاوی امدادیه، پس در هردو صورت رشوت حرامست. رشوت و سود با سی زنای مادر برابر است. استغفر الله.

۳- اولیاء دختر غیر از مهر شرعی مهر دیگر طی می‌کنند و شرط مقرر می‌کنند که، این قدر جامه و پاجامه و عیدی و قربانی و روغن و گوسفند و قند و چای و آرد و برنج و حنا و ... . اگر می‌آری خیر و اگر نه وصلت ما و شما ممکن نیست. این شروط و اشیاء همه حرام و رشوت اند، اما اگر به غیر

شرط از جانب مرد چیزی آوردند برای ایشان استعمال آن -اگر مانعی شرعی دیگر نیست- باکی نیست.

۴- اقربای داماد او را مجبور می کنند که بر اساس رسم و رواجهای شایع در بین آنان او برود و هرطور شده مبلغی را پیدا کند و به مصرف برساند، گاهی بین اقوام رفته و خیرات جمع می کند که به قول افغانها این کار را نموری می گویند و به قول بلوچها بجّار میکند، درین عمل شنیع چند گناه کبیره جمع است: نخست- سوال است که بغیر ضرورت شرعی حرامست و اینجا هیچ ضرورتی نیست.

دوم- غرض افتخار و مباهات است.

سوم- ریا و اظهار جاه است.

چهارم- اسراف حرام است.

پنجم- اینقدر مسلمان را چنین مال حرام و مشتبه خوارنیدن کبیره دیگر است. ششم- برای دیگران اینچنین رسوم را معرفی کردن بالخصوص اگر دیگران به کردار او اقتدا نمایند.

هفتم- اگر مقتداست سنت سیئه ازو جاری می گردد.

هشتم- اینقدر گناه را جهراً کردن و علنا با سنت مصطفی ﷺ معارضه کردن چه بلا و قیامت کبری ایجاد می کند فکر باید کرد.

و بعضی اشخاص می گویند که: ما نمی‌خواهیم ولی مردمان این رسوم را بر ما تحمیل می کنند، و اگر اجرا نکنیم مورد نکوهش قرار می گیریم. گویم: مسلّم ولی این هم از علتِ همان جریان رسم است که معروف است، اینجا

معروف کاالمشروط[1]است خود بخواهد یا نخواهد بر او تحمیل می گردد چون او نیز بر دیگران تحمیل کرده است. ودرین خرافات به قول حکیم الامت[2] خواص و علماء و اصفیاء و ثقات هم گرفتار اند و مداهنت اختیار می کنند إلا ما شاء الله. خداوند رحم فرماید، و قرض هم به چنین مواضع جواز شرعی ندارد.

۵- چون خبر طی گردید کسان مرد همین اشیاء و پارچه های عروسی را می‌برند درین زمانه بعض جا رسم است که مادر دختر پارچه ها را به همه زنان محله می‌فرستد که ببیند درین هم چندین خرافاتست که نیاز به تفصیل دارد.

۶- بعضی جا تعیین پارچه ها و صندوقها هم مروج است که به این نوع و رنگ و مواصفات باشد.

۷- دختر را چند روز در خلوت می‌نشانند اگرچه گرمی و سختی باشد، و او را اجازه ی رفتن به مستراح و وضو گرفتن و غیره هم –جز به سختی- نمی دهند، این رسم در قرن اول نبود.

۱- المعروف کالمشروط قاعده‌ی اصولی است، به معنای: آنچه در بین عرف و اجتماع شناخته شده است مانند مشروط (شرط کرده شده) می باشد[مصحح].

۲- در اصطلاح علمای احناف شبه قارة هند حکیم الأمت اشرف علی تهانوی (۱۲۸۰-۱۳۶۴هـ) می باشد. [مصحح].

۸- حالا به هرطرف از اقوام و غیره سلسله دعوت الی الشر شروع می‌گردد بخط و به قاصد. مردان را قاصد مرد و زنان را قاصد زن می‌فرستند و از هرجا جمع می‌کنند تا شر و خرافات بیشتر گردد، این تنها جالب صدها معصیت است که بیان آن طولی دارد، این یک گناه نیست، بلکه صدها گناه است.

۹- درین مواقع تا سه شب یا بیشتر جمع‌شدن زنان نزدِ عروس و تقسیم حِنا و غیره از نغمه و ترنم و دست بازی و زبان‌سازی را ضروری قرار می‌دهند، و در بعضی جاها شاعر و رقاصه و دهل و سرود و چنگ و باجه و رادیو و تلویزیون هم می آورند که این نار علی النار است و تنها جامع هزارها کبیره است. و درین زمان نزد برخی ارباب جاه و ثروت احضار شراب و شیره خشخاص هم لازمی شده است. استغفر الله و نعوذ بالله، ای مرد مسلم با اینقدر معارضه با خدا و رسول ادعای ایمان و زن حلال داری زودتر توبه کن تا از موت ناگاه نجات یابی که بر سر افتاده موقع توبه هم نمی‌دهد.

۱۰- حالا قیامت کبری آمد که روز و شب زفاف است. درین روز، چه کارهای حرام که انجام نمی شود، و در هنگام برون بردن عروس بر سر آب بصد دبدبه و افتخار و پول‌ریزی و تیراندازی و غیره و غیره خرافات جمع می‌شود که از دائره بیان خارج است، خداوند رحم فرماید.

تا چند روز مسلسل قبل نکاح و زفاف مجلس‌ها گرم و میدان خورد و نوش اسراف و تبذیر و افتخار و مباهات ادامه دارد. گویا مجالس نشاط و

فرحت شیاطین گرم گرم می‌رود. العیاذ بالله گمان نیست که درین مجالس کدام گناهی که بودنی است جمع نگردد و نباشد.

۱۲- اگر ولیمه به درجهٔ شرعیست بازهم جلو از عقد نکاح محض رسمی است و ولیمه نیست.

۱۳- چون شب زفاف آمد شوهر را عده ای زن نامحرم به خانهٔ عروس می‌رساند و عده ای مرد نیز با او می باشند که اول نظر همان عم‌زاده ها بر چهرهٔ محترمه عروس افتد!! این کار چه فحش صریح است.

۱۴- این وقت کنیز و چاکر در رامی بندد که من صد تومان رسما می‌خواهم.

۱۵- بساست که در شب زفاف بعضی زنان بی‌فکر[1] پسِ پشت خانه عروس و داماد گوش می‌دهند که با همدگر چه حرف می‌زنند. بی‌غیرتی است تدبر باید کرد.

۱۶- سر صبح همسایه ها و اقوام محرم و نامحرم چیزی آورده بر سر عروس و داماد می‌ریزند.

۱۷- مرد را هم حنا و غیره بر دست و پا می‌زنند و مشابه زنان می‌کنند که مکروه است.

۱- البته این ها زنانی اند که شوهران پست و بی غیرت دارند، و اگر هر شوهری جلو زن خود را بگیرد این کارها هرگز اتفاق نمی افتد. [مصحح].

۱۸- بعضی جاها کاردی هم در گردن و مرد آویزان می‌کنند که پاسبانست این هم رسمی است.

۱۹- خواندن کلمات و آمنت بالله را هر خاص و عام ضروری می‌دانند.

۲۰- اجرت نکاح را مُلاّ لازمی می‌گیرد.

۲۱- دست عروس را گرفتن و پرسیدن را بعضی جاها لازمی می‌دانند.

۲۲- بعضی جاها صبح زفاف تا چند روز عروس و داماد را غذائی معین می‌دهند و غیر آن را شگون می‌دانند.

۲۳- بعضی جاها از مدعوین پول می‌گیرند، این کار اکیداً حرام است.

۲۴- بعضی جاها در گردن عروس عقد گل و غیره می‌اندازند.

۲۵- عموماً رسم شده است که مرد را نزد زن می‌برند، بلکه اگر امکان ستر و محرم و غیره باشد زن در خانهٔ مرد برده شود سنت است، اما اگر خوف هتک ستر و دیدن نامحرم باشد مرد را برند هم جواز دارد.

۲۶- بعضی جاها برخی ماهها و شبها و روزها را برای نکاح منحوس می‌دانند شرک است.

غرض و خلاصه: این مجالس از گناه های بزرگی که هر یک شامل چند گناه دیگر است مملو می باشند،

نخست- التزام مالایلتزم[1]. دوم- اسراف و تبذیر، سوم- افتخار و مباهات، چهارم- تشبه به کفار، پنجم- بلا ضرورت قرض گرفتن یا قرض بانک گرفتن که سود است، ششم- جبر در تبرعات، هفتم- بی‌ستری و بی‌پردگی، هشتم- ترک فساد عقیده، نهم- فوت نماز با جماعت، دهم- اعانت علی المعصیت، یازدهم- اصرار و استحسان معاصی، دوازدهم- تأسیس سنت سیئه، سیزدهم- تحریض برخلاف سنت و شریعت، و خرابی این اعمال از قرآن و حدیث به نصوص صریحه ثابت اند.

چنانچه مختصراً ذکر می‌شود، الله ﷻ ارشاد فرموده است که: ﴿وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ﴾ [انعام: ۱۴۱]. «اسراف نکنید هرآئینه الله تعالی دوست نمی‌دارد اسراف‌کننده‌گان را». و در جای دیگر ارشاد می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧﴾ [اسراء: ۲۷]. «بیهوده صرف‌کنندگان برادر شیطان اند و شیطان ناشکر پروردگار خود است». و در حدیث شریف است که هر شخص که کاری برای نام‌آوری و شهرت و افتخار کند، الله تعالی روز قیامت او را رسوا می کند و هرکه برای شنوانیدن مردمان کاری کند، خداوند روز قیامت عیوب او را به مردمان می‌شنواند. ازین معلوم شد که از التزام مالایتلزم شیطان راضی می‌گردد.

۱- لازم دانستن رسم و رواجهای که از نگاه شرعی پایبندی به آنها لازم نیست بلکه باید با قدرت و قوت کامل این رسم و رواجها دور افگنده شود، تا مسلمانها طعم ساده زیستی و رأفت این دین حنیف را بچشند. [مصحح].

محققین فرموده اند که: وقتی که اصرار بر مندوبات به این حالست، پس اصرار بر مباح را چه حالست؟ و در حدیث است که رسول اکرم ﷺ سودگیرنده و دهنده را لعنت فرمود. و در حدیث است که حلال نیست مال هیچ مسلمان، مگر به خوشی خاطر او. ازین معلوم شد که جبر در تبرعات روا نیست. و در حدیث است که لعنت کند الله تعالی نگاه‌کنندهٔ بیگانه و نگاه کرده‌شده را.

خلاصه: هریکی ازین اعمال با صراحت قرآن و حدیث منع شده است، جای هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد.

پس عزیزان من مقتضای عقل و ایمان این است که چون خرابی این اعمال عقلاً و نقلاً ثابت شد همت کرده همه را ترک باید کرد و به بدنامی و ملامت و طعن نگه نکنی، بلکه از قرآن مقدس و تجربه، ثابت است که در اطاعت خداوند قدوس نیک‌نامی و عزت بالاتر موجود است، اینچنین ولیمه را حدیث مقدس شرالطعام فرموده است، نه اینچنین ولیمه جائز است، و نه قبول‌کردن آن جائز است، و این هم معلوم شد که این طعام‌های عروسی که امروزه داده می‌شوند اکثر آنها چنان اند که خوردن و خورانیدن آنها روا نیست دیندار را لازمست که در هر عروسی که این رسوم باشند نه خود شرکت کند و نه دیگران را اجازه ی رفتن دهد و از رفتن صاف انکار کند. ملاحظه خویشی و قومی و استاذی و شیخی کسی در بدعات و رسوم نکند که رضای خدا و رسول مقدم از هرچیز است.

بعض اشخاص می‌گویند: فلان عالم چنین می‌کند، این دلیل در شرعی بودن چیزی نیست، عالم تابع شریعت است و شریعت تابع عالم نمی باشد.

و نیز بعضی ملایان ساده‌لوح که تا اندازه ی دین را می‌فهمند آنجا که این رسوم اند در آن مجلس و آن خانه نروند و نخورند و اگر در مکانی دیگر نشسته همان غذا را بخورند مانعی نمی باشد. علامه گنگوهی[1] در فتاوی رشیدیه نوشته است که، اگر هرجا بخورد روا نیست، و اگر در خانهٔ او فرستادند اگر از نخوردن خوف فسادی و اغتشاشی دارد، پس دل ناخواسته بخورد و اگر خاص است ازین هم احتیاط کند، از همین رسوم مروجه یکی مغالاة در مهر است، که بسیاری آن را اختیار کرده و افتخار دارند، این هم خلاف سنت است منظور از آن نام‌آوری و افتخار است نه غیر.

طریق ولیمه مسنونه فقط اینست که بلا تکلف و بلا تفاخر به طریق اختصار هرچه دست او برسد مقدار قدرت او چند شخص را دعوت بدهد و بس و بعد از عقد نکاح یا زفاف باشد.

از رسوم مروجه و مخل در دین، بنابر تحصیل منافع دنیوی و مادی و تحصیل مناصب نزد بادشاهان خواندن علوم جدید و عصری است و توغل در آنها به حدی که از علوم دینی تغافل و بی‌اعتنائی ورزد، چون که ضرر این علوم معقول محض و جدید، اظهر من الشمس است تحت وعید قرآنی

۱- رشید احمد گنگوهی متوفی سال ۱۳۳۹ هجری از بزرگان علمای احناف در شبه قارة هند. [مصحح].

داخل اند: ﴿وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ﴾ [بقره: ۱۰۲]. «و آنچه را که می‌آموختند به آنان زیان می‌رساند و به آنان سود نمی‌بخشید» هرچند که محصلان انگریزی و فلسفه و علوم جدیده بگویند که: درین تعلیم چه خلل است که این فقط زبان دانی و معلوماتست چه نقص دارد؟. مسلّم، اما اینقدر اباحت ذاتی آن را ثابت می‌کند و بس، لیکن اینجا نظر نکرده اند که مباح چون وسیلهٔ معصیت و فساد عقائد و بی‌اعتنائی از علوم حقه گردد یا به نیتِ ارتکاب معصیت آن را اختیار کند، پس آن مباح هم معصیت می‌گردد، مثلاً رفتن به راه فی نفسه جائز است، اما اگر به نیت دزدی و رهزنی و آزار کسی برود حرام می‌گردد. و ظاهر است که این اشخاص که تحصیلِ علومِ جدیده می‌کنند مآل و ثمرهٔ تعلیم شان فساد عقائد و تحقیرِ علوم و علماء دینی است و حصول مناصب خلاف شرع که آنهم مترجم یا سیکرتیر بودن و محکومیت زیردست کفار یا ظالمانست، حالا واضح است که چه قدر خرابی و حرام درو جمع شد، این هم حرام گردید. و از همین قبیل است تعلیم جدیدی که موجب تنافر از سلف صالحین و ائمهٔ دین و اتباع سواد اعظم باشد، اگرچه در مکه مکرمه باشد یا مدینه منوره؛ زیرا که در حدیث مکرم لزوم اتباع سواد اعظم و بندکردن زبان خود از طعن سلف صالحین آمده است. و از رسوم مروجه رفتن بعضی مسلمانان بلکه بعض اصفیاء و علماء است برای دیدن و تماشاکردن و تفریح‌کردن بعض مجالس و سمینارهای خلاف شرع که اکثر درین مواضع خلاف شرع موجود است مثل مجلس

اسپ‌دوانی و تفریح اهل بدعت و نوروز و غیره. بالخصوص مقتدایان را درین مجامع رفتن کثرت سواد فساق و کفار و تائید و ترویج این معاصی است، و در حدیث است که، هرکه سواد قومی را زیاده کند او در زمره ی ایشان شمار می شود، حتی که رسول خدا ﷺ صحابه و امت را از نشستن کنار راه منع فرمودند، زیرا که درین مواضع انسان از گناه نجات نمی‌یابد. و در حدیثی دیگر است که قریب قیامت لشکری را که برای اهانت کعبه معظمه می‌آیند زمین خسف می‌کند. ام سلمه رضی الله عنها پرسیدند که درینها بی‌گناه هم هستند که همراه کرده شده اند، فرمود: همه را زمین فرو می‌برد، اگرچه طبق اعمال خود می‌خیزند.

معلوم شد که دخول درین جماعات موجب هلاکی است اگر چه صورتا با آنها باشد. و از رسوم مروجه بزرگ تملق و شاطری در حضور بادشاهان برای حصول نفع مادی و حصول نام و جاه یا حصول خدمت و نوکری و مأموریت و نام‌نویسی در دفترشان برای تحصیل منافع مادی است، چرا که آنحضرت ﷺ فرموده است: بد عالمیست که بر در شاهان به تحصیل منافع دنیوی برود. و در حدیثی دیگر است که او دزد دین است بر او اعتماد نباید کرد. و در حدیثی دیگر است که اگر گوید که: من می‌روم از نفع ایشان برخوردار می‌شوم و به عمل و کارشان کار ندارم، دروغ می‌گوید، زیرا هرکه در دود رود جامهٔ او دود اندود می‌گردد.

جامه از دود اش سیاه و زشت گشت، هرکه گرد کورهٔ انگشت گشت.

و عقلاً هم مسلم است که این شعبهٔ از اعتماد علی غیر الله است که جزء شرکست، و دوم درین عمل ذلت علم است که برای عالم تذلیل علم خود، به اختیار خود حرامست، سوم ذلت نفس خود و دیگر علماء است بحکم، اگر گاوی بیفتد در علف‌زار بیالاید همه گاوان دِه را و این حرامی دیگر است، چهارم تحقیر دین است و این حرامی دیگر است، پنجم کشادن باب ملامت و طعن و غیبت عوام و دیگر خواص است و این همه گناهان شان راجع به همان فرد است که فعل او سبب این کار شده است، زیرا که در حدیث است: «**اتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهَم**» چون در موضع تهمت می‌رود دیگران به تهمت او مسبب اویند و او سبب گشته است.

باب سوم
در بیان رسومی که آنها را عبادت دانسته و چون عبادت انجام می‌دهند

فصل اول: ازین رسوم‌یکی رسم جلسه میلاد شریف است و آن را سه صورت است، حکم هریکی جداگانه است. صورت اولی آن جلسه که در او قیود مروجه و متعارفه هیچ قیدی نباشد نه از قیود مباحه و نه از مکروه مثلاً چند مردم اتفاقاً جمع شده کسی اوشان را محض به این کار دعوت نداده جمع نکرده است، پس درین مجمع خواه به کتاب یا به زبان حالات مولد شریف فخرِ موجودات ﷺ و دیگر اخلاق و شمایل ایشان کرده شد، و در اثناء این بیان اگر ضرورت امر بالمعروف و نهی عن المنکر بود از آن هم دریغ نکرد، یا که اصل اجتماع برای استماع وعظ و احکام بود در ضمن آن چیزی از مولد و فضائل شریف ذکر کرد هم مانعی نیست، بلکه مستحب است و سنت که این طریق از صحابه رضوان الله علیهم مرویست.

صورت دوم این که، در آن قیود غیر مشروع موجود باشند که در ذات خود قبیح و معصیت اند، مثلاً روایات موضوع بیان کند یا امارد[1] خوبصورت و خوب‌صوت در آن غزل‌خوانی کنند، یا مال رشوت و حرام در آن جلسه صرف شود یا زیاده از ضرورت برق‌ها و فرش ها و آرائش‌ها در آن باشد یا

۱- امارد = جمع امرد، پسربچه ی تازه بالغ. [مصحح].

برای جمع کردن مردمان اهتمام کرده شود، یا در نظم یا نثر چنین الفاظ استعمال کند که گستاخی به ذات پاک حق سبحانه، یا انبیاء یا ملائکه علیهم السلام باشد، صراحتاً یا اشارةً، یا از اشتغال آن مجلس نماز یا جماعت فوت گردد یا احتمالِ قوی این دو امر باشد، یا نیت بانی مجلس تفاخر و مباهات باشد، یا رسول مقبول ﷺ را آنجا حاضر و ناظر داند یا کدام قسم خلاف شرع باشد این صورت بالکل ناجائز و حرامست.

صورت سوم اینست که، به صورت اولی و دوم هردو نباشد، بلکه درو قیود مباحه باشد و روایات صحیحه باشند، بیان‌کننده شخص متدین و ثقه باشد و مجلس شهرت و ریا نباشد مال مصروف حلال باشد و آرائش به حد اسراف نباشد، لباس حضّار هم خلاف شرع نباشد و آن بیان‌کننده از بیان امر معروف هم دریغ نکند و اگر نظم باشد به قواعد موسیقی نباشد مضمون از حد شرع متجاوز نباشد و از تجربه معلوم باشد که در سامعین کسی نیست که اعتقاد حاضری ناظری آنحضرت ﷺ دارد، خلاصه از همه منکرات صاف است، لیکن در آن مجلس شیرینی و قیام و فرش و منبر و بخور و عطر باشد این صورت نه مثل صورت اولی مطلقاً جائز است، و نه مثل صورت دوم مطلقاً ناروا است بلکه در آن تفصیل است، لیکن اولا چند قواعد متعلقه این بحث شنیده بعداً حکم آن بشنوید:

اصل اول: امری غیر ضروری را به عقیدهٔ خود ضروری قراردادن و مؤکدفهمیدن یا در عمل آن را به نوعی اصرار کردن و ترک آن را مذموم و

تارک آن را قابل ملامت دانستن، این هردو امر ممنوع اند، چرا که درین نقض امر شرعی و تعین و تخصیص و التزام و تحدید آن پیدا می گردد و در قرآن مقدس است که هرکس از حدود خداوندی تجاوز کند، پس او ظالم است و احادیث داله برین قاعده بسیار اند، حکیم الأمة بعضی از آنها در اصلاح الرسوم تحریر کرده است.

اصل دوم: فعل مباح بلکه مستحب نیز گاهی از سبب ممتزج‌شدن به امر غیر مشروع ممنوع و ناروا قرار می گیرد، چنانچه دعوت‌رفتن سنت است، اما اگر در آن مجلس کدام امر نامشروع باشد رفتن ممنوع می گردد، چنانچه از احادیث و فقه این اصل مصرح است و همینطور مثلاً نوافل مستحب اند، اما در اوقات مکروهه مکروه و ممنوع می گردند، پس معلوم شد که امر صحیح هم از اتصال چیز ممنوع ممنوع می گردد.

اصل سوم: این که نجات‌دادن دیگر مسلمانان از امور نامشروع هم لازم و ضروریست ازین وجه، اگر از کدام فعل و قول خواص که غیر ضروریست خوف فساد عقائد و افعال و اقوال عوام باشد، اگرچه همان امر فی نفسه مباح و مستحب باشد کردن آن بر خواص مکروه می گردد و بر خواص لازم است که آن را ترک کنند. و نزد احقر خرید رادیو و ضبط الصوت و استعمال‌شان خواص را از همین قبیل است، و به این اصل هم احادیث بسیار و قواعد فقهیه به کثرت دال و موجود اند.

اصل چهارم: در هر امر که کراهت اصلی نباشد، بلکه کراهیت عارضی باشد، پس در آن به اعتبار اختلاف ازمنه و امکنه و اختلاف تجربه و مشاهده فتوی اهل علم مختلف می‌گردد، یعنی ممکن است که چنین امر به اعتبار کدام زمان و مکان جائز و به اعتبار زمان و مکان و اشخاص دیگر ناروا باشد یا باعتبار مشاهده و تجربهٔ کدام عالمی از احوال عوام روا باشد و به اعتبار مشاهده و تجربهٔ دیگر ناجائز و ناروا باشد، پس این اختلاف حقیقی گفته نمی‌شود، فقط این اختلافی لفظی و ظاهریست. در حدیث و فقه نظائر این بسیار اند خود آنحضرت ﷺ زنان را اجازهٔ نماز جماعت می‌دادند و بعضی صحابهٔ او بعداً منع می‌کردند، و از همین قبیل اند اختلافات امام همام[1] با شاگردان خود رحمهم الله در اکثر مسائل اختلافی یعنی اختلاف عصر و زمان و مشاهده و تجربه است نه حقیقی، چنانچه هدایه این را جابجا بیان کرده است.

اصل پنجم: اگر در انجام دادن امری خلاف شرع فوائد و مصلحت های هم وجود داشته باشد که تحصیل آن در شرع مقدس ضروری نباشد یا راه تحصیل دیگری غیر این راه برای آن باشد، و برای تحصیل چنین فوائد و نیت خیر کرده شود یا این فوائد را مرتب دیده عوام را از آن منع نکنند، اینهم روا نیست چرا که به نیت نیک مباح بلاریب و عادت عبادت می‌گردد،

۱- منظور امام ابوحنیفه رحمه الله، و شاگردانش امام ابویوسف، امام محمد بن حسن شیبانی و امام زفر بن هذیل می باشند. [مصحح].

اما معصیت و بدعت هرگز به سبب نیت نیک جائز و مباح نمی‌گردد، نیت در تغییر معصیت به طاعت اثر ندارد، اگرچه در آن هزارها مصلحت باشد نه ارتکاب آن جائز است و نه سکوت علماء بر آن جائز است، این اصل خیلی بدیهی است.

و از همین قسم است جاری‌کردن عید و جمعه در قری به مصلحت این که در آن اجتماع مردم می‌شود و وعظ و بیان مسائل خوب می‌شود و چنده برای مدارس و مساجد و برای ذات ملا خوب می‌شود، و ملاقات برادران دینی می‌شود و تخویفِ کفار می‌شود، این همه خیالاتِ بیهوده و فریبِ شیطانی و اثر انهماک فی الرسم اند و این بلای است بر امت که شهرها را ویران می‌کنند و موجب هلاکی امت می‌گردند که فرائض و واجبات را در چنین روزهای مبارک محض به احیای رسومِ واهیه ترک می‌کنند و خلق خدا را هم به این معاصی و بدع علناً دعوت می‌دهند، فکر باید کرد.

مثلاً اگر کسی بگوید که: من دزدی و رهزنی و غصب کردن مالِ مسلمانان را به این معنی و نیت انجام می‌دهم که فرزندانم محتاج اند و یا فقراء و محتاجین بسیار اند و اینها رحم ندارند، من مال را دزدی نموده و به ذوی حوائج می‌دهم تا مرا ثواب برسد یا من مدرسه و مسجد به همین پولها بناء می‌کنم، آیا کدام عاقل این نیتِ او را خوب می‌داند، و آن را سبب تغییر حرام به حلال می‌شمارد؟ هرگز هرگز. چون این قواعد ذهن‌نشین شدند حالا حکم صورت سوم مجلس مولود را باید شنید.

پس در صورتِ سوم اگرچه قیود مذکوره فی نفسه مباح اند، لیکن چون که درین زمانه منجر به فساد عقائد و عمل عوام اند. بنابراین، وجه این صورت هم روا نباشد.

«**اللهم أحينا على السنة وأمتنا على السنة واحشرنا في زمرة صاحب السنة واجعل حياتنا وموتنا وحشرنا محتوياً في مرضياتك يا أرحم الراحمين**». «بار الها! ما را بر سنت زنده نگهدار و ما را بر سنت بمیران، و ما را در زمره‌ی صاحب سنت حشر گردان، و زندگی، مرگ و حشر ما را وفق رضای خود بگردان، ای رحم کننده‌ترین رحم‌کنندگان».

فصل دوم: از جملهٔ آن رسوم عرس و فاتحه مروجهٔ اولیاء الله است که در زمان نه چندان دور به غرضِ ایصالِ ثواب به ارواحِ بزرگان و استفادهٔ برکات اجتماع صلحاء شروع شده است، مگر حالا مفاسد بسیار دیگر نیز بر آن اضافه نموده اند که فی الحال درو اینقدر مفاسد موجود است: ۱- در بعض جا رقصِ رقاص‌ها می‌شود و آنهم بر سرِ قبر که محلِ عبرتِ آخرت است.

۲- در بعض جای ها زنان، شاعران، مطربان و قوالان با سرود و چنگ و غیره خرافات موجود است که اصلاً رفتن در آن مجلس روا نیست.

۳- در بعض جا این هم نیست، اما طبقِ تعین تاریخِ اجتماع می‌گردد و قرآن‌خوانی و غزلخوانی و تقسیم شیرینی و غذا می‌شود، و اینچنین عُرس را درین زمانه عرس مشروع می‌فهمند، مگر اینهم روا نیست به علت التزام

مالایلتزم و تعین و غیره که موجود اند، البته اگر گاه گاهی شخصی به غیر قید برای ایصالِ ثواب و تحصیلِ عبرت اگر در قبرستان برود مانعی نیست.

و از رسومِ مروجه یکی حلوای شبِ برات و نهمی و هفتمی عید است، و اغذیه و شربت‌های عاشورا حرام است، و صحنک بی بی فاطمه است و تعزیه عاشورا و ترکِ زینت در ایامِ عاشورا و لباسِ سیاه و زد و کوب درین ایام و نوحه و فریاد در خیابان و کوچه ها، و خود روضه‌خوانی درین ایام و وعظ و حکایت شهادتِ این بزرگواران درین ایام به همین فرم خاص و آبِ سبیل و گوشت گوسفندهای مذبوح به نامِ شهداء حرام است، و رفتن و در مجالس این امور شریک‌شدن یا ایشان را تماشاکردن نیز ناروا و حرام هستند، بلکه از بدعاتِ بزرگ و رسم‌های نازیبا اند، این همه رسوم اند که بعضی مکروه و بعضی حرام است.

فصل سوم در بیان رسوم موت و بدعاتِ آن

اول- این که در تجهیز و تکفین و نمازِ او تاخیر می‌کنند که فلان خویشِ او می‌آید یا روزِ جمعه است می‌گذاریم تا مردم خوب جمع شوند، این همه خلافِ شرع مقدس اند. دوم- در بعض جا به همراهِ مرده بر سر قبر خرما می‌برند و تقسیم می‌کنند، سوم- چون شخصی مُرد لباس‌ها و کفش‌های او را تقسیم می‌کنند، این وقت دیده شود اگر وارثِ همین شخص بالغ است و بس پس اشکالی نیست یا که وارثین همه حاضر و بالغ اند و رضا دادند هم مانعی نیست، و اما اگر یکی صغیر است یا حاضر نیست، اینها همه در ارث شمار

اند، تصرفِ یک فرد در آن روا نیست، چهارم- بعض جا وقتِ شستن مرده ذکر جهر می‌کنند، پنجم- همراه جنازه ذکر جهر در بعض جا مروج است، ششم- بعد نمازِ جنازه دعا به جمع بعض جا می‌خوانند، هفتم- بعض جا بعد نماز قرآن گردانی به نیتِ اسقاط می‌کنند، هشتم- بعد دفن بعض جا دو دعاء می‌خوانند و همان یک دعا هم به رفع یدین و اجتماع اختلاف دارد چه جای دو، نهم- بعض جا بعد دفن بر قبر اذان می‌دهند، دهم- اول شام می‌دهند در خانهٔ مرده گوسفند ذبح می‌شود، و غذا پخته می‌شود و تقسیم می‌شود، یازدهم- قریب یک هفته یا ماه یا چهل روز مسلسل روزانه یک گونه غذای مختصر از خانهٔ او به مسجد و ملا میرسد، دوازدهم- روز سوم به نام پُرس، مرد و زن از اطراف و جوانب در خانهٔ مرده برای غارت خانهٔ آن غریب هجوم می‌برند، سیزدهم- خواص و عوام به نامِ تعزیه که حالا آن را فاضحه باید گفت از دور و دراز یا قرب و جوار اونجا تا مدتی رفت و آمد مینمایند، اینجا آمده کم از کم یک روز و شب یا فقط یک وقت به مقدار خوردنِ غذا می‌نشینند، و حال آن که تعزیه سنت را سفر لازم نیست و در خانه رفتن لازم نیست، هرجا و کیف ما اتفق آن غمزده را ملاقات کند او را بگوید: «**أعظم الله أجركم وعزاكم في مصيبتكم وغفر الله لميتكم**» «خداوند پاداش شما را زیاد گرداند، و در مصیبت شما را صابر بدارد و برای مرده‌ی تان بیامرزد» و بس باقی همه بد رسمی و بدعات اند، و چند نصیحت و اندرز که در آن غذا و انتظار مجلس و غیره نباشد خوب است، اما اگر به غرض دیگر آنجا

رفت و به تعزیه هم رفت، پس او را میهمانی کردند مانعی نیست، چهاردهم- همان اهل میت بعضی تا سه یا هفت روز بر سرِ قالینِ خود نشسته انتظار دارند که مردم برای پرسان مردۀ من بیایند، پانزدهم- بعضی واردین که می‌آیند می‌گویند: الفاتحه دست بلند کرده چیزی می‌خواند و به مرده می‌بخشد، شانزدهم- چون حال مرگِ مرده به اطراف رسید فوری زنان به همان مکان جمع شده به غیر احتیاط در تحریض گریانیدن و پریشان‌کردنِ اهل بیت و اُوه آه شروع می‌گردد، هفدهم- لباس و رخت خواب مرده را بعض جاها می‌سوزانند که این مرض بد بود به ما سرایت می‌کند، هژدهم- در بعض جاها بعد چند روز قرآن‌خوانی و ختم‌خوانی ملایان و طالبان شروع می‌گردد و بعد خواندن گوشت و برنج و بعض جا پول و بعض جا کدام نخلی و درختی به ایشان می‌دهند، نوزدهم- بعض جا بر سرِ قبور قرآن‌خوانی می‌کنند، بیستم- بر سرِ قبور سبزیجات و ریحان می‌اندازند. بیست و یکم- بر سرِ قبور وقتا فوقتاً آبپاشی می‌کنند، بیست و دوم- قبر را بلند می‌کنند و بر او گنبد یا علَم و پرچم و چادر یا چراغ و غیره استعمال و بلند می‌کنند، بیست سوم- هفتمی و چهاردهمی و چهلمی و سالی بدعات معین دیگر انجام می‌دهند، بیست چهارم- اگر کدام شیخی یا استاذی علمی یا امام مسجدی بمیرد خواه مخواه یکی از اولاد او را جانشینِ او می‌کنند، اگرچه اهلیتِ آن امر را نداشته باشد.

حکایتی مشهور است که باری یک نفر قاضی مُرد پسرش به جای او گذاشتند که از هیچ چیز خبر نداشت، از او هرچه می‌پرسیدند، می گفت که:

درین مسئله اختلاف است ما وقتِ خود ضائع نمی‌کنیم، روزی کس از راهِ شوخی پرسید: قاضی صاحب! چند خدا وجود دارد؟ گفت: بگذار درین اختلاف است، اهل مجلس به خنده درآمدند، ندماء قاضی دیدند که این رسوائی و تخفیف تا کی، او را پیش عالمی نحوی بُردند که این را تعلیم کنید، استاد او را درس می‌داد، تا روزی استاد او را ترکیبِ ضَرَبَ زَیدٌ عَمراً گفت، پرسید که خیر زید عمرو را چرا زد، استاد گفت: این مثالی است در نحو، گفت: ما به این کار نداریم، اولاً بگوئید چون شما گواهی می‌دهید زید عمرو را زده است، آخر عمرو چه گناه کرده است، استاد بیچاره داد می‌زند که مثالیست، گفت: نه خیر شما رشوت گرفته اید، استاد را به زندان فرستاد، این است اثرِ این رسمِ بد.

بیست و پنجم: در برخی مناطق مروج است که خواهران را میراث نمی‌دهند، این مقابله به نصِ صریح قرآن است، بیست و ششم- در حدودِ ما مروج است که خواهران را برابرِ برادران میراث می‌دهند، اگرچه برادر بخواهد همه کسان و اقوام و خصوصاً خواهران و دامادان غیض کرده او را ملامت می‌کنند او هم از ترسِ ملامت خاموش است، این هم معارضهٔ عملی با نصِ صریح قرآنی است، بیست هفتم- یازدهمی شیخ گلانی رحمه الله و دیگر بزرگان را تعیین می نمایند.

۲۸- برای ایصالِ ثواب تعیینِ زمان و مکان و غذا و پخته یا غیره همه بدعت اند.

۲۹- سیمان کردن، گچ کردن و آهک کردن قبور حرام است.

۳۰- سوگ و ماتم هم از زیاده از حدود شرع بدعت است.

این همه بدعاتِ سیئه اند که خرابیِ آن قبلاً توضیح ده شد.

فصل چهارم رسوم اسقاطِ مروج

اسقاط بعض وجوه صحیحه دارد و بعض وجوه بدعت و غیر صحیحه، اصل اینست که وقتی که شخصی ازین جهان سفر کرد و بر ذمهٔ او از فرائض و واجبات اسلامی چیزی مانده است، مثلاً قضای نماز فرض یا وتر یا روزه یا کفارهٔ قسم یا قربانی یا صدقهٔ فطر یا سجدهٔ تلاوت بر سرِ او مانده بود، پس دو صورت است: یکی این که میت وصیت کرده است که تمام فرائض و واجباتِ مرا فدیه دهید، اینوقت بر وارث لازم می‌گردد که هرقدر باشند فدیهٔ آنها را بدهد، تا ثلث مال او به آنها خرچ کند، درینصورت وصیت اگر تمام فدیهٔ آن مُرده از ثلث مال یا کمتر از آن ادا گردد و وارث سستی کرده، کاملاً ادا نکند گنهگار گردد، دوم- این که با وجود بودن مال میت وصیت نه کرد، پس درین صورت بر ذمهٔ وارث اداکردنِ آنها اگرچه به کم از ثلث تمام شوند، هم واجب نیست، همان مرده خود گنهگار می‌گردد.

حالا درین صورت که میت بالکل وصیت نکرده است، یا مال نگذاشته است، یا زاید از ثلث وصیت کرده است، یا چندی از آنها را وصیت کرده است، نه همه را با وجودی که در ثلث یا زیاده از آنها گنجایش بود، درین چهار صورت در دو صورتِ اولی بر ذمهٔ وارث اصلاً و در صورتِ سوم زاید

علی الثلث و در صورتِ چهارم زاید علی الوصـیة فدیـه‌دادن واجـب نیسـت. آری، اگر وارث تبرعاً چنین کند که فدیهٔ همه را بدهد، پس درینجـا هـم دو حالت است، یکی این که وارث صاحب مال است و همـه را از جانـب خـود داد این خوب و اشکالی ندارد، صورت و حالتِ دوم این که فقهاء یک تدبیر بیان فرموده اند، تا که ذمهٔ مرده هم بری گردد و بر وارث هـم خـرچ کثیـر و صرف زیادی نیاید، از مالِ خود دهد یا قرض کرده دهد و آن اینسـت، مـثلاً نزد او چهار صاع گندم موجود است، می‌گوید که: اینها فدیهٔ هشت نماز انـد و به فقیر داده قبض می کند، پس همان فقیر همین مقدار به وارث هبه کرد و وارث تحویـل گرفتـه دوبـاره داد و همچنـین دوره کردنـد تـا فدیـهٔ مـرده از هرقسم ختم کردند، این صورت جائز است و امید اسقاط حقوقِ لازمه از ذمهٔ مرده هست، اما این واجب نیست، یعنی فعلِ دَور بر ذمهٔ وارث محض تبرّع و احسانست، پس اگر همین صورت هم ضروری و لازمی دانسته شود، از وجه التزام مالایلتزم بدعتِ قبیحه می‌گردد، و این هم ضروریست کـه در صـورت عدم وصیتِ میت تا تمام ورثاء حاضر و بـالغ و راضـی نباشـند، از مـالِ میـت ندهد که حرامست، در صورتِ وصیت زاید علی الثلـث و در صـورتِ عـدم وصیت اصلاً ندهد، اگر داد ضامن می‌گردد و حقـوق نابالغـان و کسـانی کـه راضی نباشند بر ذمهٔ او واجب الاداء می‌گردد.

حالا آمدیم بر سرِ مقصود این طریقِ اسقاط که فقط یک نخل یا درخـت یا چیزی دیگر کیف ما اتفق داد، چیزی نیسـت بلکـه رسـم محـض اسـت، و

رسم قرآن‌گردانی و هدیهٔ او به غیر بیانِ قیمت و غیره و این طریق را لازم گرفتن اقبح‌ترین بدعت است، علامه شامی و دیگر فقهاء تصریح کرده اند، و در فتاوی دارالعلوم ص ۲۱۵ ج ۵ و ۶ و فتاوی رشیدیه ص ۱۱۶ و احسن الفتاوی ج ۱ ص ۳۴۸ و بالخصوص مفتی دیارالهند و العرب مفتی محمد کفایت الله دهلوی رحمه الله رساله «دلائل الخیرات فی ترک المنکرات» در ردِ این بدعات نوشته است و در آن رساله کم و بیش مهر و امضاء ۱۵۰ تن از علماء کبار موجود است مراجعه باید کرد.

اکثر مسائل بالا از اصلاح الرسوم و بهشتی زیور حکیم الأمة رحمه الله مأخوذند.

فصل پنجم بدعات قبور و متعلقاتِ آن

آوردنِ این باب از قبیل اعادهٔ مامضی است، زیرا که در حصه بیان شرک قسمتی ازین موضوع بیان شده بود، ولی چون که نشیب و فرازِ این مسئله باقی بود دعوت‌کردن به آن خالی از فائده نیست.

فتنهٔ قبرپرستی به قول امام الهند عارف الکبیر شاه ولی الله دهلوی قدس الله اسراره، ظلمتی است که قلوب مقلوب‌بینایان را نابینا ساخته است و از نایافتگی نور ملت بیضاء حنیفی در مغاک ضلالت سر زیر و پا بالا انداخته، باید دانست که آن فتنه علت گورپرستی است که پرستاران آن را پیر پرست هم می‌گویند، و این فعل شنیع را بهتر از عبادت مفروضه و اورادِ مسنونه می‌پندارند، چنانچه این عمل در زعم شان می تواند عوض هر عبادت باشد و

بدل آن هیچ عبادت دیگری نمی‌شمارند، روزی که به نام بزرگی عرس می‌نمایند بر قبر آن بزرگ ازدهام و انبوه می‌کنند و در آن روز رسیدن آنجا را مهم‌تر از بجاآوردنِ عبادتِ مفروضه و تحصیل علوم دینی می‌دانند، و باز شناعت قبیحه آنست که برای حل هر مشکل دنیوی به سوی آن قبور رجوع می‌آرند و تضرع و الحاح و اظهار نیازمندی آن قدر در آنجا باشد که گاهی عشر عشیر آن در مسجد نماز به سوی خدای تعالی حاضر و ناظر نکرده باشند. به نام صاحب قبر دعا و نداء می‌کنند و اولاد و رزق ازو می‌طلبند و با ادب متوجه شده عکوف در آنجا می‌نمایند و ملابسِ فاخره بر آن قبور می‌پوشند و آنها را به خوشبوئی‌های می‌آلایند و استعمال بخور می‌نمایند، آنجا را چراغان نموده و شموع و دیگر اسباب تزئینات را بر مقابر ثواب دانسته در آنجا صرف می‌نمایند و بدین اسراف تقربِ آن بزرگ و خوشنودی روح وی می‌خواهند و دیگر افعال نسبت به قبورِ بزرگان به عمل می‌آرند که از آن جمله مشرکان هنود پیش اصنام خود می‌کردند. (البلاغ المبین).

و در ص ۴۲ می‌فرماید: پس حکم اسلام در آنها اینست که همه را منهدم ساخته زمینش هموار کرده شود، یعنی مسجد بر قبر و گنبد قبر را و همچنین قبه‌هائی که بر قبور بنا شده اند، هدمِ آن واجب است؛ زیرا چه آنها بر عصیان پیغمبر ﷺ و برخلاف دین ایشان اساس نهاده شده است و هر بنائی که بنیاد نهاده شود بر معصیت و مخالفت رسول ﷺ پس آن بنیاد چون مسجد ضرار

اولی به هدم است، و نیز سبب وجوب هدم چنین بنای آن است که آن سرور ﷺ بنا بر قبور را نهی فرموده و منع کرده و بر آنها که قبور را مساجد گیرند لعنت کرده است، پس واجب شد که به هدم آنچه از جانب رسول الله ﷺ ممنوع است و بنا کننده ی آن لعنت شده مبادرت و مسارعت نماید.

ازینجا است که علماء اسلام گفته اند: جائز نیست که برای قبور شمعی و چراغی و روغنی و غذائی و غیره نذر شود چرا که این نذر نذرِ معصیت است و ایفای آن مباح نیست، و نیز جائز نیست چیزی ازین قبیل برای قبور وقف شود، زیرا که این وقف صحیح نیست و تنفیذ آن حلال نه.

و در ص ۴۸ تحریر می‌فرماید: افسوس که مردم درین زمانه راهِ راست را گذاشته کجروی اختیار کرده اند، هر سنگی و هر مکانی را که به سوی بزرگی منسوب می‌شنوند، آن را به تعظیم و تکریم پیش می‌آیند و از مظنۀ فتنۀ شرک اندیشه نمی‌دارند و آن جا را قبلۀ توجه و مقام حاجات روائی خود دانسته از دور و نزدیک می‌دوند و به شیرینی و گل‌های و خوشبو تقرب روح منسوب الیه می‌جویند، و همچنین تسبیح خاک شفا و عصای پیران را به جای پیر می‌گویند، اگر عصا و نعلین چوبی و کلاه و جبّه و دستار و تسبیح و غیر آنها که از مشائخ به مریدان می‌رسد و به دست کسی افتد، آن را زیارت‌گاهِ مردم سازند، نام آن را درگاه شریف نهند، چنانچه کسی می‌گوید که: مرا از گلیم خاص فلان بزرگ فیضی رسیده است که از احیای زمانه آنقدر حاصل نمی‌تواند شد، و بعضی می‌گویند که: وقت در برکردن جبه فلان بزرگ بر من حالتی عجیب روی می‌نماید که در غیر آنوقت آنچنان

نمی‌باشد، و اکثر از افراط تعظیم آن وسایل را استعمال نمی‌نمایند و به عطریات و خوشبوئی‌ها آلایند و یک سو نگاه می‌دارند و روزی در سال تمام برای زیارتِ آن اذنِ عام می‌نمایند الخ.

و در ص ۵۱ می‌نویسد: مخفی نماند که تعظیم اشیای منسوبه به بزرگان دفعةً موجبِ کفر و شرک نیست، اما رفته رفته این داء عضال از حدِّ خود گذشته بیماری نفاق پیدا می‌کند و این نفاق آن است که چون علماء این جاهلان را زا این تعظیم ها باز دارند، ایشان حیله و اعتذار غلبهٔ محبت نسبت به بزرگانِ دین می‌کنند و می‌گویند: حرکاتِ ما از ما به سبب غلبهٔ حال صادر می‌شود، پس هرگاهی که این بیماری از حدِ خود می‌گذرد در دامِ شرکِ جلی گرفتار می‌شوند و برملا می‌گویند که: این مانعانِ خیر از کوچهٔ معروف اولیاء الله آشنا نیستند، و ایشان را منکر کرامت اولیاء الله می‌گویند الخ.

و در ص ۵۸ مرقوم می‌فرماید: و از آنجمله است سخن‌های دروغ که مرده پرستان بر رسول گرامی اسلام افترا نموده اند، از جمله: «**إِذَا أَعْيَتْكُمْ الْأُمُورُ فَعَلَيْكُمْ بِأَصْحَابِ الْقُبُورِ**». «هر گاه در کارها درمانده شدید به اصحاب قبور (مرده‌ها) مراجعه کنید» مثلاً حدیث «**لَوْ أَحْسَنَ أَحَدُكُمْ ظَنَّهُ بِحَجَرٍ لَنَفَعَهُ**» «اگر یکی از شما به سنگی گمان نیک کرد، آن سنگ به او فایده می‌رساند». و امثالِ این روایت های موضوعی که صراحتا مناقضِ دین اسلام اند، این دروغها به سبب وضع عابدانِ اصنام و مقابر در جهان و نزد اهل ضلال رواج یافته اند، این جاهلان نمی‌فهمند که جز این نیست که خدای

تعالی رسول الله ﷺ را بر عکسِ عقائد آنها فرستاده تا آنانکه به سنگ و درخت و مرده حسن ظن داشته اند را به قتل برساند، پس آنحضرت ﷺ به هر طریقه که یافت امتِ خود را از شیفتگی به قبور یک سو نمود.

گویم: این احمقان زمانه در مقابلهٔ آن ذات گرامی امت را دوباره دعوتِ قبرپرستی می‌دهند، چنانچه نزد احقر بارها مریدان و معتقدان مشائخ پیری بیان کرده اند که تو از رفتن بر سرِ قبور و غیره سخت منع می‌کنی، اما مشائخِ ما خود هم می‌روند و ما را هم امر می‌کنند، بلکه بارها ما برای استشفای امراض نزدشان رفته ایم، ما را گفته که: این مرض از شامتِ آن است که فلان صاحبِ قبر که استادِ قدیم شما بوده حالا شما به قولِ ملایان عمل کرده‌اید و احترام و تعظیم‌شان نمی‌کنید، شما را دعای بد کرده اند، دوباره رجوع کنید. نعوذ بالله کسی که به این درجه مقابلِ صاحبِ رسالت است او را چگونه مسلمان تصور کنیم، چه جای بزرگی و شیخیت!!.

و در ص ۵۹ می‌فرماید: و از آنجمله است حکایات دروغی که از عُباد مقابر منقول شده است که، فلان شخص به فلان قبر رسید و استعانت کرده بود از شدتی که داشت رهائی یافت و بر فلان شخص آفتی نازل شده بود، اما او آمده مستدعی به صاحبِ این قبر گشت، پس صاحبِ قبر ضررِ او را کشف کرد، و فلان شخص در حاجتی که داشت، نزد فلان قبر دعا کرد پس حاجتش روا شد و نزدیک این خادمان و مجاوران ازین قسم چیزها است که ذکرِ آن طولی دارد.

غرض که ایشان کاذب‌ترینِ خلق الله اند که بر زنده و مرده دروغ می‌بندند، و نفوس بنی آدم بالطبع شیداء اند برای قضای حوائجِ خویش و ازالهٔ ضروریات خصوصاً هرکه فرد مضطر به هر سبب فلاح خود می‌جوید، اگرچه اندران کراهتی باشد، پس چون کسی می‌شنود که فلان قبر در حقِ حاجت روائی تریاقِ مجرب است به سوی آن قبر، یا آن دکتر، یا آن ملا، یا آن آب میدود و آنجا رفته به سوزِ سینه تضرع و زاری و مسکنت و دعا و التجا می‌نماید، پس خدای تعالی نظر بر مذلتِ او نهد و مدعای او برمی‌آرد و حاجتش روا می‌کند آن احمق می‌فهمد که ازین قبر کارِ من انجام گرفت و او نمی‌داند که از مولای کل است.

اگر این شخص بر دوکان و یا بازار و یا در حمام به ذلت و انکساری دعا می‌کرد حاجتش روا می‌گردید، پس این جاهل می‌پندارد که این قبر را تأثیر است در اجابتِ دعاء، و نمی‌داند که خداوند دعای مضطر را اگرچه کافر باشد قبول می‌فرماید و حاجتش روا می‌کند درین امر تأثیر قبر فهمیدن بی‌عقلی است و نیز هر کسی که دعای او قبول شود رضای خدای تعالی برای او لازم نیست و نه محبتِ او؛ زیرا که خدای تعالی دعای مؤمن و کافر و فاجر را قبول می‌کند. یسرنا الله تعالی من الدعاء والعمل ما یکون موافقا لرضائه وبلطفه وکرمه، انتهی.

حدیث مرتضی ﷺ در بارهٔ هدم قبور: امام مسلم بن حجاج نیشابوری رحمه الله در صحیح خود از ابی الهیاج الاسدی می‌آرد که گفت: علی مرتضی شیر

خدا ﷻ برایم فرمود: آیا نفرستم ترا بر آن عمل لازم که لزوماً فرستاده و مأمور کرده بود مرا بر آن رسول الله ﷺ، آن این است که مگذار هیچ عکسی مگر این که آن را محو کن و مگذار هیچ قبری بلند شده، مگر این که آن را هموار کن. و نیز ابوالهیاج از جابر ﷺ می‌آرد که آن حضرت ﷺ از آن که بر قبر نشسته شود نهی فرمود که آن منافی عزت و اکرامِ مؤمن است الخ.

آگهی: خیلی افسوس است برای اهل بدعت که خود را محب و عاشق شیر خدا ﷺ می‌دانند بازهم به این قولِ او عامل نیستند، و بیشتر از همه در عکس‌پرستی و قبرپرستی اشتغال دارند، خداوند متعال ما را و ایشان همه را هدایت فرماید.

عدمِ استمدادِ صحابه ﷺ از قبرِ آنحضرت ﷺ

آنحضرت ﷺ وقتی که از دنیا رحلت فرمود، عمرفاروق ﷺ و بعضی دیگر از صحابهٔ کرام ﷺ از صدمهٔ مفارقت پراگنده حواس گردیدند، حتی که کسی را خبر موت آن ذات اقدس گفتن نمی‌دادند، و صدیق اکبر ﷺ آن وقت به خانهٔ دیگر در محلهٔ دور از خانهٔ آن جناب بودند، بعضی صحابه آن بزرگوار را خبر دادند و حادثه را چنین متغیر دیدند، ایشان بعد از زیارت جسد اطهر ﷺ بالای منبر رفته فرمودند وقت زیارت: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ﴾ [زمر: ۳۰]. «بی گمان تو خواهی مرد و به یقین آنان نیز خواهند مرد» و چون بر بالای منبر رفتند دوباره خواندند: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ

ٱلرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]. «و محمّد جز فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده و] گذشته‌اند، نیست» مردمان را خوب آگاه کردند و بعداً متوجه شدند که شاید کدام یکی از فرط محبت یا غایتی غم بی‌اختیار بر قبر مبارک افتد یا طالب استمداد شود ازین وجه فرمودند: ای مردمان هرکه عبادتِ محمد ﷺ کرده است، پس ایشان مرده است و هرکه الله را عبادت می کند، او زنده و قائم است، یعنی فانی و مخلوق قابلِ عبادت و استمداد نیست، لائقِ عبادت حی قیوم است.

آثار فاروق اعظم ﷺ سر بسر هادم اساس پیرپرستی و گورپرستی اند، شجرۀ بیعة الرضوان را قطع می‌کند و حجر اسود را چه خطاب می‌کند، تا کسی این خیال نکند. و عثمان ذی النورین ﷺ بر سرِ منبر بر مقامِ نبی ﷺ ایستادند و خطبه گفتند، اگرچه شیخین از غایت ادب از قیام آن مقام عالی تحاشی کرده بودند، محققین می‌فرمایند: ذوالنورین ﷺ چنان کرد تا مردم را در استعظام نشستگاه و موقف بزرگانِ خود حجت نباشد و باب فتنۀ شرک خفی و آثار پیرپرستی مفتوح نگردد، و این فتنه بس عظیم است که پیشینیان را اول همین فتنه در پیش آمده بود و انجام کار نوبت به اتخاذ ارباب من دون الله رسانید، و از دیگر صحابه ﷺ به کثرت چنین روایات بینِ اوراق مسطور است.

مشائخ طریقت به اجماع گورپرستی را شرک فرموده‌اند

خواجه بزرگ می‌فرماید: شعر

یـــک گربـــهٔ زنـــده پـــیش عـــارف
بهتـــــر ز هـــــزار شـــــیر مُـــــرده

شیخ عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین سهروردی[1] و خواجه معین الدین اجمیری که شافعیان اند و شیخ گیلانی حنبلی بود و فتوی به مذهب شافعی می‌داد و خواجه عبدالخالق غجدوانی[2] و خواجه احمد بسوی و خواجه بهاؤ الدین بخاری رحمهم الله و قدس اسرارهم، و غیر از ایشان همه اتفاق دارند که گورپرستی بزرگترین شرک و مانع راهِ خدای ذوالجلال است.

حالا این صوفیانِ گورپرست از کدام مذهب و کدام سلسله اند که اتباعِ یکی نمی‌کنند، بسا است که انسان به فریب شیطان استدراج را هم کرامت می‌فهمد و اعتقاد می‌کند که این بزرگ و کاملی است.

محدث هند شاه ولی الله دهلوی رحمه الله در بلاغ المبین نقلاً از «اخبار الأخیار» شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله می‌آرد که ایشان از احوال شیخ

۱- شهاب الدین یحیی ابن حبش بن امیرک ابوالفتوح سهروردی، ملقب به شهاب‌الدین و شیخ اشراق و شیخ مقتول، (۵۴۹ - ۵۷۸ ق) یا (۱۱۵۴ - ۱۱۹۱ م) فیلسوف نامدار و از بزرگان تصوف بوده‌است. [مصحح].

۲- خواجه عبدالخالق بن عبدالجمیل غجدوانی (متوفی۵۷۵) از خلفای *خواجه* یوسف همدانی، سر سلسله ی طریقت خواجگانیه و از مروجان طریقت نقشبندیه است. [مصحح].

خود شیخ عبدالوهاب متقی فرمودند: که وقتی سخن در استدراج رفت، فرمودند که:گاهی خداوند فاسقان و مبتدعان را نیز قوتی می‌دهد که بدان جذب قلوب عوام می‌توانند کرد، آنها را که در شریعت قدم راسخ ندارند از جا می‌برند، حکایتی از سرگذشت خود بیان فرمود که: وقتی در ایامِ سفر در شهری از دیارِ دکن افتادیم، قاضی شهر عبدالعزیز نامی شافعی مذهب بود، از او پرسیدم که در شهرِ شما مردی از جنس علماء و فقراء باشد که با وی صحبت توان کرد، گفت: شخصی است از اهل باطن مشهور اکثر مردم معتقدِ او هستند، لیکن به علت اینکه مرتکب بعضی نواهی می شود روابط ما و او خوب نیست، بر نشانی که قاضی داده بود بدیدنِ او رفتم، دیدم که بر مکانی مرتفع با جماعتی از مردان و زنان نشسته است از آمدنِ ما خوشحال شد و مرحبا گفت، بعد از آن شراب‌خوری شروع کرد و ما را نیز اشارتی به خوردنِ آن کرد، گفتم: این حرام است، خوردنی نیست، هرچند مبالغه کرد امتناعِ ما بیشتر شد و گفت: نمی‌خوری ببین که ترا چه کنم؟ از وی مکدر برخاستم و پیشِ یاران آمدم، لیکن قصه آن به میان نیاوردم، و همچنان مغموم به خواب رفتم، دیدم که بستانی بس‌لطیف و پُر از اشجار و فواکه و انهار زیاده‌تر از آنچه تصور توان کرد و در راه وی خارها و محنت‌ها و شدت‌ها است که وصول بدان متعذر است، و همان مرد پیالهٔ شراب در دست گرفته پیش آمده می‌گوید که: بخور، من ترا درین بُستان می‌رسانم در خواب نیز از ارتکابِ آن به طور بیداری امتناعی و ابائی رفت و بیدار شدم و لاحول گفتم،

باز به خواب رفتم، چنان دیدم، و الله اعلم چهل، تا پنجاه بار همین حالت دیدم برخاستم و بعد درود بر آنحضرت ﷺ خواندم و به جناب خداوند تعالی دعا و التجا کردم باز به خواب رفتم، دیدم که من در خدمتِ آنحضرت ﷺ حاضرم و در دستِ آنحضرت ﷺ عصائی است، ناگاه آن مبتدع پیدا شد، آنحضرت ﷺ عصا به جانبِ وی انداخت و او به صورت سگی گشت و از پیشِ آنحضرت ﷺ گریخته رفت و آن وقت به من فرمود: وی گریخت آینده درین شهر نخواهد ماند، پگاه به منزل آن رفتم دیدم که آن نیرنگ باز آنجا نیست، مردم می‌گفتند که: وی خانه ویران کرد و رخت اقامت ازینجا بربست و رفت (ص ۱۸۱ تا ۱۸۲).

اینجا ببین این بدبخت سگ را استدراجاً چه کرامت و جذب قلوب داده بودند که به قاضی هم منکشف نمی‌شد، و خلق او را کامل می‌دانستند، و در حقیقت آن سگ مبتدع بود. شعر:

ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست
کار شیطان می‌کند نامش ولی
گر ولی اینست لعنت بر ولی
کارِ پاکان مردی است و گرمی است
کار دونان حیله و بی‌شرمی است

ولی اگر هرقدر کمالش بزرگ گردد بازهم به انبیاء علیهم السلام و صحابه رضی الله عنهم و ائمه رحمهم الله نمی‌رسد، و احکامِ شرع از او ساقط نمی‌گردد، همیشه او تحت احکام شرع مکلف است مثل عوام.

در روایات است که در زمانِ فاروق اعظم رضی الله عنه شخصی را از اصحاب بدر به تهمت شراب‌نوشی گرفتند، چون نزد فاروق رضی الله عنه آوردند، گفت: من از مغفورینِ بدرم به نص قطعی ارشادِ نبوی: «**اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ**» لذا بر من حدِ شراب نیست، فاروق و اصحاب رضوان الله علیهم با وجود صحتِ این روایت او را معذور ندانستند، بلکه حدِ شراب زدند، معلوم شد که هیچ ولی و کامل به کمال خود از دائره تکلیفِ شرع بیرون نخواهد شد.

فصل ششم بعض مسائل متعلق به قبور

۱- پخته‌کردنِ قبر و قُبّه بستن بر آن و پرچم بلندکردن و چادر بر او انداختن همه حرامست و بدعت (فتاوی رشیدیه ص ۱۱۲ و امدادیه و فتاوی دارالعلوم و احسن الفتاوی و فتاوی عزیزی و فتاوی لکنوی و غیره).

۲- بوسه‌دادنِ قبر و سجده‌کردنِ آن و سرنهادن بر آن و بوسه‌دادن قبر استاد و والدین همه حرام است و ممنوع. (ص ۱۳۰ رشیدیه). و در فتاوی دارالعلوم موجود است که اگر سجدهٔ غیر الله به قصدِ عبادت باشد یا به صورتِ عبادت، اگرچه نیت عبادت نباشد، این هردو صورت به اجماع کفر اند و شرک و بر باقی صورت مثل سجده تحیه و غیره بعضی آنها را هم کفر و شرک گفته اند، و بعضی کبائر، اما به حرمت و قریب کفربودنِ آن اتفاق

است. (ص ۱۳۷ ج ۵ و ۶). و در صورتِ اولی زن او یا شوهرِ زن به اتفاق جدا می‌گردد و در ثانی اختلاف است، اما احتیاط در تجدیدِ نکاح است.

۳- طوافِ قبر هم حرام است، اگر آن را ثواب داند کافر می‌گردد، و زن جدا می‌گردد. (رشیدیه ص ۱۳۰، به حواله بحر و نهر از شرح مناسک القاری).

۴- به دورهٔ مرده گردیدن و صدقه‌کردن حرام است.

(ص ۱۹۱ امداد المفتین، ج ۵ و ۶)

۵- بر سرِ قبر برای صدقه غذا فرستادن بدعت و نارواست.

(ص ۱۹۴ ج ۵ و ۶ – امدادالمفتین).

۶- برای ایصالِ ثواب تعیین‌کردن محل قبه و گنبدِ فلان بزرگ بدعت است.

۷- آویزان‌کردنِ جرس و دیگر مزینات بر قبور و گنبدِ آن بدعت است.

۸- موی بچه‌ها را تراشیده بر گنبد آویزان‌کردن بدعت است.

۹- گوسفند و مرغ را کشته اعضای آن را آویزان‌کردن بدعت است.

۱۰- ذبح کردنِ حیوان بر قبورِ از شرک و بدعت است.

۱۱- جشن‌نهادن و گندم و غیره نهادن بر سر قبور بدعت است.

بعضی ازین مسائل در بیانِ شرکیات گذشته است.

فصل هفتم در بیان بدعاتِ رمضان

۱- حافظ قرآن در رمضان مبارک شتاب‌خواندن و ختم‌کردن یا بسیار ختم خواندن را با سرعت و شتاب کمال و افتخار بس بزرگ می‌داند، در این شتاب بسا است که چنان غلطی می‌شود که نماز فاسد می‌گردد و او بیدار نیست، یا که ترتیل که فرض است بالکل متروک می‌گردد این خود گناهی مستقل است چه جائی که مقصد افتخار و نمود باشد، اگرچه تخفیف هم در نظر گیرد ولی ملاحظهٔ ترتیل هم بکند.

۲- مُزدگرفتن حفاظ بر ختم قرآن یا از قرائن معلوم باشد که مزد می‌دهند و اگر نه حافظ نزد ایشان نمی‌نشیند، پس معروف هم کالمشروط است و حرام.

۳- ختم شبینه که در آن محض ریا و افتخار در نظر است و ملاحظهٔ حروف و ترتیل اصلاً نیست.

۴- بعضی جا در میان تراویح صلوات بر محمد رواج دارد، این بدعت است.

۵- بعد از هر تراویح دعاخواندن بدعت است.

۶- در میانِ تراویح و وتر التزام دعا به اجتماع بدعت است.

۷- در بعض جا بعد نماز عشاء و تراویح در مساجد نفل به جماعت می‌خوانند یا قضای عمری به جماعت می‌خوانند بدعت است و مکروه.

۸- در بعض جا بعد تراویح افرادی چند حلقه بسته می‌نشینند و هریک، یک قرآنکریم در دست خود گرفته و دوره می‌کنند، یعنی یک نفر یک رکوع می‌خواند، دوباره دوم همینطور تا آخر این هم بدعت است.

۹- چون امام شروع قرائت می‌کند بعض اشخاص نشسته سخن می‌کنند تا این که امام به رکوع برود، شریک شده رکوع می‌کنند، این خیلی بد و بی‌ادبی با قرآن و نماز است به همراه امام شروع کند.

۱۰- بسا اوقات حافظ از خارج نماز، حافظِ نماز را فتح و لقمه می‌دهد، این نزد بعضی مفسدِ نماز است.

۱۱- بعض جا بعد نمازِ وتر در رمضان و غیره یا در صبح حلقهٔ ذکر جهریه منعقد می‌شود نزد احناف بدعت است.

۱۲- آن شب که ختم قرآن می‌گردد شیرینی و غیره تقسیم می‌شود، این عمل بدعت است.

۱۳- در مساجد شب ختم قرآن مقدس یا عموم رمضان یا عموم اوقات در بعض جا چند برق یا چراغ روشن می‌کنند، درین امر چند مکروه جمع می‌گردد: ۱- اسراف. ۲- افتخار و ریا. ۳- مسجد یک تماشه‌گاه می‌گردد، عبادتگاه را تماشاکردن خیلی بد است. ۴- توجه نمازیها به آن طرف متوجه شده از خشوع غفلت می‌کنند.

۱۴- در بعض جا در شب قدر مردمان به اجتماع در مساجد اهتمامِ احیاء لیلة القدر می‌کنند و آنجا اکل و شرب و گاهی گفتگو می‌گردد، این هم بدعت و مکروه است.

۱۵- رسم روزه کشائی بدعت است، آن اینست که چون بچه اول روز روزه داشت و افطار کرد در گردنِ او عقد می‌اندازند و چیزی پخته تقسیم می‌کنند.

۱۶- در جمعه اخیر رمضان در خطبه الوداع و الفراق خواندن بدعت است.

۱۷- در جمعۀ اخیر رمضان قضای عمری به التزام جماعت خواندن بدعت است.

فصل هشتم در بیان بدعات مدارس و مساجد

۱- به صورتِ تخصیص و تعیین چنده‌کردن در مجامع برای مدرسه و مسجد بدعت است، مثلاً گوید: فلانی تو چه قدر می‌دهی یا گوید فلان اینقدر داده است و حیف است که تو اینقدر بدهی، یا مردمان خاص و صاحبِ ثروت را گرفته در جائی جمع می‌کند و می‌گوید که: شما هرکس هرقدر که می‌دهید بگوئید که من می‌نویسم و همت کنید که از فلان کم نباشید که اینقدر داده است.

۲- یا همان چنده به غیر ضروریاتِ مدرسه و مسجد باشد هم بدعت است.

۳- یکی از رسوم این است که چون مهتمم مُرد فرزندش اگرچه قابلِ اهتمام آن مدرسه نیست، محض برسم استادزادگی مهتمم می‌کنند یا فرزندِ مدرس را همچنان مدرس می‌کنند.

۴- در جلسه و دعوات مدارس وقتاً فوقتاً امور غیر ضروری به راه انداخته و در آن مصرف می کنند.

۵- یکی از رسوم چنده برای تزئین و بلندکردن مناره‌های مدرسه است.

۶- یکی از مکروهات و اسرافها و تفاخر چنده‌کردن و صرف‌کردن برای تزیین زیاد مساجد و بلندکردن مناره‌های غیر ضروری است. این عمل مکروه و تماشگاه‌کردنِ عبادتگاه است که مکروه دیگر است، و تشبه به غیر اقوام اسلامی است، این مکروه دیگر است، و بر این کار استدلال کردن از فعل ذوالنورین ﷺ صحیح نیست؛ زیرا: نخست- ایشان از مال خود کرده بود، دوم- در آن دوران تکلفات زیادی نبود و فعل خود را برآن قیاس نباید کرد.

کارِ پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

۸- یکی از رسوم مساجد اینست که سه و چهار مصلی در محراب یکی بر بالای دیگری می‌نهند، این اسراف است و افتخار و نمود.

***

بیان مسائل شتی از کفریات و شرکیات و بعضی عقائد

۱- الله تعالی را شاهد کرده گواهیِ دروغ‌دادن کفر است، مثلاً گوید که: خدا گواه است که من این کار نکرده‌ام و حالان که کرده است.

۲- وظیفهٔ «یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئاً لله» و یا بهاء الدین مشکل‌کشا مشکلِ ما را کشا، شرک اند.

۳- کلمهٔ کفر را عمداً گفتن اگرچه برآن اعتقاد نباشد هم کفر است.

۴- در کارهائی که خلافِ شرع اند اگر از کدام عارفِ متشرع دیده یا شنیده شد تأویل لازم است و اگر نه آن را رد کند.

۵- منکر کتب حدیث و فقه کافر است.

۶- صلیب و زُنّار و کراوات در گردن انداختن کفر است.

۷- یا رسول یا غوث یا پیر یا قلندر یا غیریب‌شاه با عقیده غیب‌دانی آنها کفر است، و به غیر عقیده وردِ آن مکروه است و مشابه شرک. اما اگر به طورِ قضیه اتفاقیه یا در دورانِ کلام یا شعر چنان گفت گنجائش دارد و خلاف اولی است.

۸- در تعویذ نوشتن این کلمه «یا حضرت این را به تو سپردم» موهم شرک است.

۹- استعاذه از اولیاء به عقیدهٔ قدرت آنان شرک است.

۱۰- اهانت و توهین علماء ربانیین و توهینِ علم کفر است.

۱۱- نظم کلام الله را به شعر و نظم در آوردن و فارسی و غیره‌کردن کفر است.

۱۲- وِردکردنِ، یا رسول الله اُنظُر حَالنَا، مکروه است اگر عقیدۀ غیب نباشد ورنه کفر است.

۱۳- کبیره را حلال دانستن کفر است.

۱۴- قصداً شرک‌کردن با وجود تصدیقِ قلبی شرک است.

۱۵- پیامبر ﷺ را در اشعار یا غیره صنم یا بت گفتن کفر است.

۱۶- رسول بخش، امام بخش، غوث بخش، پیر بخش، قلندر بخش، سالار بخش از اسماء هرچه بندگی و بخششِ به نسبت مخلوقی باشد ممنوع و موهم شرک و واجب التبدیل است.

۱۷- عار دانستن نکاح دو زن کفر است.

۱۸- بر حکایاتِ شرکی که اهل بدعت از شیخ گیلانی و قلندربادشاه و شمس تبریزی رحمهم الله می‌کنند تصدیقِ آنها هم شرک است.

۱۹- منکر بشریتِ آنحضرت ﷺ کافر است.

۲۰- تکلیف‌دادنِ جن انسان را حق است.

۲۱- اولیاء مثلِ شهداء از عذابِ قبر محفوظ اند.

۲۲- کراماتِ اولیاء حق است.

۲۳- داستان اینکه آنحضرت ﷺ را شب معراج از شانهٔ شیخ گیلانی برداشته اند غلط و دروغ است.

۲۴- بی ادبی در حقِ صحابه ﷺ فسق است.

۲۵- رحمة للعالمین صفتِ خاصهٔ آنحضرت ﷺ نیست، اگر یا نبی ولی را هم رحمة للعالمین به تأویل گفت گنجائش دارد.

۲۶- تخصیص اسم گرامی علی مرتضی به کرم الله وجهه از جهتِ آنست که بدبختان خوارج او را سوَّد الله وجهه می‌گفتند، اهل حق در مقابلهٔ ایشان کرم الله وجهه گفتند.

۲۷- هیچ شفاعت به جز اذن خداوندی نمی‌شود، مسائل بالا مأخوذ از فتاوی رشیدیه اند، از باب الإیمان و الکفر و کتاب العقائد.

۲۸- برآوردنِ فال، حرام و ممنوع است به ذریعهٔ کتاب باشد یا حساب یا تسبیح و غیره.

۲۹- تارکِ سنت تا دمِ موت از شفاعتِ آنحضرت ﷺ محروم است.

۳۰- روایتِ سایه نداشتن آنحضرت ﷺ صحیح نیست، اگرچه روایتِ ضعیف در خصائص کبری سیوطی از حکیم ترمذی و جامی در شعر خود آورده است (از امداد الفتاوی ج ۵).

۳۱- تارک نماز از دائرهٔ اسلام خارج نیست، اگرچه سخت گهنگار است.

۳۲- در اسلام و کفر والدینِ آنحضرت ﷺ توقف اولی[1] است.

۳۳- عالم اگرچه فاسق باشد توهینِ او روا نیست، مگر آن که مبتدع باشد.

۳۴- را ثواب صدقات و غیره اگر به جماعتی به بخشد، در بین مرده‌گان تقسیم می‌شود.

۳۵- آمدنِ روحِ مرده در مکانِ خود وقتاً فوقتاً صحیح نیست.

۳۶- اگر کسی گوید: من قرآن را تسلیم ندارم کافر می‌گردد.

۳۷- سجده‌کنندهٔ عکسِ مرشد و بادشاه کافر است.

۳۸- صحیح اینست که انبیاء علیهم السلام و اطفال را سوالِ قبر نیست.

۳۹- انکارِ شریعت کفر است نه انکار شریعتِ یک مولوی خاص.

۴۰- کفار هم در امتِ آنحضرت ﷺ از حیثِ دعوت داخل اند، امتِ دعوت گفته می‌شوند.

۱- احادیثی از رسول گرامی اسلام ﷺ وارد شده که دلالت می کند پدر و مادر ایشان در دوزخ اند، از آنجمله حدیث: عَنْ أَنَس رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلا قَالَ: یَا رَسُولَ اللَّه ، أَیْنَ أَبِی ؟ قَالَ : فِی النَّارِ . فَلَمَّا قَفَّی دَعَاهُ ، فَقَالَ: إِنَّ أَبِی وَأَبَاکَ فِی النَّار. ودر صحیح مسلم، حدیث شماره: ۹۷۶ آمده است: عَنْ أَبِی هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ الله صَلَّی الله عَلَیْهِ وَسَلَّمَ : اسْتَأْذَنْتُ رَبِّی أَنْ أَسْتَغْفِرَ لأُمِّی فَلَمْ یَأْذَنْ لِی ، وَاسْتَأْذَنْتُهُ أَنْ أَزُورَ قَبْرَهَا فَأَذِنَ لِی .

. برای تفصیل بیشتر به: شرح النووی علی صحیح مسلم، عون المعبود شرح سنن أبی داود، فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه و کتاب شرح عقیدة طحاویه مراجعه شود. [مصحح].

۴۱- هرکه گوید که: نبوت چیزی کسبی است یا عباداتِ اسلامی ضروری نیستند، کافر است.

۴۲- هر که گوید رفتنِ بیت الله به زیارت کدام بزرگی بر سبیلِ کرامت ممکن است، دروغی بس عظیم گفته است.

۴۳- ایصالِ ثواب برای مرده و زنده هردو جائز است.

۴۴- حیاتِ انبیاء علیهم السلام در قبور به دلائلِ صحیحه ثابت است.

۴۵- آنکس که او رتبهٔ اجتهاد ندارد امثال عوامِ این زمانه او را تقلیدِ کدام مجتهد و عالم لازم است به نصِ قرآن: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [نحل: ۴۳] «پس اگر نمی‌دانید از [دانایان] اهل کتاب بپرسید» و احادیثِ کثیره درین مورد وارد شده است.

۴۶- در وقت سفر رفتن اگر کسی بگوید که: "فرزندان و عیال خود را به خدا و به تو سپردم" این کلمه کفر است و نباید گفت و بهتر است گفته شود: "فرزندان و عیال خود را اولاً به خدا و بعد به تو سپردم".

۴۷- تعریف و ثنای کافر سخت گناه و فسق بوده و اندیشهٔ کفر هم بعض جا دارد.

۴۸- کسی که تعریف و مدح تعلیماتِ جدیده می‌کند و توهینِ علم و مدارس دینی و تدریسِ قرآنی می‌کند یا آن را بیکاری و گدائی تصور می‌کند کافر است.

۴۹- اگر کسی گوید که: خداوند ذوالجلال مرا چنین فرموده است یا جبرئیل با من چنان دستور داده است و به غیر واسطه در نظر دارد کافر است.

۵۰- توهین مسجدِ کفر است.

۵۱- کلمهٔ کفربودن کدام لفظ و کافرشدن کدام شخص و فتوی کفردادن بر کدام شخص فرقها دارد همه را یک نباید شمرد.

۵۲- این کلمه که پیغمبر ﷺ از من نماز معاف کرده است کفر است.

۵۳- ستر شرعی را بد دانستن یا بدبختی گفتن یا زندانِ زنان یا ظلم‌دانستن کفر است.

۵۴- ریش را خراب‌دانستن یا توهین‌کردن یا مسخره و شوخی‌کردن کفر است.

۵۵- معتقد موتِ حضرت عیسی علیه السلام یا شهادتِ او کافر است.

۵۶- دعای «**لي خمسة أطفي بها حر الوباء الحاطمة**» در ایامِ وبا خواندن شرک است.

۵۷- دعای درود تاج را خواندن مکروه است که در او الفاظ شرکی موجود است.

(از حسن الفتاوی جدید ج ۱ – و رشیدیه ص ۱۴۵).

***

بیان بعض مسائلِ متفرقه از بدعات و رسوم و ممنوعات

۱- شب جمعه اول رجب صلوة الرغائب را به ترکیبی خاص کردن و نماز شب نصف شعبان به هیئتی مخصوصه و صلوة الضحی را با جماعت خواندن همه بدعت اند.

۲- صلوة غوثیه که نزد بعضی مروج است بدعت است.

۳- دعا و مجلس دعاء برای اختتامِ بخاری شریف بدعت نیست، اما تکلفات برای آن هم پسندیده نیست غایتش این است که بعد ذکر خیر دعاء قبول می گردد، و اینقدر در شرع اصلی دارد، اما این که در فلان تاریخ ختم معین بشود و این هیئت صورت التزام پیدا کند بدعت می گردد.

۴- بلا تعیین تاریخ و روز اگر به خاطر ایصالِ ثواب صدقه تقسیم کند یا اغذیه بخوراند، جائز است، اما هیئت پخته کردن و تقسیم کردن را خاص کردن هم بدعت است.

۵- التزامِ معانقه و مصافحه مردمانِ یک محله را در روز عیدین یا جمعه یا بعد هر نماز یا فقط بعد نماز صبح و عصر و غیره بدعت است.

۶- ذکر شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما و اقوامِ او در روزهای عاشوراء به اهتمام مجالس و هیئات و التزام، بدعت و تشبّه اهل بدعت است.

۷- مجلس مولود خوانی به التزام و به اهتمام و به هیئاتِ خاصه بدعت است.

۸- در مواقع وباها و مرض‌ها اذان دادن چند بار یا یک بار بدعت است.

۹- شب جمعه یا هفتم یا نهم یا عیدین را برای ایصالِ ثواب مُردگان به غذا و غیره خاص کرده در مسجد فرستادن بدعت است.

۱۰- در مجالس بدعات و سفرهٔ بدعات نشستن هم بدعت و ناروا است.

۱۱- دعاء در اولِ خطبه یا آخر خطبه عیدین بدعت است.

۱۲- در ختم قرآن و کتاب‌ها چنده کرده تقسیم شیرینی را التزام کردن بدعت است.

۱۳- التزام رجبی هم بدعت است، اگرچه به صورتِ تبارک الذی خواندن باشد.

۱۴- در سمینارهای کفار و مجالس‌شان و تعزیه های شان اگر چه امیدِ تجارت و فائدهٔ بسیار باشد یا تماشا منظور باشد هرگز روا نیست.

۱۵- نعت و اشعارِ حکمت‌خواندن به حسن صوت یک نفر یا دو نفر همراه اگر دیگر مفسدهٔ شرعیه، (که مجلس زنان و امردان و غیره اند) نباشند، جائز و روا است.

۱۶- سر برهنه‌کردن را اگر عادت خود گرداند مکروه است.

۱۷- سلام کفار به جز از ضرورت مبیحه روا نیست.

۱۸- موی‌ها را فرق‌کردن سوای نصف سر مکروه و تشبه به فُساق است.

۱۹- حشرات را زنده در قلاب و غیره دوخته برای شکار در آب یا غیره نهادن مکروه و ممنوع است، بلکه بکشد و اینطور کند.

۲۰- زن را کفشِ آوازدار و زیورِ آوازدار روا نیست.

۲۱- فرزندان خود را همنام قرآن‌کردن یا تنها نام‌های خدا نهادن و یا سُور قرآن کردن مثلاً نام فرزند خود، قرآن کرد یا رحیم کرد یا قل هو الله یا یس یا طه کرد مکروه است.

۲۲- استعمال اجزای انسان و پیوندکاری اعضاهای انسان با انسان جائز نیست[1].

۲۳- لباس سرخ معصفر برای مردان مکروه است.

۲۴- چلیم و تنباک و سیگار و دخانیات مکروه اند.

۲۵- تریاک یعنی شیره حرام است.

۲۶- تمام انواع شراب حرام اند از آب جَو و غیره.

۲۷- مصافحهٔ واعظ بعد وعظ به غیر التزام جواز دارد و با التزام بدعت است، مگر وقتی که مسافر باشد مستحب است، اما هم به غیر عقیدهٔ التزام.

۲۸- در عروسی کفار رفتن روا نیست و رونده فاسقِ جاهر است.

۲۹- قند و شکر و روغن و تمام اغذیهٔ خارجی سوای گوشت یخچال تا حرمت شان معلوم نباشد حلال اند.

۱- در این مسأله بین علما تفصیل است و به طور عموم نمی شود گفت که جایز نیست، والله اعلم. [مصحح].

۳۰- بعد افتادنِ روح در بچه دواخوردن زنان برای اسقاطِ او حرام است.

۳۱- در قطار و ماشین و هواپیما متاعی که اجازهٔ بُردن نیست را بپوشد و ببرد روا نیست.

۳۲- کسی که مالِ او همه یا بیشتر از کسبِ، حرام باشد قبول‌کردنِ دعوت او و گرفتنِ سوغات و هدیهٔ او روا نیست.

(از فتاوی رشیدیه مبوّب، طبع سعیدی کراچی).

۳۳- بعد نمازها التزام کلمهٔ طیبه به جهر یک بار یا بیشتر بدعت است.

۳۴- بروز عرفه در غیر عرفات جمع شده نماز و دعاء خواندن مکروه و بدعت است.

۳۵- در اذان چون نام گرامی آنحضرت ﷺ می‌آید بوسیدن دو انگشت و بر چشم نهادن ثبوتی ندارد.

۳۶- رفع یدین بعد اذان در دعای وسیله و غیره لغو است ثبوتی ندارد.

۳۷- شوم دانستن روز، ماه، مکان و یا منزل خاص غلط است.

۳۸- خواندن ابیات، صلوات و غیره توسط مؤذن قبل از اذان یا بعد از آن بدعت است[1].

۳۹- سلام امام قوم را وقت قیام برای خطبه بدعت است.

(از فتاوی درالعلوم مبوب ج ۵ و ۶).

۱- متأسفانه فرقة برلویه در پاکستان این بدعت را وقیحانه در هنگام هر اذان انجام می دهند. [مصحح].

۴۰- ذبح گوسفند و گاو به این مقصد که این مریض جن و دیو دارد، و خون خورده به ما صلح می‌کند حرام است و در «ما أُهِل لِغَیر الله» داخل است، و اگر برای این است که این صدقه برای دفع مرض نافع است، هم بدعت است، و اگر برای این است که این مریض را پوستش دربر می‌دهیم و گوشتش به نام خدا می‌دهم مانعی نیست. (امدادیه جلد ۵، مبوب).

۴۱- اگر واعظ در وقت وعظ برای تنشیطِ سامعین گاه گاه کدام نعتی می‌خواند که جماعت درود خوانند رواست، اما با التزام این عمل هم بدعت می‌شود.

۴۲- بعد اذان جمعه صداکردن که الصلوة سنة رسول الله بدعت است.

۴۳- در دعا با جماعت «إن الله وملائکته» خواندن و به جهر درودخواندن بدعت است.

۴۴- دعای دوم بعد نماز ظهر و مغرب و عشاء با این التزام عملی بدعت است، مفتی الهند و العرب مفتی محمد کفایت الله دهولی رحمه الله درین مسئله رسالهٔ مستقله به نام «النفائس المرغوبة فی حکم الدعا بعد المکتوبة» نوشته و حدود ۲۰۰ تن از مشاهیر علماء نیز آن را تصدیق نمود اند، حتی که رئیس مبتدعین و بریلویین تصدیق کرده است، مطالعه باید نمود. و در احسن الفتاوی از ص ۳۴۱ تا ۳۴۷ بحث نفیس کرده است.

۴۵- بر سر قبر یا در داخل قبرِ مرده خوشبوئی انداختن بدعت است.

۴۶- بعد ختم دعاء بعد درود کلمه طیبه خواندن و دست بر او مالیدن بدعت است.

۴۷- بعد ختم اذان اگر مؤذن یا مجیب او چون کلمهٔ طیبه ختم کرده محمد رسول الله اگر ضم کرد درینجا بدعت است.

۴۸- روز عید بعد نماز مردم در خانه‌های یک دیگر رفته می‌گویند: حقوق خود را بر من معاف کنید این کار ثبوتی ندارد، و التزام بر آن بدعت است.

۴۹- در وقت رخصت به یکدیگر می‌گویند: خدا حافظ، آن دیگر یا همین جواب می‌دهد یا می‌گوید: به سلامت، اینهم بدعت است، در حدیث درین وقت السلام علیکم آمده است، پس این کلمه گفتن رسمی جدید می باشد.

۵۰- در بعضی جاها وقتِ مصافحه‌خواندنِ درود مروج است و در حدیث دعای مغفرت آمده است.

۵۱- در فتنه‌های سیاسی اذان‌دادن برای رفع مصیبت بدعت است.

۵۲- رفتن در جماعت تبلیغ برای مدرس اگر اجازتِ مهتمم نباشد یا باشد، ولی درس‌های شاگردان فوت گردد و درس معطل ماند خوب نیست.

۵۳- تحصیلِ علوم جدید اگرچه بنفسه جواز دارد، اما آنها را جزء مدارس دینی قراردادن یا امداد و اعانت ارباب امارت را در مدارس

داخل کردن به تجربه ثابت شده است که موجب تخریب و بی‌نوریِ مدرسه می‌گردد.

۵۴- خوردن و نوشیدن ایستاده به غیر عذر شرعی و چند جا مستثنی که زمزم و بقیهٔ وضوء است مکروه است. (از أحسن الفتاوی جدید ج ۱).

۵۵- سبحه‌گردانی اگر از ریا خالی باشد جائز است.

۵۶- بوسه‌دادن دست عالمِ متقی و بادشاه عادل و پدر و مادر جائز است.

۵۷- بوسهٔ رخسار یا دهن به این نوع که روشِ مبتدعین و فساق شده است خوب نیست.

۵۸- بسم الله بر پیشانی میت نوشتن و به همراه او عهدنامه نهادن و غیره بدعت اند. (از فتاوی مولانا لکنوی ج ۲ و ۳).

۵۹- سنگ را به آیاتِ قرآنی یا کدام حدیث و قولی از کتب فقه و تاریخ کنده کرده بر قبر نهادن جائز نیست.

۶۰- اگر چیزی در پیشاب‌گاهِ حیوان داخل کرد تا شیر خوب‌تر بدهد و شیر دوشیدن گرفت شیر حلال است ولی این عمل خیلی ناروا است.

۶۱- استاد را کارگرفتن از شاگردان جائز است، و شاگرد را موجبِ سعادت است.

۶۲- مصافحه با زن و محارمِ خود اگرچه جائز است، اما صراحتاً مذکور نیست، مگر در روشنائی کلیات گنجائش دارد.

۶۳- امروز بُرش را به جای مسواک در وضوء استعمال می‌کنند در وقت ضرورت که مسواک نباشد گنجائش دارد، اما از خود برش خطره دارد که از موی خنزیر باشد، لهذا در ترک احتیاط است.

۶۴- در وقت سلام دست به سینه بستن یا بالای پیشانی بلندکردن اگر نزدیک است خلافِ سنت است اگر مسلَّم علیه دور است گنجائش دارد.

۶۵- از کفار و مبتدع و فساق تعویذ و بندگرفتن روا نیست.

۶۶- برای طلب باران یا دفع بلا ذبح‌کردن حیوانات روا نیست.

(از فتاوی دارالعلوم ج ۷ و ۸).

۶۷- بعد فاژه استغفر الله گفتن در کدام روایتی نیامده است.

۶۸- نوشتنِ قرآن پاک در تعویذ و غیره به خون یا به نجاستی دیگر بدونِ اجبار و اضطرار به قصد و اختیارِ خود کفر است، اما اگر او را بادشاهی مجبور کرد به قتل یا قطع اعضاء و آن اجبارکننده را قدرت هم باشد آن وقت ارتکابِ چنین عمل روا باشد، ولی بازهم صبر اولی است تا او را بکشند. و در حالت اضطرار مرضی که حکیم عالم متقی تجربه‌کار بگوید که: این شخص را اگر به این نوع معالجه کرده نشود، می‌میرد هم گنجائش دارد ورنه گنجائش ندارد.

۶۹- سر برهنه تلاوتِ قرآن پاک جائز است.

۷۰- سوختنِ اوراق پاره شدهٔ قرآن خلافِ اولی است، به طریق ادب دفن کند.

۷۱- استعمال غلاف ابریشمی بر قرآن مقدس جائز است.

۷۲- کسی که در ذکر اسم ذات یا کلمهٔ طیبه مشغول است و دیگری تلاوتِ قرآن می‌کند آن را گوش کند یا مشغول وظیفهٔ خود؟ بلکه مشغول گردد.

۷۳- قرآنکریم را به غرض زینت در آئینه بندکردن و روی دیوار زدن روا نیست، خلافِ ادب است و به غرض تبرک جائز است.

۷۴- دعای «**ناد علی مظهر العجائب الخ**» حرام و نارواست.

۷۵- قاچاق آوردن کالای که قانوناً منع است، چون که خطرهٔ جان و آبرو دارد و در خطره افتادن آن دو شرعاً ناجائز است، ازین سبب از این کار احتراز باید کرد.

۷۶- مزدوری برای عکس کشی حرام است.

۷۷- هر فعل ناجائز مثل سینما و تلویزیون‌سازی و رادیو و باجه‌سازی، مزدوری آن هم روا نیست.

۷۸- اختیار هر مأموریت که در آن خلافِ شرع کردن می‌خواهد حرامست.

۷۹- برای استقبال اکابر ایستادن جواز دارد، اما دست بسته ایستادن روا نیست.

***

بیان بعض بدعاتِ متصوفه و مسائلِ چند

شاه اسماعیل شهید رحمه الله و قدس سرّه و بّرد مضجعه در صراط مستقیم ص ۴۳ می‌فرماید: «کشف و شهود که از مزاولتِ اعمال و اشغالِ سلوک پیش می‌آید مشترک در میانِ مؤمن و کافر و مبتدع و مُتبعِ سنت می‌باشد، لیکن ایمانِ مؤمن و عزم و اتباعِ سنتِ او باعث مقبولیتِ اوست، و کفر کافر و الحادِ ملحد و بدعتِ مبتدع مورثِ ردِ او، پس صرف آن کشف و شهود را کمالی که مطلوب از انسانست دانستن خطائی محض است»:

۱- از عمده مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند که از مخافتِ شرع باک نمی‌کنند، بلکه التزامِ آن را طریقِ خود می‌دانند و اشغالِ قبیحه مبتدعه شرک‌آمیز تعلیم و تعلم نمایند و کلام الحاد را در مردم افشا می‌کنند و حسب اقوال و افعالِ ایشان با ایشان معامله کند.

۲- سماع و غزل‌خوانی‌شان به غیر شرائطِ جواز است.

۳- حسن‌پرستی و امرُد پرستی است.

۴- به تکلف گریه‌کردن و در وجدآوردنِ خود است.

۵- اجتماع زنان و مردان در یک مجلس است.

۶- نداءکردنِ مشائخ از بعید است.

۷- استعمال کلماتِ بی‌ادبانه است در حضرت الهی و حضرت رسـول الله ﷺ و جنت در مجالس یا در اشعارِ خود – بیت:

حافظا علم و ادب ورز که حضرتِ شاه
هرکرا نیست ادب لائـقِ صـحبت نبـود

۸- ارتباط داشتن بین نامحرم فتنهٔ بس بزرگ است.

۹- حلقه‌بستن و در مساجد نشستن به خواندن ذکر جهر.

۱۰- برائی زیارتِ قبور سفرکردن.

۱۱- اینکه گوید: مرا از خوانـدنِ اشـعار فـیض بیشـتر می‌رسـد از تـلاوتِ قرآن.

۱۲- عقیدهٔ عصمت بر پیران داشتن کفر است.

۱۳- پیر را از هرجا بر حال خود آگاه داند، شرک است.

۱۴- ولایت را اکمل از نبوت دانستن.

۱۵- حصولِ فیض از قبر.

۱۶- شریعت و حقیقتِ طریقت را جدا دانستن زندقه است.

۱۷- علم دین را در تصوف کمالی ندانستن.

۱۸- عابد و درویشِ بی‌علم را از عالم بالاتر دانستن.

۱۹- ازدواجِ شرعی را معیوب‌دانستن.

۲۰- خلوت که درو جماعت نباشد و ترکِ مسجد باشد.

۲۱- زنان را خلافت دادن.

۲۲- غیر اهل تصوف را از ایمان دور دانستن.

۲۳- ذمهٔ شفاعتِ ما بهرحال بر پیغمبران است، لـذا گنـاه بـرای مـا چنـدان مضر نیست.

۲۴- مریدان را اصلاح اخلاقیات تعلیم ندادن.

۲۵- پای‌بوسیِ پیران و تبرکات را از حد زیاد تعظیم‌کردن.

۲۶- بر سرِ قبورِ مشائخ خرافاتِ عُرس انجام‌دادن.

۲۷- بر قبورِ مشائخ مجاورت کردن.

۲۸- تصرفِ متصرفین را غیر واسطه دانستن شرک است.

۲۹- شیخ را ناودان فیض ذاتِ خدا تصورکردن شرکست.

۳۰- بر اذکارِ خـود غرّه‌شـدن و علمـاء بی‌عمـل را تحقیـر و تـوهین‌کردن بدترین ذمیمهٔ تصوف است.

۳۱- فقیری را راهی دیگر و ملائـی را راهـی دیگـر کـه بـا همـدگر ضـد دانستن گمراهی است.

۳۲- بیعت کردن با پیر غیر متشرع روا نیست.

۳۳- هر شخصـی کـه علـم دارد و متبـعِ شـریعت و سـنت اسـت، اگرچـه کشف و کرامت و عبادتِ نافله نداشته باشد، انسان حق پرست است. و بویژه پیر و درویشی که برای زیارتِ قبور و بنای گنبد و ذبح گوسفند و نذر و نیـازِ قبور تبلیغ و شایعه پراکنی کند، این شخص نمائندهٔ شـیطان و از عـینِ شـیطان هم بالاتر است، به سیرت ابلیس و به صورتِ بشر است.

(صراط مستقیم ص ۵۱).

۳۴- یکی از بدعاتِ قبیحه تکلف در گفتگو در مسئلۀ توحید وجودیست.

۳۵- یکی ازینها گفتگو در مسائلِ تقدیر و جر و بحث آنست.

۳۶- یکی از آنها تعظیم مرشد است به حدی که در افراط العیاذ بالله او را به خدا یا به رسول ﷺ یا به صحابه ﷺ یا به ائمۀ دین برساند.

۳۷- یکی از آنها نماز خواندنست نزد قبرِ بزرگان.

۳۸- اشغالِ صوفیه چون که به طریقِ معالجه و اصل آنها از نصوص ثابت است، بدعت گفته نمی‌شوند.

۳۹- خواندن شجرۀ اکابر بر سلسلۀ خود بدعت نیست. آری، برای نام شجره‌دادن و گرفتن خالی از خلل هم نیست.

۴۰- مقصود از بیعت اصلاح است و بس، باقی کشف و غیره اهمیت ندارند.

۴۱- برای صوفی تبحّرِ علمی ضروری نیست، البته به قدر ضروریات و حاجات دینی او را علم ضروری است که از روی تعلّم حاصل کند یا استماع.

(این مسائل نیز از کتب مذکور بالا مأخوذ اند، إلا ما شاء الله).

***

فصل اطرادی در بیان جواب مختصر بعض روایاتِ مبتدعین

تمهید: باید دانست که برای اثباتِ عقائد دلیلِ قطعی ضروری است، یعنی قرآنکریم و حدیث متواتره – به خبرِ واحد و روایاتِ ضعیفه و قیاس اثباتِ عقائد روا نیست.

۱- یکی از مسائل معرکة الآراء مبتدعین جوازِ نداء لغیر الله است، ظاهر است که این مسئله اعتقادی است، پس باید که به دلائلِ قطعیه اثبات کرده شود و ظاهر است که این مسئله از قرآن و احادیثِ متواتره هیچ ثبوتی ندارد، و اگر کدام خبر واحدی پیدا گردد، هم به جوابِ ایشان کلام بانی و مؤسسِ این جماعت (فرقهٔ برلویه) احمد رضا خان بریلوی کافی است، می‌گوید، ترجمه‌اش اینست:

در مخالفتِ عموم آیاتِ قرآنی، استناد از اخبار آحاد محض هرزه‌بافی است.

(الفیوض المکیة ص ۱۵۲ و انباء المصطفی ص ۴ – از گلدستهٔ توحید).

و خودش هم در اثناء بیان مسئله مذکوره این قاعده را فراموش کرده که از روایتِ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما استدلال کرده است که باری پای ایشان آماس کرد کسی گفت: «**اذْكُر أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْك فَقَال: يا مُحَمَّداه**» «محبوب ترین مردمان نزد خود را یاد کن، پس گفت: یا محمداه».

(ابن سنی ص ۵۹ و ادب المفرد ص ۱۴۲ و کتاب الأذکار ص ۱۳۵و شرح شفا از ملا علی قاری ص ۴۱ ج ۲ و شرح شفا از خفاجی ج ۳ ص ۳۹۷).

برای این دلیل چند جواب ذکر می کنیم: ۱- این حدیث موقوف است مرفوع نیست و ضعیف است هم و هیچ سندِ او از جرح خالی نیست، چنانچه در یک سندِ آن ابوشعبه است، امام دارقطنی می‌فرماید: این متروک است.

(میزان ص ۳۶۴ ج ۳ و لسان ص ۳۹۴ ج ۶).

و در سند دوم آن محمد بن مصعب است، امام نسائی می گوید: ضعیف است. و امام ابوحاتم و نیز علامه خطیب می‌فرماید: کثیر الغلط است، عبدالله بن سیار می‌فرماید: ضعیف است، حاکم می‌فرماید: نزد محدثین ضعیف بود، امام ابن حبان می‌فرماید: احتجاج به او صحیح نیست. (تهذیب ص ۴۵۹ ج ۹، میزان ص ۱۲۷ ج ۳).

و در سندِ سوم آن، زهیر بن معاویه عن ابی اسحاق است، زهیر اگرچه ثقه بود، لیکن محدثین این را تصریح کرده اند که هر حدیث او که به طریق ابواسحاق باشد ضعیف است، چنانچه حافظ ابن حجر در تقریب ص ۱۳۰ و علامه ذهبی در میزان ص ۳۵۵ ج ۱ و امام ابوحاتم به حوالهٔ تهذیب ص ۲۵۲ ج ۳ آورده اند. مأخوذ از گلدسته).

پس این روایت در باب عقائد حجت شده نمی تواند.

۲- این حدیث با وجود موقوف و ضعیف‌بودن مفید فریقِ مخالف نیست؛ زیرا که درین حدیث اُذکُر است، اُدعُ نیست و حرفِ ندا که یا است برای قریب و بعید هردو می‌آید، و اشتیاقاً ذکر کسی وقتی که او را حاضر ناظر

نداند به حرفِ یا صحیح است. بسیار از صوفیاء و بزرگان و شعراء یا رسول الله به همین اشتیاق و غیر آن عقیده مرویست چنانکه محقق و مسلم عالم فریق مخالف، به نام مولوی عبدالسمیع بر این مدلل بحث کرده است که سلفِ صالحین یا رسول الله و غیره الفاظ را محض بر غلبهٔ اشتیاق مراد می‌گرفتند نه که حاضر و ناظر.

ملاحظه شود (انوارِ ساطعه از ص ۲۲۷ تا ص ۲۲۹).

آری، اگر کسی مثل خانصاحب همین شق مدد و حاضر ناظر متعین کرده صدا کند حتما ناجائز می‌گردد، خانصاحب به زبان اردو می‌فرماید:

بیتھی اتھی مدد کی واسطی
یا رسول الله کھا پھر تجھ کو کیا

(حدائق بخشش ص ۵۰ ج ۲). شعر اردو است.

دلائلِ سابق برای ناجائز بودن اعمال شنیع آنها کافی اند.

دوم- این روایت پیش می‌کنند که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما پای او آماس کرد او هم ندا کرد یا محمداه. (کتاب الأذکار و غیره).

جواب این است که درین سند غیاث بن ابراهیم است، امام احمد می‌فرماید: متروک است، یحیی بن معین می‌فرماید: ثقه نبود، جوزجانی می‌گوید که: احادیث جعلی می‌ساخت، امام بخاری می‌فرماید: متروک است، (میزان ص ۳۲۳ ج ۲).

سوم- ازین روایت استدلال می‌کنند که آنحضرت ﷺ فرمود: وقتی که کسی از شما در بیابانی سفر می‌کند و سواری او گریخت بگوید: «**یَا عبادَ اللَّهِ اَغِیْثُوْنَنِی**» و فی روایةٍ: «**یَا عَبَّادَ اللَّهِ! احْبِسُوا فَإِنَّ لِلَّهِ حَاضِرًا**» (مجمع الزوائد ص ۱۳۳، ج ۱۰، و ابن سنی ص ۱۶۲، و حصن و حصین ص ۱۶۳).

جواب: اول این روایت به یک سند از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مرویست که در سندِ او معروف بن حسان است، علامه هیثمی می‌نویسد که: ضعیف است، (مجمع الزوائد ص ۱۳۳)، ابن عدی می‌گوید: منکر الحدیث است. (میزان ص ۱۸۳ ج ۳)، ابوحاتم می‌گوید: مجهول است. (لسان المیزان ص ۲۱)، سندِ دوم تا عتبه بن غزوان رضی الله عنه می‌رسد و او از آنحضرت ﷺ روایت می‌کند، لیکن درین سند هم طبق تصریحِ علامه هیثمی بعضی راویان آن ضعیف اند. و خرابی دوم اینست که یزید بن علی با عتبه ملاقاتش ثابت نیست و نه او را دیده است و نه در زمانهٔ او بوده است، لهذا این حدیث منقطع است که این دلیلِ ضعف است.

(مجمع الزوائد، ص ۱۳۳).

جواب دوم: اگر با وجود ضعف بر این حدیث نظر طائرانه انداخته شود، معامله صاف معلوم می‌گردد، زیرا که آن عباد الله کیستند، از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که فرشته اند. (مجمع الزوائد ص ۱۳۲ وقال: رجاله ثقاة).

پس طبق بیان ابن عباس رضی الله عنهما ما فوق الأسباب از غائبان و مرده‌گان طلبِ مدد ثابت نمی‌گردد.

چهارم- استدلال‌شان از قول علی ﷺ که فرمودند: در بیابان چون خوفِ شیر و درنده باشد، بگوئید: «**أعوذ بدانیال** عليه السلام» (حیوة الحیوان، ج ۱، ص ۶ و ابن سنی ص ۱۱۳).

جواب: این حدیث با وجود موقوف‌بودن ضعیف است، راوی اول ابراهیم بن منذر است، امام ساجی او را صاحب مناکیر می‌گوید. (میزان ص ۳۱، ج ۱). راوی دوم عبدالعزیز ابن عمران است، امام بخاری، ابن معین، نسائی ابن حبان، ابوحاتم، ابوذرعه ترمذی، دارقطنی عمر بن شبه او را ضعیف گفته اند. (تهذیب ص ۲۵۱، ج ۲).

راویِ سوم ابن ابی حبیبه است که نام او ابراهیم بن اسماعیل است، امام بخاری او را صاحب مناکیر می‌گوید، امام نسائی، دار قطنی، ابن معین ابوحاتم سعد بن ابراهیم مطلقاً او را تضعیف می‌کنند، ابن مدینی و ابوداود و حافظ بن حجر رحمه الله می‌گویند که: هر حدیث او که از عکرمه باشد ضعیف است. (میزان ص ۳۱۷ ج ۱ و تهذیب ص ۱۸۱ ج ۳).

پنجم- روایتِ بلال بن حارث مزنی است که در قحط‌سالی گفتند: «یا محمداه» (کامل ابن عدی).

جواب: کامل ابن عدی از کتب درجهٔ چهارم است و فیصلهٔ محدثین درین طبقه اینست که این احادیث قابل اعتماد نیستند که در عقیدهٔ یا عملی به آنها تمسک شود – (عجالهٔ نافعه ص ۷).

ششم- این دلیل می‌آرند که بر کلاهِ عبدالرحمن مسعودی نوشته بود «محمد یا منصور» (تهذیب).

جواب: محدثین روایتِ او را ضعیف می‌گویند، فعل او را چگونه حجت می‌گیرند، علامه زیلعی حنفی می‌نویسد: ضعیف است. (زیلعی ص ۱۳۳).

این بزرگوار اینقدر مجذوب شده بود که مورها در گوشِ او می‌رفتند و خبر نداشت. (میزان ص ۱۱۱ ج ۲).

هفتم- دلیل این می‌آورند که آنحضرت ﷺ شب معراج چند بار به مشورهٔ موسی علیه السلام نزد باری تعالی جل مجده رفته تخفیف نماز طلب کرد، پس معلوم شد که مرده در سفارشِ زنده افاده می‌دهد و او را مدد می‌تواند کرد.

جواب: از لحاظِ سند اگرچه این حدیث صحیح است، لیکن این استدلال بالکل صحیح نیست، بلکه تحریفِ حدیث است، چرا که نه آنحضرت ﷺ حضرت موسی علیه السلام را غائبانه ندا کردند و نه طلبِ امداد کردند، بلکه صراحتاً در حدیث موجود است که به طورِ مشوره فرمودند: بروید نزد مولای خود تخفیف طلب کنید، این روایت را به این استدلال چه تعلق است، نزد صاحب عقل سلیم این دلیل واضح است.

هشتم- این دلیل می‌آرند که باری ساریه [1] رضی الله عنه به همراه فوج خود در نهاوند با دشمنان بر سر پیکار بود که دشمن از عقب در پی حمله بود و ایشان

۱- ساریه بن زنیم بن عبد الله بن جابر بن محمیه بن کنانه دؤلی از فرماندهان فاروق اعظم رضی الله عنه در هنگام فتح سرزمین فارس (جنگ نهاوند). برای تفصیل بیشتر حالات این صحابی به:

بی‌خبر بودند، فاروق اعظم ﷺ روز جمعه در مدینه منوره بر سرِ منبر در عین خطبه این حال را مشاهده فرموده از آنجا صدا کردند که «**یا ساریةَ الجبل الجبل**» یعنی ای ساریه متوجه کوه شو، چنانچه ساریه شنیده از دشمن نجات حاصل کردند، این دلیل است که ندای غائب رواست.

جواب: مسلَّم، این روایت را بیهقی و ابونعیم و خطیب در کتبِ خود که در درجه چهارم شمار اند نوشته اند، (السیرة المحمدیه، ص ۴۷۵).

کتب این بزرگواران در طبقهٔ چهارم داخل اند. (عجاله ص ۸).

و حکم کتب طبقهٔ رابعه را ما بیان کردیم و کتب امام بیهقی در درجهٔ سوم داخل اند، (عجاله ص ۷) و حکم این طبقه این است که اکثر آن روایات نزد فقهاء معمول به نشده اند، بلکه اجماع برخلافِ آنها منعقد گشته. (عجاله ص ۷) و اگر روایت صحیح هم باشد، مگر بحث از باب عقائد است.

جواب دوم می‌گویم: استدلال فریق مخالف ازین روایت صحیح نیست، چرا که الله سبحانه و تعالی به طور کرامت معرکهٔ نهاوند را برای عمر فاروق ﷺ نشان داد و ایشان صدا کردند، ساریه هم به طریقِ کرامت شنید که الله تعالی آواز این را به او رسانید، و امروزه هم اگر فردی از حالت ناگفته ای به طریقِ مکاشفه یا غیره علم حاصل نماید و دیگری را صدا کند و او بشنود چه حرج شرعی دارد، لیکن ما نحنُ فیه که ندای مردگانست، آیا در اینجا

الإصابة فی تمییز الصحابة [جزء ۳ – صفحة ۵] الوافی فی الوفیات [جزء ۱ – صفحة ۲۰۱۹] و تاریخ دمشق [جزء ۲۰ – صفحة ۲۵] مراجعه شود. [مصحح].

هم گفته می‌شود که این زنده حالِ مرده را اولاً منکشف کرده است که در چه حال است، و دوم آیا شنیدنِ آن مرده و انکشاف حال این زنده هم امکان دارد یا نه؟ و ظاهر است که کرامت را برین قیاس فرود آوردن قیاس مع الفارق و غیر صحیح است. علاوه ازین درینجا هردو طرف زنده اند و ازین واقعه استعانت زنده را از مرده استنباط کردن خام دماغی و قیاس مع الفارق است، و این را هم یاد باید کرد که اگر فاروق اعظم ﷺ را علم ما کان و ما یکون می‌بود، پس چرا از قاتل خود ابولؤلؤ مجوسی ملعون در داخل مسجد خبر نداشت؟

جواب سوم: ازین روایت معلوم می‌شود که مدد دهنده، مدد خواهنده را غائباً ندا می‌کند نه که مددخواهنده مدددهنده را، و درین دو چیز خیلی فرقست، علاوه ازین چنانچه خداوند قدوس هنگام سؤال قریش صبح معراج از حال بیت المقدس آن را به پیغمبر بزرگوار خود ظاهر کرده و جلو آورد، چه بعید است که به عمر فاروق ﷺ چنان کرد، پس سوال غائب و نداء غائب پیدا نشد، بلکه این صدای حاضر است.

الحاصل: ما فوق الأسباب بر ندای مرده‌گان و غائبان هیچ نصِ قطعی و حدیثی صحیح و صریح موجود نیست برعکس آن بر ممانعت آن دلائلِ قطعیه و احادیث صحیحه بکثرت موجود است، آقایان خود ملاحظه فرمایند که مستدل این حضرات در مسائلی که تعلق به عقائد دارند از اقوال ضعیف و

واهی السند اند و با توجه به این که این دلائل هم در مقابلۀ نصوص قطعیه قرآن مقدس قرار دارند، «**فوا أسفا علی هذه الاستدلالات**».

(از گلدستۀ توحید و بلاغ المبین).

شعر:

ای که شب را روز گفتی روز را شب از عمی
آفتاب و ماه را کردی مقابل با سها
همچو خفاش لئیم ای بیخرد با نورِ خور
دشمنی داری تو شاید از آن طلب داری سها
یا چو احوال هردو را دانی برابر ای غبی
آن ضیاء و دشمن ظلمست و با ظلمت سها
ای عمر تا کی ملامت می‌کنی این فرقه را
چون نزول الماء بگیرد چشم را بیند دوتا

حال فریق مخالف با استدلال اقوال و افعال بزرگان دین مختصراً

روشِ این افراد با اکابرِ دین هم همین است که اقوال و افعال شان را موهم و مخلوط نقل کرده در جلوِ مریدانِ خود جلوه می‌دهند که بس ازین قول یا فعلِ فلان صاحب، نداء غیر الله و استمداد و استعانت از مخلوق ثابت گردید، لیکن افسوس که این بندگانِ خدا که خداوند ما را و ایشان را هدایت فرماید نه سعی فهمیدن عبارات می‌کنند و نه سعی فهمانیدن عوام دارند، فقط منظورِ این حضرات تحصیلِ جاه و استجلاب منفعتِ مادی است، لذا کوشش

می‌کنند که این دو چیزِ ما به کدام نوعی که باشد حاصل گردند، ولو این که در آن رعایتِ صاحبِ شرع نباشد.

به قول خواجه رحمه الله:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از پی نیاز به دارالسلام رفت

آگهی: اینجا قاعدهٔ یاد باید کرد آن اینست که، اگر کدام مسئله از قرآن مقدس یا حدیث نبوی علی صاحبه مأئة ألف ألف صلوة وسلام دائماً أبداً یا از ائمه دین مجتهدین، ثبوت نداشته باشد و بزرگی قولی کرد بنابر حسن ظن بر اکابر آن را در شرع مقدس تأویلی هست، اما اگر انوار دلائل قرآنی یا حدیثی یا فقهی بر آن جمع شده و انکشاف داده است، پس با وجود آنها حرف صوفیان و بزرگان مقلوب الحال و مولویان متاع فروش چگونه تسلیم و تأویل می‌شود؟!، تدبر باید کرد. آری، بازهم اگر راه تأویل پیدا گردد سعی شود فقط برای معذور بودن خود او نه این که او را مستدل دانیم، و بر آن بچسپیم و در آن بپیچیم و گردِ آن بچرخیم، و بدعوی او برقصیم، و اگر تأویل هم ممکن نباشد قول و فعل او را در مقابل حجَجِ بالا مردود می‌دانیم و حالِ شان را حوالهٔ خدا کنیم.

آمدیم بر سرِ مقصد، مجددِ وقت مجاهد اعظم امام ملت توحید، قائدِ قامعینِ مللِ فاسده و بدعات محبوب قلوب اولیاء و مقبول بارگاهِ کبریاء مولانا و اولانا و مقتدانا سَمِیّ الذبیح، این رئیس الموحدین شاه اسماعیل

الشهید الحفید للعارف الکبیر الدهلوی قدس الله اسرارهما و برّد مضجعهما وأماتنا علی حبّهما، باری در مسئله‌ای از مسائل تحقیق مجدد الف ثانی[1] قدس سره که ظاهراً مخالفِ شرع است به طور استدلال آورده بود، خانصاحب بریلوی بر او گرفت کرده می‌نویسد: معاذ الله این شرکِ تقلیدی را ببینید که در مقابل مذهب احادیث صحیح و مشهوره را تسلیم نمی‌کند و در مقابلِ سنتِ رسول الله ﷺ سنتِ مولویانِ خویش پیش می‌کند – انتهی بترجمه.

(کوکب الشهابیه، ص ۴۹).

حالا به نظرِ انصاف باید دید و خود باید به طبق قول امام‌شان عمل نمایند، چون اتباع مجدد الف ثانی در خلاف سنت شرک است، پس در مقابلِ صدها آیاتِ فرقانی و احادیثِ بی‌شمار آوردن و استدلال‌کردن در مرام خود از اقوال چند صوفی مغلوب الحال چگونه تقلید و شرک نباشد؟!، و چه ایمانداری است و حال آن که ایشان و متبعینِ شان درین مسائل مرامی خود از خواب و حکایات برعلیه قرآن و حدیث استدلال می‌کنند.

پس شما شنوندگان خود اگر توانید قول فرقهٔ برلویه و سایر مخالفین سنت را با فعل ایشان تطبیق دهید، چند استدلال‌شان به طورِ مثال ذکر می‌شود تا برای روشنفکران کار برق شب تاب دهد: ۱- ایشان در استعانت به اهل قبور این مقوله را مستدلِ خود می‌گیرند و آن را حدیثِ صحیح قرار می‌دهند: «إذا

۱- مجدد الف ثانی همان شیخ احمد سرهندی فاروقی متولد سنة ۹۷۱هـ در سرهند (هندوستان)، او در بیست و هفتم ماه صفر سال: ۱۰۳۴ هجری در گذشته است. [مصحح].

تحیرتم في الأمور فاستعینوا بأهل القبول». عارف کبیر قدس سرّه می‌فرماید: این حدیث از قولِ مجاوران است که برای اخذ نذر و نیاز قبور بر مصطفی ﷺ افترا کرده اند. (بلاغ المبین ص ۱۱۷).

۲- در کتاب مشهور این حضرات «بهارِ شریعت» ج ۲، ص ۱۷ می‌نویسد که در تفتیش چیز گم شده به مرده ها استعانت بکند. مفتی احمد یارخان بریلوی نیز در کتاب: «جاء الحق» ص ۱۹۰ نقل کرده است که اگر چیزی از تو گم شد در مقام بلند برو و رو به قبله کرده ایستاده فاتحه خوانده ثوابِ آن بروحِ حضور اقدس ﷺ ببخش، پس به سید احمد علوی هدیه کرده چنین بگو: «**یا سیدي أحمد یا ابن علوان رد علی ضالتي وإلا نزعتك من دیوان الأولیاء**».

قارئینِ کرام به نظر انصاف متوجه شوند که این حضرات چگونه عقیدت به ا اکابر خود دارند که اگر حاجت برآری ایشان نکرد، او را از دیوان و زمرۀ اولیاء الله می‌کشند، به به از کمالِ غفلت!! ای دنی اگر تو این کمال داری که احمد بن علوان بیچاره را از دفترِ اولیاء که آن هم به حکم خدا نوشته شده باشد، و در دست ملائکه شدید القوة باشد سلب کنی و خدا و فرشته را هم قدرت جلوگیری تو ازین عمل نباشد، پس چرا حاجت خود را برآورده نمی‌توانی و تو از احمد غریب قوی‌تر و او عاجزتر است، و حاجت از که می‌خواهی که تو از حاجت روا بالاتری؟ العیاذ بالله با این سخافت عقل دعوای کمال.

برین عقل و دانش بباید گریست

۳- طوطی پنجاب و واعظِ بی‌بدل شان اچهوروی در مقیاس صفحهٔ: ۴۸۲ می‌نویسد به طریق سؤال و جواب.

وهابی: آیا شیطان هم غائبانه امداد داده می‌تواند؟

اچهوروی: بلی، حتما. الله تعالی می‌فرماید: ﴿جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ ٢٧﴾ [اعراف: ۲۷]. «شیطانها را برای کسانی که ایمان ندارند، کارگزار قرار داده‌ایم»

سبحان الله! چون نزد این حضرات استمداد از شیطان هم جائز و شیطان امداد غائبانه می‌تواند، پس حالِ اولیاء چیست؟

ع ز رقیب دیوسیرت بخدا همی پناهم

۴- اهل بدعت یک شعر برای دفع وبا نوشته اند، اینست:

لي خمسة أطفي بها حر الوباء الحاطمة

المصطفى والمرتضى وأبناهما والفاطمة

ترجمه: من پنج (انسان) دارم که وبای درهم‌شکننده را با آنها خاموش می‌سازم؛ مصطفی، مرتضی، فرزندان شان (حسن و حسین) و فاطمه.

انسان های مبتدع، این را نوشته بر در و دیوارِ خود چسپان می‌کنند و به ذوق تام در آن ایام می‌خوانند.

خلاصه: اهل بدعت و جاهلان ازین خرافات بسیار دارند که در این مختصر نمی توان همه را به تصویر کشید. این پایانِ کتاب است، مؤرخه ۲ شعبان المعظم سنه ۱۳۹۸ هـ

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين حمداً

كثيراً دائماً أبداً كما ينبغي لجلال وجهك ولعظيم سلطانک

حرره العبد المفتقر إلى رحمة ربه

محمد عيسى سربازي غفرالله له ولوالديه ۱۳۹۸ هـ

تألیفات حضرت مولانا محمد عمر نقشبندی مجددی مدظله

ش	نام کتاب	زبان
۱	ضروریاتِ مبلغین	فارسی
۲	فوائد فاضله فی بیان الفاتحة	فارسی
۳	خیر المقاصد	فارسی
۴	کنز الدارین	فارسی
۵	زاد الحقیر للحاج إلی البیت العلی الکبیر	فارسی
۶	المنجیات والمهلکات	فارسی
۷	اسلام و سائنس عالَم	فارسی
۸	إحداث العوام	فارسی
۹	إرشاد المجودین	فارسی
۱۰	قرة العینین فی مقدمات الصحیحین	
۱۱	مکتوب العاری، تلخیص العینی علی البخاری	عربی
۱۲	اهمیتِ ریش در اسلام	
۱۳	موارد الشوارد	
۱۴	التعذیر فی أحکام التصویر	
۱۵	ستر شرعی	
۱۶	پیکار با اسبالِ ازار مع ضمیمه متفرقه	